

مکتب
میلاد

نشر

انجمن اسلامی دانشجویان در اروپا



در این شماره :	صفحه
۱- نامه حضرت آیت اله خمینی	...
۲- پیام نشست هفتم اتحادیه به حضرت آیت اله خمینی	۱
۳- بعثت دائی (از بعثت تا بعثت)	۴
۴- " اخبار " شعر	۵۴
۵- ما و جنبشهای جهانی	۵۹
۶- برگهایی از تاریخ شاهنشاهی ایران	۷۶
۷- کوششهای اسلامی نسل جوان	۸۹
۸- اخبار	۹۳
۹- تقویم جنگ	۹۵
۱۰- اسلام و ایران	۹۹
۱۱- پیام جمعی از طلاب ایرانی مقیم نجف به هفتمین کنگره سالانه	۱۲۶



مکتب مبارز هر سه ماه یکبار از طرف اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان در اروپا منتشر میگردد . هدف این نشریه شناخت و شناسائی چهارچوب واقعی اسلام است . از کلیه خوانندگان و صاحب نظران محترم تقاضا می کنیم با ارسال نظرات و مقالات خود مارا در این راه یاری نمایند .

ستون آزاد جهت منعکس ساختن انتقادات و پیشنهادات و هر مطلبی که مغایرت با اساسنامه اتحادیه نداشته باشد در نظر گرفته شده است .

پیام نشست هفتم اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان

در اروپا به حضرت آیه الله خمینی

پیشگاه مقدس قائد عظیم الشأن و مرجع عالیقدر حضرت آیه الله خمینی

رقیمه مبارک آن پیشوای بزرگ در پاسخ بنامه هیئت مدیره مبنی بر تشکیل کنگره هفتم اتحادیه شرف وصول ارزانی بخشید. شرف و غروری که در فرد فرد اعضا بمناسبت توجه مخصوص آن پیشوای بزرگ نسبت به اتحادیه ما بوجود آمده، غیر قابل توصیف و تشریح میباشد.

شرف ما از عنایات خاصه آن حضرت بآن لحاظ است که برای العین می بینیم که سنت مبارزه تاریخ با عظمت اسلام علیه ظلم و جهل و فساد و تباهی پس از دو قرن کم و بیش رکود مجدداً دست آن مجدد عظیم القدر مذهبی احیا میشود و بدین اعتبار آرزوهای قلبی خود را انجام شدنی می بینیم. همچنین غرور ما بدان لحاظ است که آن پیشوای عالیقدر احساسات و عشق و علاقه ما را بمبارزه در راه اهداف مقدس اسلامی که از صمیم قلب و ایمان فرد فرد ما سرچشمه گرفته است بدیده عنایت نگرسته و قبول فرموده اند.

تبلیغات سوء و مسمومی که سیاستهای خانمان برانداز و عوامل فکری و سیاسی آنها باتکیه بوسائل تبلیغاتی عظیم خود علیه مسلمانان و اسلام بصورت مختلف براه انداخته اند و می اندازند بیش از پیش برشانه های ماسنگینی میکند. ما با توکل به تائیدات پروردگار متعال حاضر به تحمل و مقابله با آنچه کرده اند و میکنند خواهند کرد شده ایم و درست در جریان همین مقابله ها و نزاراحتی ها است که تائید آن پیشوای بزرگ جهت مشخصی به فعالیت های مادرانه و مادر جوی تر و مصمم تر از پیش بسوی اهداف مقدس اسلامی رهنمود و رهنمون کرده و میکند.

ما با صبر و متانت و بردباری پیکار ساختمان فکری اسلامی خود برداخته ایم و با عشقه علاقه‌ای که در فرد فرد ما نسبت به شناسائی واقعی اسلام، اسلام جامع وجود دارد، امید داریم که در یکی دو سال آینده گامهای موثری در این جهت برداریم. البته این بدان معنی نیست که در خلا به مطالعه و تحقیق پرداخته و خود را نسبت بآنچه به امت اسلامی و مردم مامیگرد لاقید انگاریم. بلکه با توجه کامل به تعالیم عالیه اسلام خود را موظف میدانیم که هر آنچه فرامی گیریم عمل نموده و با محک عمل نظر را صیقل دهیم و با انطباق نظرو عمل، خود را برای ایجاد یک جامعه و حکومت اسلامی که یکی از مهمترین و اساسی ترین نظرات و آرزوهای آن مرجع عالیقدر است آماده و وسیع نمائیم.

گرچه ایجاد حکومت اسلامی در ادوار مختلف منظور نظرائمه اطهار و علمای اسلامی بود و فعالیت‌های بسیار برای تحقق این امر شده است ولی حد اقل در دو قرن اخیر تلاشی جدی در این زمینه نشده و این نظر اصولی اسلامی بنا بر علل مختلف چه جبری و چه اختیاری به بوته فراموشی سپرده شده است. اکنون که آن پیشوای جلیل القدر رسالت انجام چنین امری را وجهه همت والای خود قرار داده اند و از آنجا که انجام چنین امری نیاز به مردمان با ایمان و عالم و مبارز دارد، از خداوند توفیق می طلبیم و تمامی سعی خود را بر این استوار کردیم که انجام این فریضه مذهبی را محور و اساس کار و فعالیت‌های فکری و عملی خود قرار دهیم.

ما امید داریم برای اسلام پیروانی صدیق و برای آن پیشوای بزرگ فرزندان وفادار و ولایق بوده و باقی بمانیم و در راه تحقق آرزوهای آن مرجع عالیقدر که عظمت امت اسلامی است از هیچگونه فداکاری سرباز ننزیم. در انجام این آرزو از خداوند

متعال و پیغمبر بزرگ و ائمه اطهار توفیق می طلبیم و امید داریم که بیش از پیش لایق
عناایات مخصوص آن رهبر عالیقدر باشیم .

نشست هفتم اتحادیه انجمنهای اسلامی بانهایت افتخار و مباحثات
مراتب وفاداری خود را نسبت بآنحضرت اعلام داشته و سلامتی و بقای آن مرجع
عالیقدر را عاجزانه از درگاه ایزد متعال مسئلت و توقع دارد .

والسلام علی ومن اتبع الهدی

هفتمین نشست سالانه

اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان در ارومیا

۸ تا ۱۱ خرداد ۱۳۵۰

همانطور که خواننده عزیز مطلع است مدتها پیش قائد زمان
از طرف دولت ایران بقتل تهدید میگردد . جواب دهندگان شکن
ایمن پیشوای بزرگ نمودار عزم قاطع و تیزخرام اوست
در معدوم ساختن سلطه اهریمن :

من کی نفس دیگر از غم باقی مانده ام
که در ستر مرگ طبعی نمیرم . زندگی ام که به اسلام
خدا می نگرد . بلکه مرگم باعث اثری شود .

جمله مزبور
زینت بخش کارتهای
یاد بودی گردید
که از طرف اتحادیه
بمناسبت سالگرد

۱۲ محرم ۱۳۸۳ (۱۵ خرداد ۴۲) توزیع گردید .

بعثت دامنمی

در این دوره که شب تیره تشت، تزلزل و نا امانی پایان ناپید است.

در این دوره که بیماریهای اجتماعی مزمن، انسان و اجتماعات انسانی را به تردید تسلیم و کار - پذیری، تسلیم کرده است.

در این دوره که پدیده های پایا در طول تاریخ برغم جایگزینی نظامات فکری "نو" و تغییر صورت بندی های اجتماعی، بازمی پابند و توان انسان می فرسایند.

در این دوره که در همه جا، خصوص در مهد تمدن بشری؛ خاورمیانه بحران فکری بی سابقه ای بساط حکومت مطلقه گسترده،

در این دوره که جریان تمرکز قدرت و ثروت و "علم" ابعاد بزرگ می یابد و شتابی شگفتی زا می گیرد.

در این دوره که قدرت های متمرکز، تمرکز قدرت را از راه پراکنده کردن جمع ها و جمعیت ها و از میان بردن مبانی ذهنی و عینی آن ممکن ساخته اند،

در این دوره غربت عقیده و هم انسانیت انسان، در این دوره از خود بیگانگی و شتاب گیری جریان

آن،

در این دوره که عقیده ابزار قدرت است و این
در همه جا،

در این دوره که جهان آماده پذیرش و پرورش
نوزاد : انسان طراز نو، جمع و جامعه طراز
نو است،

در این دوره، آری در این دوره است که برداشت
صریح و روشن و گویا و درست و آزاد از قیود
وابستگی های ذهنی و غیر آن، از اسلام، از بعثت
محمد (ص) ضرور مینماید. برداشتی تازه
از این بعثت باید که پایان و ختمی است بر دوران
عکس العمل های گذرا و آغازی است از بعثت دانی،
و این ضرورت بحکم تاکیدات مرجع بزرگ،
خمینی و به یمن رهنمود ها و قیادت وی فریضه
همگان است.

قرار بر این بود استمرار مبارزه ای که محمد (ص)
پرچم آنرا برافراشت به وصف و تحلیل آید و نشان
داده شود که چسان اسلام تنها مکتبی در جهان
است که با گذشت یک نسل (و امروزه روز عهد
همان نسل اول) به ابزاری در اختیار قدرت
حاکم در نیامده و همه وقت، در یروز و امروز و فردا
پرچم در مبارزه آزادی، مسلمانانند.

بی آنکه از این قرار یکی عدول کرده شود توجه
عمده به مقدمات تدارک این بعثت دانی
معطوف شده است.

مقاله، بناچار آن سادگی منتظر را نمیتواند
داشت - با همه سعی که خواهد رفت - زیرا که
مجال و محدوده را امکان بسط و شرح بسیار

نیست . بناچار خطوط اصلی و جهات و چهار-
چوب گفته می آید و در فرصت دیگر تفصیل داده
خواهد شد .

بیاری خدای مقاله را با وصف محمد (ص)
از زبان شاگرد مکبش علی (ع) مظهر سترک
ایستادگی و سازش ناپذیری، مردی که هرگز
نپذیرفت عقیده را در خدمت قدرت حکومتی قرار
دهد (سیاستمداری کند) (۱) مردی که امام زاد
و امام زیست و امام می زید، آغاز میکند، چراکه
دنباله نوشته، توضیح این وصف است :

الهی، بهترین و پاکترین درود خود را بهمراهی برکت های آسمان
و رحمت های ملکوت بر جان مقدس محمد (ص) فرو فرست . . .

خدایا! محمد برای تو بنده ای پرهیزگار و روشندل بود . —
براستی پرستش کرد و مردم را به درستی فراخواند . محمد واپسین فرستادگان
آسمان و بزرگترین پیشوایان زمین باشد که مشکلات ناکشوده در رزندی
بشر بکشد و پرده فریب و تزویر از جمال دلاری حقیقت فرو انداخت
کوشش کرد و بر پشتکار بیفزود تا آنگاه که " أَوْرَى قَبَسَ الْقَابِضِ وَأَضَاءَ
الطَّرِيقِ لِلْخَائِطِ " تا آنگاه که این آتش خاموش نشدنی را برافروخت بر است
راه حقیقت را از میان پیچ و خم بیراهه های باطل بروی رهروان باز فرمود .
الهی چنین خواستی که وی پس از همه پیامبران پیام ترا آورد و بعد از
هزاران سخن گوی آسمانی سخنان تو گوید . پس قرآن ویرا بر کتابهای
دیگر برتری بخش و مرام او را بر مرام های دیگر پیروز ساز .
خدایا! چنان کن که آیات قرآن از حجت دیگران استوارتر و از منطق
اصحاب استدلال مطمئن تر و قویتر بماند .

خدایا! همی خواهیم که در این جهان بزیر سایه پرچم محمد (ص)

بسر بریم

(از نهج البلاغه: ترجمه جواد فاضل ص ۳۶۶-۳۲۹)

۱- طرح مسئله :

با این تناقض چه کنیم که نظام طبیعت و هم اجتماعات انسانی از قانون صیوروت و تغییر فرمان میبرد و اصل نبوت در ۱۴ قرن پیش از این در وجود محمد (ص) و به او ختم میشود ؟ تناقض میان ضرورت بعثت که هم زاده و هم سبب صیوروت اجتماعی و آزادی جوئی و خویشتن خود پوئی انسان و پویائی حیات است و ختم امر مستمر نبوت به رسالت پیامبر را چگونه حل کنیم ؟ چرا باب نبوت مسدود و باب امامت به صفت استمرار مفتوح است ؟ اگر " همی خواهیم " و همی باید که در این جهان به زیر سایه پرچم محمدی (ص) بسر بریم میان اصل تغییر ناپذیری حلال و حرام و مقررات اسلام و اصل صیوروت اجتماعی چگونه سازش میتوان داد ؟ چگونه ممکن است این " آتش را " خاکستر تاریخ خاموش سازد ؟ ...

آیا راست است که محمد (ص) این هوش دور نگر و آینده بین، نیک دریافت که آخرین فرصت ها برای اینگونه ادعاهاست و دوران نبوت به سبب تکامل اندیشه و تغییرات جهت دار نظام های اجتماعی، به پایان رسیده است ؟ (۲)

آیا راست است که پیدایش دین محمد را " انحطاط راه بازرگانی که از ایران، از طریق عربستان به سوریه و حبشه میرفت "، رواج رباخواری که از رهگذر این رخداد پیش آمد، و تضاد شدیدی که بین دو قبیله مهم قریش، بنی امیه و بنی هاشم وجود داشت و زمینه فکری پیدایش یگسار پرستی و مقاومت در قبال بت پرستی که از دیرباز در بین قبایل عرب وجود داشت " (۳) و لزوم متحد کردن اقوام پراکنده عرب برای تحصیل ثروت و درآمد از راه حمله بدیگران که از دیرگاه به نفاق شهره اند، (۴) موجب بود ؟

و اگر این دو امر راست باشد انسان امروز و در عصر سرعت های سرسام آور چگونه میتواند با دینی که عکس العمل اوضاع معین و حادثات اجتماعی جامعه عرب ساکن شبه جزیره عربستان در چهارده قرن پیش بوده است زندگانی و تحول اجتماعی خویش را سازمان بخشد ؟ در جستجوی پاسخ ناچار باید از پرسش های اخیر آغازید : دانش و

البته شرق شناسی که اسیر توقعات سلطه جوئی و قطب عمده قدرت غرب و روسیه اند، در محدوده فقر و ساده بینی علمی، کارشان در صد ورا حاکم و ایجابات بدون استدلال خلاصه است: پیامبر به هوش تیز خود میدانست که دوران پیامبری بسر رسیده است. بگد امین دلیل؟ از آن زمان تاکنون و هنوز که هنوز است دعوی خدائی می شود: "نور شرق" آفتاب آریا. چرا دعوی نبوت ممکن نباشد؟ و تازه اگر این از هوشمندی خارق العاده محمد بود که نبوت را به خود ختم کرد، چرا این هوش از عنایت باین واقعیت غفلت کرد که وقتی به حکم تکامل اندیشه و تغییرات اجتماعی محلی برای پیامبری نیمه ماند، بطریق اولی و بهمان حکم برای اسلام، دین آورده اش نیز جا و وظیفه ای نمی ماند؟ چگونه این را دریافت که نبوت دوره اش سرآمده و اینرا ندانست که دین نیز نمیتواند پائید؟ از آن هوش کجاید یرفته است که اسلام را تا رستاخیز، برتر ادیان و مرام ها و معتبر بشمرد؟

و اگر عکس العملی بود در برابر شیوع ربا خواری، و دگانگی قبیله ها و وجود زمینه فکری یکپارستگی دین مسیح باید مجالی برای عرضه دین جدید نگذاشته باشد، و برفرض اینکه این حادثات علت پیدایش اسلام بود باید که با از بین رفتن علت، معلول نیز از بین می رفت و امروز اسلامی برجای نیمه ماند. و اگر ایدئولوژی سلطه جوئی و هدفش گرد آوردن عرب و در او روحیه پر خاشگری و سلطه جوئی ایجاد کردن بود، کجا جاداشت که با نژاد پرستی و سلطه قومی و ملتئ بر قوم و ملت دیگر مبارزه ای چنان پی گیر را سازمان دهد و جهان را و همه اقوام و ملل را بزیربیک پرچم بخواند؟

مردی که وارث ۳۰ قرن تجربه نبوت و رسالت بوده است و مبارزه را ارث خود برای افراد خاندانش تا قیام قیامت قرار داده است، مردی که نسب به پیامبران میرساند و رهبری و مبارزه به ودیعت میگذارد، مردی از خاندانی یکبار در جامعه انسانی، حتی اگر هوشی تیز نیز نمیداشت، تن به عکس العمل بودن نمیداد. سی قرن تجربه کفایت میکرد که او طرحی جامع برای مبارزه ای مستمر و انقلابی پیوسته فراهم آورد.

حقیقت آنست که غرقه شدن در بازی عمل و عکس العمل و اسیر کردن این بازی در محدوده توقعات سلطه گره مانع از دیدن پدیده های مستمر و

ساز و کار روابط آنها شده است . از اینرو است که علم وابسته مقارنات و اوضاع مساعد نشود و نما را از اسباب و علل تمیز نماید و حال را از گذشته میبرد ، آنرا از آینده نیز جدا میکند . در این صورت ، البته اسلام جواب مسائل یک جامعه بدوی آنها در یک دوره معین تاریخی و " درفش ایدئولوژیک تحول از نظام قبیله ای به نظام مترقی تری " تحول از نظام قبیله ای به نظام متمرکز فتوح الی " می شود .

از این اسباب و مقارنات مساعد اظهار دعوت اسلامی صد بار محترمانه گفتماری
در قدرت بزرگ زمان یعنی ایران و روم به مسائلی بود که محلی برای توجه
به شبه جزیره عربستان نمی گذاشت . در این دوره از تاریخ ، نه روم و نه
ایران در وضعی نبودند که بتوانند انقلاب در جامعه عربی را سرکوب کنند .
فقدان این عامل تعیین کننده یعنی پادریانی قدرت خارجی که در طول
تاریخ وسیله سرکوب نهضت ها و انقلابات اجتماعی شده و میشود و همواره
قدرت های حاکم بهنگام پیش آمد خطر تغییرات بنیادی بدان روی آوردند
و می آورند بصورت جنگ و یا تقاضای وارد کردن قشون ، - (۴) ، مساعدترین
مکان و موقع را برای رشد انقلاب اسلامی فراهم آورده بود . اما عامل اثرات
سلطه خارجی با همه آنکه عاملی قطعی در استمرار شکل بندی های اجتماعی ،
در پیرایه پدید های اجتماعی و ادامه گذشته در قالب های " نو " اجتماعی
شده و میشود (۵) ، و با آنکه به صفت عمومی از عوامل عمده بعثت دانی
خاتم پیامبران است ، به صفت خاص یعنی بلحاظ اثراتش در زمان دعوت
اسلامی و بر سرزمین عربستان - فقدان این اثرات - تنها از عوامل - و عامل
اصلی - مساعد رشد محسوب است و نه از علل موجد .

بدین قرار در جستجوی علل پیدایش اسلام به حادثات نمیتوان بستند کرد . اسلام جمع بندی بعثت ها و حاصل جامع الاطراف قرن ها و قرن ها تلاش بود . زمان عکس العمل های بیش یا کم در نیاله به سرآمد بود انسان در تحولات اجتماعی خود بجائی رسیده بود و تاریخ و هم تجارب قرن ها نبوت ، بدان حد رسیده بود که امور حادثه که خود تظاهرات زمانی و مکانی امور مستمرند - از امور مستمر اجتماعی باز شناخته شوند و تدارک یک نظام برای ایجاد مبارزه مستمر ممکن شود . نبوت می باید از انقطاع به استمرار

می پیوست . يك نظام فكري لازم بود كه مبارزه دائمی انسان را بآپدیده های پایا كه در روابط و با روابط خود ، انسان را دراندیشه و عمل مقید میداشتند ، سامان و سازمان بخشد . جراحی های پیاپی اثربخشی خود را از دست داده بود و يك كوشش و مبارزه و مجاهده پيگیر ، دريك نظام فكري و اجتماعي جامع لازم بود تا انسان را در تلاش آزادی بخشش یاری رساند . قرآن محمد (ص) معجزه باقیه ، اصول و خطوط اساسی این نظام را عرضه میکند .

قرآن ، تنها بدلیل فصاحت بیان ، بدلیل آنكه ظرف بیست و سه سال نازل شد و يك دست و خالی از تناقض گوئی هست ، معجزه باقیه نیست .
 بدان دلیل معجزه باقیه است كه عنایت را عمده معطوف اوامر و عوامل مستمر و پایای اسارت و از خود بیگانگی انسان كرده و در راه جوئی به چاره جوئیها و راه حل یابی های مستمر دريك نظام معین پرداخته و برای آنكه انسان در اجتماع و با اجتماع بتواند به حرکت مستمر و مبارزه دائمی دست یازد ، با عنایت به این واقعیت كه در خارج از نظام حرکت ها منتهی نمیدهند ، تمامی اعمال و افكار انسان را در نظام فكري و علی جامع الاطراف متوجه هدف مشخص و معین یعنی رهائی انسان از د و سلطه عمده ، سلطه طبیعی و سلطه اجتماعي كرده است : بازگشت به خدا

این تفسیر تازه و درست از توصیف پیامبر از قرآن بعنوان معجزه باقیه هر چند تفسیری جامعه شناسانه و محصول نگرش در تاریخ به دست یاری همان نظام تحقیق كه قرآن خود بیان میدارد است ، اما در تفسیر و تفسیر گویای قرآن و هم در اجتهاد ، چاره از توجه بدان نیست . تحلیل قرآن خود گواه روشنی است - و دنباله این بحث تاحدی مدلل خواهد كرد - برای كه قرآن سلاح ایدئولوژيك گذر از يك نظام فروتر به يك نظام فراتر دريك مرحله معین نیست ، قرآن سلاح ایدئولوژيك مبارزه و بنابراین ضرورت مستمر انسان تحت حكومت نظام فكري و اجتماعي اسلام است . دلیل جدید بودن و ماندن قرآن همین است و بدلیل همین جدید و نو بودن و ماندن است كه معجزه باقیه بعثت پیامبر بزرگ اسلام ، خاتم بعثت های گذرا و پیامبر بعثت و نبوت دائمی عنوان گرفته است .

حاصل سخن آنكه بسان بیماریهای مزمن كه به درمان های طولانی

نیاز دارد، مبارزه باسلطه ها - که بصورت امرهای مستمر در تنیده
روابطشان - زندگانی بشر را مقید ساخته اند، نیز نیازمند یک نظام فکری
و یک سازماندهی اجتماعی است که بتواند مبارزه را در زمان و با زمان پیش ببرد.
راه حل علمی همین است. آن راه حل ها که بُردشان از حد حادّات
زمان و مکان معین فراتر نرود از حل مسئله عاجز بوده و عاجز اند. کم
نبودند و کم نیستند نهضت های اجتماعی که در محدوده عکس العمل حادّات
و مقارنات مانده و از بین رفته اند و می روند، راه حل علمی راه حلی است که
جامعه انسانی را در تحت یک نظام فکری و اجتماعی که با عنایت به تمامی
پدیده های پایا و رابطه و نسبت هایشان پرداخته شده باشد، به هدف
مشخص که رهائی انسان از بند از خود بیگانگی هاست رهبری کند. اسلام،
مکتب مبارزه، همین نظام است. و تنها نظامی است با این مشخصات که
بشر بخود دیده است.

بدین قرار روشن است که این تناقض میان ختم پیامبری به رسالت
محمد (ص) و اصل تارستاخیز برجای بعثت، میان انسداد باب نبوت و افتتاح
باب امامت، زاده ابهام و نتیجه فهم نکردن مفهوم بعثت محمدی بود.
در این بعثت دائمی، که ودیعه پیامبر اسلام، پیامبر تمام زمان ها به جامعه
انسانی است جا و موقعی برای پیامبری دیگر نیست. امام باید، با همان
صفات و کمالات و با همان وظایف که پیش از این به شرح و تحلیل آمد. (۶)
اما برای مبارزه ای دائمی، انسانی نو، با درک و فهمی دیگر لازم
است. باید محتوی اندیشه وی نسبت به خدا، به طبیعت، به خود، به
جامعه عوض شود. این انسان، انسانی که با مبارزه ای پایان ناپیدا
را بدوش میگیرد و باید در پرتو آئین محمدی "مشکلات ناگشوده در زندگی
بشری را بگشاید و پرده پر فریب تر ویر و ابهام را بردرد" باید که
مجهز باشد به اندیشه ای که افق دیدش دور و دور تر رود و قدرت کار
در جمع و با جمع را داشته باشد. اسلام مکتب تربیت چنین انسانی است.
انسانی نو، سرباز نبرد آزادی باید که اندیشه و عمل را از بار طاقت فرسا
و حرکت گیر تعلقات و وابستگی ها و موهومات و ابهامات آزاد کند: اسلام
المرء ترکه ما لا یعمینه. انسان نو باید بطور پیگیر با بکار گرفتن اندیشه

و به مدد کار خلاق، خویشتن را به ترك هر آنچه از آن گریزی هست وادارد و آنچه را که بکار مبارزه اش می آید و ضرور است، تحصیل کند .

انسان نو، باید در طبیعت محدود و باز قید حکومت هر مطلق خویشتن را آزاد کند و بجای انطباق خود با طبیعت، طبیعت را با نیازهای نو به نو شوند و خویش منطبق سازد و قدرت ها و توان مندی های خود را پرورش دهد و باور کند که در نبرد با سلطه ها پیروزی با اوست . انسان نو، باید با ناامیدی و ناباوری بستیزد و با جهاد اکبر، " با انتقاد مستمر از خود " زنجیر تعلقات را پاره کند و خود را از زندان وابستگی ها آزاد سازد .

پیامبر کوشش کرد و بریشتکار بیفزود تا آنگاه که راست راه مبارزه رهائی بخش را با فراهم آوردن موجبات ذهنی و عینی پیدایش این انسان جامع و طراز نو، بگشود . در قالب کلمات و زبان معمول و با استعانت از سرگذشت ها و عادات و سنت ها و از راه تغییر محتوی و مضمونشان، بایں کار بزرگ دست یازید . در این بیان نو، خدا، آدم، طبیعت، انسان، اجتماع، تحول و در یک نظام فکری تعاریف نو یافتند و رابطه ای برقرار کردند که به یمن آن رابطه، انسان به حرکت آمد :

۲- خدا :

در دل شب و با این فرمان : " اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ " محمد (ص) برانگیخته شد تا اندیشه و عمل انسان را در راست راه مبارزه آزادی، بکار گمارد و پیشاهنگی و رهبری این راه پیمائی طولانی را تا شکافتن دیواره شب دیرپای از خود بیگانگی و اسارت و بیرون رفتن از آن، برعهده گیرد .

و با این ندا : " قُولُوا لِلَّهِ الْحَمْدُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلَحُوا " انسانیت را به مبارزه آزادی بخش فراخواند . این خدا، خدائی که محمد (ص) انسان را بدو میخواند، خدائی دیگر است، قبول این خدا، خود یعنی لباس سربازی نبرد پایان ناپیدای آزادی را به تن کردن . قبول این خدا یعنی تن دادن به یک انقلاب بزرگ در فکر و تغییر دادن بنیادی محتوی فکر . قبول این خدا یعنی مبارزه مستمر با اسارت های خود . قبول

این خدا یعنی تبدل از انسان کار پذیر به انسان فعال و خلاق، از انسان مطلق ساز و خدا تراش به انسان مجتهد.

قبول و پرستش این خدا انقلابی است عظیم در درکی که انسان از خود، از محیط های طبیعی و اجتماعی زیست خود، از گذشته و حال و آینده خود دارد. در نظام اسلامی انسان و خدا در رابطه ای مستقیم و بیواسطه قرار میگیرند. انسان از دو باور و دو اعتقاد، یکی به جبر و دیگری به تفویض که پشت و روی یک سکه اند، از این دو کار پذیری گریبان نهد و اندیشه و عمل را باز می رهد و فعال میشود، به اجتهاد می پردازد، به تلاش، به اندیشه و عمل برمیخیزد و این تنها راه بازگشت بخدا است.

این خدا، خدای معبود محمد، خود و صفاتش، صفات ثبوتیه و سلبیه اش، با انسان در رابطه ای دائمی است. ایجاد این رابطه و راه پیمائی بسوی معبود تنها از این تنها راه، از راه اندیشه و عمل را بکار گرفتن و در تمامی جنبه ها به مبارزه برخاستن و به کوشش و جهد برای ایجاد فرد و جامعه جامع پرداختن، ممکن است و بس.

در آن فریاد هنوز و باز طنین انداز، محمد (ص) نخست انسان را به ترك " خدا " می خواند: لا إِلَهَ. این " خدا " که محمد (ص) انسان را به آزاد کردن خود از سلطه او میخواند، هیچ نیست جز پدیده ای ساخته ذهن اجتماع و البته در شمار پدیده های پایاست: در تنیده روابط پدیده های پایه ذهن به مطلق سازی خو گرفته است. کار ذهن، همواره تبدیل امر نسبی به امر مطلق بوده است و هست، و تا عوامل موجد در کارند خواهد بود. کار این ذهن تبدیل امر نسبی به امر مطلق است. از دیرباز تا امروز، انسان اجتماعی نه هم در معتقدات بلکه در اعمال و افکار روزانه اش مطلق هاست که میسازد و اندیشه و عمل خویش را محکوم حکم آنها می کند. خواننده این سطور در فهم این پدیده پایا کافی است روزی را در افکار، تخیلات، و اعمال خود دقت کند تا ببیند چسان پیایی امور نسبی را مطلق می کند و در چنگ آنها خویش را اسیر میسازد. از جمله نمود های مادی ذهن مطلق ساز، کیش های بت پرستی، شاه پرستی و شخصیت پرستی است که از پدیده های مستمر در تاریخ است. انسان خود را مطلق میکند.

در وجود خود، یا در وجود مصنوع خود و یا در وجود يك شخصیت و این پدیده با وجود " تغییر صورت بندیهای اجتماعی " و همانسان که میدانیم همچنان پابرجاست .

بزرگترین مبارزه و اساسی ترین مبارزه تمام طول تاریخ، مبارزه با این خداها، این مطلق های ساخته ذهن و موهوم است که پیامبر ما انسان را بدان میخواند، جهاد اکبر، یا مبارزه با نفس نفس فرد و هم نفس اجتماعی جز برای این نیست که پایه های ذهنی، مطلق سازی و نمود های آنها؛ بت پرستی و شخصیت پرستی و " علم پرستی " از میان برود و انسان آزاد شود . قبول يك خدا، خدای بی آغاز و بی پایان با صفاتی که اسلام برای او قائل است، قبول این تنها مطلق، متضمن نفی هر مطلق دیگر و تمام مطلق های دیگر است . در طبیعت پدیده، هیچ مطلق وجود ندارد، نه انسان، نه جامعه، نه طبیعت، هیچکدام مطلق نیستند . بنابراین مطلق - های ذهنی، مطلق های اجتماعی، یکسره موهومانند و محمد (ص) انسان را به مبارزه بزرگ و بی گیر با این موهوم بت پرستی که معمولاً به تمامی انسانها از هر رنگ و هر نژاد است، فرامیخواند . تا که انسان و جامعه انسانی از نفس مطلق های خود ساخته اش آزاد شود و در جهان به اجتهاد یعنی به کار خلاق، باندیشه و عمل خلاق برخیزد . تن به قبول خدائی هیچ خدای مادی از جاندار و بی جان ندهد و هیچ حالت و صورت را در خود و اجتماع مطلق نکند و بدان باری از رفتن و دست از تلاش و اندیشه از پرس و جو باز ندارد . تابا زگشت بدو، بخدا : " الا الله " حق توقف نیست . در راه " سرزنش هاگر کند خار مغیلان غم مخور " و این خار مغیلان جز مطلق ها و مطلق العنان ها نیستند، که باید در زیر پای اجتهاد انسان ناچیز شوند . خدا در صفات ثبوتیه - که عین ذات اوست - و سلبیه اثر، راه یاب انسان است در این اجتهاد و در این بحث دائمی :

این خدا مرکب نیست، جسم نیست، مرئی نیست، در قید زمان و مکان نیست، بی شریک است، در وجود نیازمند نیست . بنابراین مظهر مادی و نمود نسبی نمیتواند داشت . مظهر نه سایه و نه فرزند ندارد . مطلق العنان نیست، چرا که خود کامگی از عوارض غیریت و از خود بیگانگی است و خدا

از خود بیگانه نیست . بدینسان ساخت و مناسبات سلطه که در آن خود کامه
 ها خود را مظهر و سایه خدا میدانستند و می دانند - فرو می ریزد . و انسان
 آرسنگینی بار طاقت شکنی که توان رفتن از او گرفته است آزاد میشود : اینک
اوست و طبیعت آفریده اوست آزاد شده از باور حرکت ربابه " سایه " های
خدا .

و این خدا دروازه بان و نماینده و واسطه ندارد ، جمع و فرد
 تنها با حرکت آزادی بخش است که با او در رابطه قرار میگیرند : انسان از
 اسارت نهاد های مذهبی مدد کار خود کامگی های سیاسی آزاد می شود .
 تماس مستقیم جای تماس غیر مستقیم را میگیرد و این تماس تنها از راه اندیشه
 و کار و اجتهاد ممکن می شود . راه مستقیم رانور هستی ، خدا خود روشن میکند :
 خدا را نا است ، خدا توانا است ، خدا قهار است . خدا حق و جاودانه
 زنده است ، خدا شنونده و بیناست ، و خدا عادل است و بنابراین
 از جهل ، از ضعف ، از کار پذیری ، از دل از حیات برگرفتن ، از چشم و گوش
 بستن و اگر این همه را بحق ستم شماریم ، از ستمگری ، راهی بخدا نیست :
 خدا انسان و جامعه ای را که به جهل و ضعف و کار پذیری و به طاعت و
 پرستی و ستم پذیری و تن در دهد ، بحال خود رها می کند : يُخَلِّ
مَنْ يَشَاءُ (۷) و آنان را که در خود قهر ، یعنی اراده منقلب نشدن ، و
 منقلب کردن را بوجود آورند و با ابهامات خود مبارزه ای مستمر را در پیش
 گیرند در صراط مستقیم هدایت بخود می خواند : يُهْدِي مَنْ يَشَاءُ .

یضل من یشاء : کرا و چرا ؟ خدا این بخود واگذار داشته شده ها
 را که نه هم خود را بلکه تمامی انسانها را تباه می کنند ، چهار گروه می کند و
 بدیشان تارستخیز لعنت می فرستد :

اول - شیطان ، آن خود مطلق ساز نخستین ، آن قوای ناشناخته و
 " مرموز " " طبیعی " که خود و پرتو اجتماعیش بصورت تنیده امرهای
 مستمر تا دیرگاه براندیشه و عمل انسان حکومت خواهد کرد . آن از خود
 بیگانه و مظهر تمام و نمود خالص عیار از خود بیگانگی که در وجود انسانی او را
 به بیراهه غیریت می کشاند و او را در این بیراهه خود مطلق نگری و کار پذیری
 گم گشته می کند : وَإِنْ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ دِينٍ . خدا را با این

زشت ترین مظهر فروافتادگی و خود مطلق بینی تا واپسین روز آشتی نیست ،
انسان اگر میخواهد آیه خدا و خلیفه خدا باشد و راهی بدویابد ، باید
قوانین روابط طبیعت را تامهاری کردن کامل طبیعت بشناسد و باسلطه های
حاکم برجامعه تا ازین بردن آنها مبارزه کند . باید با این گریز از مبارزه
رهائیبخش ، با این ابهام محض ، جنگ قبول این خدا قبول این جنگ داعی است .

دوم - کافران ، مردمی که به رفتن و جهد کفر می ورزند ، عامل خنثی
 کننده نیروی حرکی جامعه انسانی هستند ، از درون و برون حوزه جامعه
 اسلامی منته یا نیروی حرکی و توان صیروت و تحول اجتماعی را از بین
 میبرند - آیا کم اند از این کافران در لباس اسلام ؟ - : أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ
عَلَى الْكَافِرِينَ .

سوم - دروغ زنان که ناتوان ترین ناتوانان و از عوامل مقومه غیرت
 و خود کامگی هستند ، خود از جهاد اکبر می گریزند و مانع از پیدایش جامعه
 ارزیاب و منتقد ، جامعه مجتهد ، می شوند و بنای اعتماد را سست می کنند
 و در مقام دستکاری ظالمان خود کامگی را بصورت یدیده ای پایا از اسباب
 و علل اصلی می شوند ، بنای اطمینان و شالوده انتقاد و ارزیابی را سست
 و ویران می کنند و بدان تفرق و پراکندگی را موجب میشوند . جامعه پراکنده
نیروی حیاتی نمیتواند ایجاد کرد و پایائی پدیده خود کامگی حاکمان ستم پیشه
را مایه این تفرق است : أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ .

چهارم - و بالاخره حاصل تلاش سه دسته نخستین ستمگرانند ،
 اینان نه هم خویشان را مطلق می کنند بلکه علت آفرینش را وجود خود
 می انگارند : اگر طبیعتی آفریده شده ، اگر جامعه ای هست ، اگر مالی
 هست و اگر . . . همه محض وجود آنهاست . در برابر اراده اینان ، هیچ
 مانعی حق عرض اندام ندارد . هرچند این روانشناسی ستمگران است اما
 خود آنان در مقام مظهریت سلطه های اجتماعی عامل عمده سکون و توقف ،
 و بنابراین فساد و تباهی همه جانبه انسان و اجتماعات انسانی هستند .
 و هرچند شاهنشاه و " رهبر کل " و " نور آریا " و " نور قرمز " و . . .
 مظاهر درجه اول سکون و توقف اجتماعی هستند و اینان نشانه پایائی
پدیده خود کامگی ، عامل عمده پیدایش عقده خود مطلق بینی و سبب عوارض

نه هنی و موجب رفتارهای شخصی و اجتماعی می شوند که کار جمع شدن و جمع را مشکل می کنند و در نتیجه پراکندگی زمینه استمرارستم و مطلق العنانی فراهم می آید . و این مطلق العنانی است که راه براندیشیدن و عمل می بندد و انسان را در میان غیریت و گرفتار و تسلیم قضا و قدر، کاریزی، ستم پذیری، رکود و از رکود گندیدن می کند . بخود باید آمدن، اندیشه و خاطر را از جو محیط باید رهیدن تا شامه خویشتن، ما این عفونت طاقت فرسا را که جو زمان ما را انباشته، استشمام تواند کرد و اندیشه ما معنای این جهاد برتر، این جهاد اکبر اجتماعی را فهم و مفهوم این رسالت دائمی و بزرگ را اندرتواند یافت : أَفْضَلُ الْجِهَادِ كَلِمَةُ عَدَلٍ عِنْدَ سُلْطَانٍ جَائِرٍ .

سلطان های جائر این " مطلق " چهارم حاصل سه " مطلق "
پیشین و پدیده ها و عوارض ناشیه از آنها و خود مظهر آنها و تا واپسین رستاخیز منفور خدایند : الْأَعْنَةُ اللَّهُ عَلَى الظَّالِمِينَ . این چهارگروه متروند و واگذاشته اند : يَهْلِكُ مَنْ يَشَاءُ .

مبارزه با این چهار " مطلق "، کاریک روز و روز نیست، کاری است طولانی و به مبارزه ای مستمر نیاز دارد . بدان معنی باز رسیدیم که قرآن معجزه باقیه پیامبر، با سایر کتب آسمانی و اسلام با مکتب های فکری و اجتماعی دیگر این تفاوت بنیادی را دارد که بمثابة بیان یک نظام اجتماعی این مبارزه دائمی را راه مستقیم نشان میدهد . و بعنوان نظام فکری انسان را از گمراهی در بیراهه های حادثات و تظاهرات زمانی این چهار " مطلق " این چهار رکن سلطه ها و از خود بیگانگی انسان در صراط مستقیم اجتهاد، در آزاد شدن و آزاد کردن، در بازگشت به خدا، ابزاری بی همانند است .

صراط مستقیم، راه بازگشت بخدا، راه علم است، راه توانمندی و قدرت است، راه انقلاب است، در عین اینکه صراط مستقیم یک راه بیشتر نیست و آن، این راه است، اما در این راه باید رهروی خستگی ناپذیر بود و هر مطلق را، این چهار مطلق و مطلق العنان را و هر مانعی را از پیش پا برداشت . قبول هر مطلق، خصوص این چهار مطلق، خود گامه، گهر خدا است . چرا که این قبول مانع انحراف است، توقف است، یعنی کاریزی و خود گامه پرستی و خویشتن را بدست خود گامه در تاریکی از خود بیگانگی شرنگون کردن است .

و این ستمی است همه جانبه : وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ
مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ (۱)

بدینسان و تا صراط مستقیم به مرز بی نهایت نرسیده است ، با هر
 کس ، با هر فکر ، با هر علم که دم از اطلاق زند و با این چهار مطلق مطلق العنان
 باید مبارزه کرد . و انسان را از این مبارزه گریزی نیست . و بدلیل استمرار
 مبارزه ، رابطه انسان و خدا رابطه ای مستمر است که حتی مرگ هم بیدان
 پایان نمی دهد : " لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ
عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ " (۲) آزادی انسان از قید سلطه ها ، ناتوانی ها و ستم ها
 در گردانش و قدرت و عدالت است . در همان فرآیند و صراط مستقیم که
 انسان دانش های خود را بسط میدهد و بر توانمندی اندیشه و اثربخشی
 عملی افزایش ، خویش را از قید ابهامات و موهومات رها تر و به خدا
 نزدیک تر و در اندیشه و عمل آزاد تر می شود . به همان سخن باز رسیدیم
 که در آغاز این قسمت آمد ، قبول این خدا ، یعنی مبارزه مستمر با اسارت های
 خود و ستم ، هر ستمی . قبول این خدا یعنی تبدیل از انسان کاریز پر
 به انسان فعال و خلاق ، از انسان مطلق ساز و خدا تراش به انسان مجتهد .
 ذهن مطلق ساز انسان ، با تمرین و ممارست آنهم طی قرون و نسل
 به نسل ، از اسارت مطلق های مستمر و روزمره آزاد میشود و به یک هستی ،
 به هستی محض راه وصل می جوید و می پوید ، به سخن دیگر از راه باز -
 شناختن خود و بازیافتن خویش ، خویش ، خداهای دروغین را که در طول
 زندگانی در راز بشر ، همواره عرصه اندیشه و عمل را بر او تنگ کرده اند و هنوز
 و باز تنگ خواهند کرد ، از میان بر میدارند و به خدا به آن تنها مطلق باز
 می پیوندند : " مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ " . با این رابطه و ایسن
 شناسائی انسان از اثرات سلطه محیط اجتماعی مصون میشود . عدالت در
 گذشتن است ، از ایستابودن ، رها و پویا شدن است ، و انسان پویا نه هم
 خود از اثرات " عقده های " ساخته محیط اجتماعی خصوص محیط اجتماعی

(۱) قرآن : سوره بقره آیه ۲۶۰

(۲) " آل عمران آیه ۱۶۹ "

زیست خود مصون میشود بلکه موجب تغییر در محیط خود نیز میگردد .
 ... وقتی شما راه یافتید گمراهان به شما زیانی نمیرسانند . (قرآن کریم)
 نظام اسلامی بر مبنای این رابطه این راه مستقیم میان انسان و
 خداشالوده گذاری شده و در رابطه با آن - فهم بمثابة پرتوی از آن -
 از آفرینش انسان و هدف این آفرینش از جامعه و هدف تکاپوی آن ، مفهومی
 نو و جامع عرضه کرده و هدف تشریع را به پیش بردن انسان در این راه
 مستقیم قرار داده است : بعثت داعی . این نظام ، اندیشه و عمل را از
بیراهه های ابهام به راست راه آزاد شدن و آزاد کردن می آورد و آن دورا
از باز رفتن به بیراهه ها حفظ می کند . همان سان که آدم مسبوق به
فیض الهی در طبیعت رهشده و اندیشه و عمل به هدایت الهی سپرد
" یا تینکم منی هدی " ، انسان و اسپین رستاخیز در این راه باید شرفت :
" اِلَّا اِلَى اللّٰهِ تُصِیْرُ الْاُمُورَ " و نیز " یا اَیُّهَا الْاِنْسَانُ اَنْكَ كَادِحٌ اِلَى رَبِّكَ
کَدْحًا فَمَلَاکِیْهِ " تا وقتی که آزاد شود یا به تعبیر قرآن به یقین برسد :
وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتّٰی يَآتِیْكَ الْیَقِیْنُ " (۳) و تا این یقین تا این علم پرداخته از ابهام
باید اجتهاد که : لَا تَقْفُ مَا لَیْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ (۴) این مبارزه بزرگ و همه جانبه
تا یقین ، سنت تغییر ناپذیر خدا است . خدا ، آدم را مبارز آفرید و به
مبارزه فرستاد ، و این مبارزه داعی سنت تغییر ناپذیر خدا است : نَلَن
تَجِدَ لِسُنَّةِ اللّٰهِ تَبْدِیْلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللّٰهِ تَحْوِیْلًا (سوره احزاب آیه ۶۲
و سوره فتح آیه ۲۳) . این سنت خدا است که تا انقلاب نکیم منقلب نمی
شویم : " اِنَّ اللّٰهَ لَا یُغَیِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتّٰی یُغَیِّرُوْا مَا بِاَنْفُسِهِمْ (۵) . انقلاب در
جمع و با جمع ممکن است و خدا نیز جمع آفرید و نه فرد ، فرد و تشخص فردی
از خود بیگانگی است و در جمع معلول ستم و اسارت در مفهوم وسیع کلمه است .
 همانسان که خواهیم دید ، انسان در اجتماع و با اجتماع آزاد میشود . و از
 اینروست که خدا " زوج " ها را آفرید تا برخورد بوجود بیاید و از برخورد -
 اندیشه و عمل بکار افتد :

(۱) سوره شوری آیه ۵۳ (۳) سوره زلزال آیه ۱۵ (۵) سوره رعد

(۲) سوره انشقاق آیه ۶ (۴) سوره اسری آیه ۳۸ آیه ۱۱

۳ - آفرینش انسان

پس از آنکه قدم اول برداشته شد و محتوی ذهن نسبت بخدا، نسبت به رابطه انسان و خدا و نسبت به وصول بخدا و راه آن، از ابهامات پرداخته شد و مطلق های ساخته ذهن طرد شدند و تمامی بیراهه هایی که راه به مطلق سازی می برد، معلوم گردید و پرده پر فریب ابهام و اوهام دریده شد، قدم دوم در ایجاد انسان طراز نو، باید برداشته می شد و برداشته شد: تعریفی که اسلام از انسان و حدود آزادی و اختیار و مفهوم آن بدست می دهد انعکاسی است از برداشتن نسبت به خدا و صراط مستقیم بازگشت بدور رمز دوام اصل نبوت در همین تعریف نهفته است.

مبنای این برداشت تقدم تدبیر بر تقدیر و بخودی خود بیانگر بعثت و استمرار اصل نبوت و داعی شدن و بودن بعثت محمدی است.

در حقیقت تقدم تدبیر بر تدبیر خود از جمله نتیجه فقدان هر گونه منزلت و یا بر فرض وجود، تزلزل داعی منزلت و نبود تضمینات عینی و ذهنی برای وجود پیدا کردن و بر فرض وجود، ثبات آنست: منزلت ها و آزادیهای انسان، در اندیشیدن و عمل کردن، تابع زور است. هر چند زور و زورگوئی امر واقعی پایاست اما زور به صاحب خود وفا نمی کند - و اینهم امر واقعی پایاست - از امروز بفرادست بدست می شود دنیا این شب و همه شب آستان حوادث اجتماعی است و هیچ نه معلوم که چه زاید سحر!

برای انسانی که فردایش نامعلوم و تکیه گاه های عینی و ذهنی منزلت ها^ی

اجتماعیش مقفود است، جهان، جهانی بهنی است . در این جهان نهنی انسان اسیر " قوای مرموز " و تابع حکم مطلق العنان هاست. فردا و تاریخ را او نمی سازد، برای او می سازند او نقشی در شدن این فرداها ندارد و جز آنکه خود را با توقعات " قوای مرموز " و مطلق العنان هائی که فرداها را می آورند و می برند، منطبق کند کو چاره ای ؟ انسان اسیر قوای طبیعت، اسیر بازی چرخ و فلک و اسیر زوری کور و مطلق العنان است، همه جا و همه وقت، در طبیعت، در جامعه، و در یروز و امروز و فردا، " جهان تا جهان جای زور است " و او اسیر این زور .

و این زور بیک گوش چرخ نیلوفری از این بآن دست می افتد، فردا را کسی نمیداند که چرخ غدار چه بازیها و بدست چه بازیگرانی بر صحنه زندگی خواهد آورد . نتیجه ؟ انسان بازیگر هم نیست بازیچه است .

این کار پذیر می مطلق، باور غالب در جهانی بود که در آن محمد (ص) ندا در داد : **قولوا لا اله الا الله تظحوا** . این باور مطلق شده، ایین خدا، که دست و پای زوج اندیشه و عمل را بر بسته بود، از میبانی و باورهای مذهبی شده بود . مذهب بمثابه نهاد نازائی را که با هرگونه فعالیتی که ملازمه باتغیر داشت می ستیزید : صنعت یعنی دست آورد فعالیت زوج اندیشه و عمل، محصولی که بدان انسان خود و جهان را تغیر می دهد منفور شد و صنعتگران ملعون و رانده (۹) گشتند چرا که در درستی اصل مطلق العنانی چند و چون می کردند و فعالیتشان لازمه با تغیر دادن داشت . در این دوران سکون عفونت زاء و در آنجا که شرائط و امکانات فراهم بود، بیمن بعثت محمدی، انسان تولدی از نو یافت .

انسانی از نوزاده شد که امروزه روز هم جهان چشم براه هم او است. در حقیقت با همه دست آورد های علمی، انسان امروز بیش از هر زمان دیگر گرفتار و اسیر مطلق های ذهنی و مطلق العنان ها است، تا آنجا که حتی انگشت شمار مرد می که بدین مطلق ها باور ندارند، بگانه اندیشه و بطریق اولی در مقام عمل - بحکم زمینه های اجتماعی اندیشه و عمل - چه بخوانند و چه نخوانند در قید این مطلق ها هستند. مبارزه با اصل مطلق العنانی، و مبارزه با دروغ بمثابة تمامی باورها و "ایدئولوژی" هائی که امور نسبی را مطلق می کنند و با این مطلق سازی ها باین یا آن صورت مجال اندیشه و عمل را تنگ می سازند، مبارزه های دائمی و از هدف های عمده بعثت دائمی پیـــــامبر است.

قرآن در بیان سرگذشت خلقت جهان و آدم از باور مردم و سرگذشتی که ادیان سلف ارائه داده بودند سود جست، قالب و پوسته را کم و بیش نگاهداشت اما محتوای آنها سراسر عوض کرد. این بیان "تقلید تقلید" از قصص تورات و انجیل و ماخوذ از اساطیر زرتشتی نمیتواند بود (۱۰) چرا که انسان را بعنوان جامعه در رابطه تازه ای با طبیعت و با خود قرار می دهد و در تعریف خود از جامعه آدم و حوا هدف های دائمی بعثت دائمی را می جوید. این سرگذشت همانند قصص تورات و انجیل، صرف قصه نیست، در این سرگذشت توجه از حادثات و نمود های کم و نامرئی به امرهای واقع پایا و به سازوکارهای روابط انسان و طبیعت و اثرهائی که این روابط بر روابط اجتماعی هر یک از جماعات بشری می گذارد و اثرهائی که روابط با طبیعت بنوبه خود از روابط اجتماعی می پذیرد و اثرهائی که

از روابط اخیر می پذیرد و ایدئولوژیها و باورها و ارزشها و رفتارها، و اعمالی - در جمع از نفسانیات تا سیما و ظاهر و صور تبندی اجتماعی و هم فردی - که زاده مجموعه این روابط هستند، معطوف شده است. در این سرگشت، سازوکارهای مجموعه روابطی که این پدیده ها و امرهای واقع پایا باهم دارند، و همه علت دیرپائیشان به شرح آمده و هدفهای دور و نزدیک و بویژه دور نهضت اسلامی یعنی سازمان دادن به یک مبارزه مستمر تعقیب شده است.

در آئینه این خلقت نه هم تصویری روشن از اصول پایه اسلامی یعنی مشی توحید و استمرار اصل نبوت بمثابه مظهر اراده خود جوش تغییر و را مینمایاند بلکه جهت حرکت عمومی تاریخ را باز می گوید، و بدان با خشکاندن محتوی چرکین ذهن، انسان را از چنگال ابهامات و آن چهار مطلق "مطلق العنان و مطلق تراش باز می رهد تا پیشاهنگان بعثت دائی را بسازد. در آئینه این خلقت آینده و مبارزه مستمر در زمان جلوه و رخسار می نمایسد.

به سراغ قرآن رویم و تفصیل این مجمل از او باز پرسیم. پیش از این و بحکم ضرورت از اشاره ای گذرا به این امر مهم چاره نیست که اسلام همواره بزور از جامعه های مسلمان رانده شده و به غربتی دائی گرفتار آمده است. امروز روز نظام های اجتماعی و فکری بزور برپایند و بارها شاهد قشون کشی کشوری بکشور دیگر برای حفظ "سوسیالیسم" و یا "دمکراسی" بوده و هستیم اما امروز همانسان که دیروز از استقرار اسلام بعنوان یک نظام اجتماعی که در آن اندیشه و عمل در نظام فکری اسلامی و با این نظام بکار خلاق افتد، بزور کشتار و زجرورزند ان و هم بزور شعبده بازیهای "علمی" و "نظریه

سازیه‌ها " جلوگیری می‌شود . این غربت طولانی بد آن جهت نیست که اسلام مجموعه‌ای ذهنی و بی‌رابطه با واقعیت عینی است، بلکه بد آن خاطر است که از سوئی عوامل مقوم سلطه و خودکامی‌ها و مطلق‌سازیه‌ها و نظریه پردازی‌ها و را در یک مبارزه طولانی و بسیار طولانی میتوان از میان برد و از طرف دیگر اسلام بحکم آنکه یک نظام جامع الاطراف فکری و اجتماعی است و هدف از تشریع آن ایجاد نیروی مخالف منفی یعنی نیروئی است که باید زمان بزمان بر کم و کیف آن افزوده گردد و ضرورت نظام اجتماعی را شتاب بخشد، بنابراین بر پایه دواصل امامت و عدالت چنان طراحی شده که نه موجد خودکامه و نه در تمامت و جامعیت خود قابل تبدیل به ابزار قدرت است .

نظام اسلامی بدون دواصل امامت و عدالت، نظام نیست . چرا که امام عادل مظهر این نیرو و تحت عنوان امامت و عدالت همین نیروست که به صفت دوام پذیرفته می‌آید و مقصود از این دواصل - در رابطه منطقی با سه اصل دیگر - ایجاد آنست تا که مبارزه دائمی ممکن گردد: مبارزه‌های دائمی با تبدیل عقیده به ابزار قدرت ممکن گردد، کوشش بردوام و جهادی دائمی با عوامل مانع پیدایش و رشد، در جهت افزایش امکانات اجتماعی پیدایش و رشد این نیرو و از میان برداشتن عوامل خنثی کننده آن ممکن گردد . از اینرو و بد آنجهت که اسلام امکان حذف مطلق العنانی را از راه اتخاذ شیوه مطلق العنانی نفی می‌کند، هرگز ممکن نشده است که در چهارچوب نظام اسلامی حکومت مطلقه پیدایش یابد مگر پس از آنکه شیرازه این نظام را از هم پاشید هاند و اسلام جامع را به اسلام جزئی و جزئی، بدیگر سخن بـ

تاسیسات و نهادهائی دست و پاگیر و حرکت ربا و عامل ار تجاع بدل
 ساخته اند: بدعت ها. این پیرایه بستن ها و بدعت گزاریها از دیر زمان
 روش کار دروغ زنان، این ایدئولوژی سازان مطلق العنانی ها بوده است و
 هنوز هم هست .

به برخی از روشها که از جانب دروغ زنان، یعنی نظریه سازان
 و باورپرداران مطلق العنانیها اشاره باید مان کرد تا هم پاره ای ابهامات
 که بر ذهن محققان آزاد اندیش سنگینی می کند رفع شود و هم مبانی ذهنی
 بعضی باورهای مطلق شده را که "باعینک" آنها در اسلام نقریسته می شد
 و می شود فرو ریزد و هم این قسمت از بحث در دنیاله خود از روشنی و
 وضوح برخوردار شود :

بدعت اولی، و شیطانی ترین بدعت گزاریها، همانسان که خمینی در خطابه
 تاریخی اخیر متذکر است، مطلق کردن، اولی الامر یعنی انکار د و اصل امامت
 و عدالت، و در نتیجه گشوده شدن را بر استقرار حکومت خود کامگی و حکومت
 مشرکین و بستن راه بر نیروی مخالف منفی و بنا بر این پیدایش شرائط عینی

و ذهنی، مطلق تراشی و مطلق پرستی یعنی شرک، یعنی کارپذیری، یعنی
 اندیشه و عمل از خلاقیت بازداشتن. و بدنبال این بدعت بود که در اسلام،
 نه بعنوان يك مجموعه، بلکه بعنوان اجزاء، از عینک فلاسفه یونان و غیره،
 نقریسته آمد و مفاهیم یکسره د یگرگونه شد و شد و شد تا امروز . . . تا امروز

که بدعت گزاران، ظالمان و دروغ زنان می خواهند اسلام را در جنگ "علم"
 کشانند و مغلوبش کنند و یا که در زمان گذشته زندانیش سازند و هر کدام
 بطریقی : یکی اسلام را به محک این و آن نظریه می سنجند، یکی اسلام را

عکس العمل عمل اجتماعی يك دوران خاص تاریخی معرفی می کند (عوامل روس سلطه گر خصوصاً) و دیگری تشریع قانونگذار اسلام را تابع شرائط روزش می داند و مسئله ای را که در دوره و محیطی دیگر است با نگاه زمان و محیط خویش نگریستن " (۱۱) روا نمی بیند . و این هر دو يك گمراهی و بقصد گمراه کردن است .

همانسان که آمد اسلام يك نظام اجتماعی، يك نظام فکری و بنابراین سلاح يك مبارزه مستمر است . يك نظام تحقیق در دوزمین ————— دانش طبیعی و دانش اجتماعی و بنابراین تنها در رابطه و با "عینک" پدیده ها و امرها واقع مستمر و سازوکارهای روابط آنهاست که باید در آن نگریست . باید که از افتادن در دام جهل و جهل مرکب و جستجوی انگیزه تشریع در شرائط زمان تشریع، و خصوصاً مقابله و تطبیق دادن قرآن با نظریه های علمی که حاصلش یا مطلق کردن این نظریه ها و بنابراین بازداشتن اندیشه و عمل از رفتن و علم از توسعه و ترقی و یا قرار دادن قرآن در معرض رد و قبول دائمی است باز ایستاد : اهمیت قرآن بمثابه معجزه باقیه در این نیست که این یا آن رابطه را میان این و آن پدیده طبیعی و یا امر واقع اجتماعی بیان کرده است، اهمیت قرآن در این است که با پدیده ها و امرهای واقع پایا برخوردی علمی کرده و برای رهائی و آزادی قطعی انسان راه حل علمی ارائه کرده است . انحراف از این معنی در غلطیدن در دست اندازهای ابهام، و ابهام در ابهام است پرده این ابهام ها را که بدریم و با همان روش که قرآن می آموزد در آفرینش جهان و خلقت آدم که بنگریم می بینیم قرآن حتی در بیان پدیده ها و امور مسلمة بدن شماره و حد اکتفا کرده

است که وظیفه و نقش آن امر در نظام اسلامی ایجاب می کرده است؛ از جمله مسلم است که تن آدم و هر موجود دیگر از مواد موجود در طبیعت موجود سرشته است. اما بیان همین امر مسلم در مبارزه با عوامل ذهنی و عینی، مطلق سازی نقشی اساسی دارد:

گل آدمی از خاک سرشته می شود، جمع آفریده می شود و در بهشت خویشتن خویش، آزاد می زید. اما نباید فراموش کند که امری نسبی است و اوفراموش می کند، خود را مطلق می کند و خود کامگی پیشه می سازد، علت رانده شدن از بهشت، چرا کردن و گفتن در کار خدا نیست (۱۲) خود مطلق و مطلق العنان انگاشتن است. از خود بیگانگی با این کاریدیری شروع می شود و با مطلق شدن، خود مطلق بینی و مطلق العنانی کامل می شود. بدینسان در بیانی که قرآن از رابطه آدم و خدا عرضه می کند، هدف بعثت و بعثت دائی را می جوید که تبدیل انسان مطلق به نسبی و کاریدیر به فعال باشد.

آدم که در باورهای مذهبی دیگر کاریدیر مطلقا کاریدیر بود، در بیان قرآن اشرف مخلوقات می شود، اشرف مخلوقات چرا که خدا بدو تمامی اسماء را آموخته؛ «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» بدو آموخته حرکت جهان از نظام است و نظام جهان قائم بحرکت است، بدو آموخته که او در این نظام حیات و حرکت یافته و باید که خود او و تنها خود او باندیشه و عمل راه آزاد شدن را در پیش گیرد. جهان و مجموع طبیعت آفریده مسخر و فرمانبردار اندیشه و عمل او است: «سَخَّرَ لَكُم مَّا فِی السَّمَاوَاتِ وَمَا فِی الْأَرْضِ». انسان در قابلیت فهم نسبی خود و توانائی دست یابی به سازوکارهای روابط پدیده های پایای طبیعت از تمامی موجودات برتر است. اشرف مخلوقات

است چرا که فعال آفریده شده و خلاق، و این در زمینه فعالیت و تنها بدین اعتبار اشرف مخلوقات است، انسان مستفیض از منبع فیض الهی، و مسبوق به هدایت با آموختن اسماء و تمام اسماء، توانائی یافت که از خط کارید پیری مطلق پیشروی آغازد. و تا مرز فعالیت مطلق، برود: خدا جمع آفرید و جمع را با قابلیت فعال بودن آفرید. حرکت را جمع می کند و از کارید پیری مطلق تا فعالیت مطلق، این راه دراز را فقط جمع میتواند طی کند.

این انسان، این جرم ناچیز که جهان بزرگ در او متمرکز شده است، (*) در راه پیمائی طولانی خود، جز هدایت و صراط مستقیم فعال بودن یار و یاورى ندارد. این انسان، این شگفت انگیزترین محصول آفرینش، بسا خود شناسی با پی بردن به استعداد ها و توانمندی های خویش از بیابانها ابهام، جایگاه دیوان و دران مطلق و خود گامه، از بیراهه های کارید پیری، به صراط مستقیم فعالیت، به راه آزاد شدن، به راه خدا راه جوئی می کند. در جهان او هر پدیده ای نسبی است، مطلق های یاور و یا دشمن، موهومند و این او و تنها او است که با استقامت اندیشه و عمل خود راه خویش را باید بیاید و طی کند.

خروج آدم و حوا از بهشت و قرار گرفتنشان بر روی این کره خاکی، را میتوان به کاشته شدن دانه گندمی مانند کرد. دانه پس از یکسلسله عمل و عکس العمل جوانه می زند و در جستجوی بازیافتن خویشتن خویش از زمین سر بر می آورد، و بدنبال یک دوره تغییر و تغیر، بخویشتن خویش باز می گردد.

(*) کلام علی (ع) خطاب به انسان: انزع منك جرم صغیر و فیک انطوى العالم الاکبر - آیا می پنداری که جرمی ناچیزی حال آنکه جهان اکبر در وجود تو متمرکز شده است؟

انسان نیز در این جهان زاده تغییر است و زاینده تغییر: انسان فرهنگ ساز آفریده شد. انسان قرآن، فرهنگ ساز است.

زندگی او در روی این زمین، با بعثت شروع می شود: آدم خود نخستین پیامبر است، او برانگیخته شده تا در دو زمینه طبیعی و اجتماعی بفعالت برخیزد و فرهنگ یعنی دانش مبارزه با سلطه طبیعی و دانش مبارزه اجتماعی را بنیان گذارد: الْعِلْمُ عِلْمَانِ عِلْمُ الْآدِيَانِ وَعِلْمُ الْآبِدَانِ .

آدم، مبعوث نخستین، آغاز کننده بعثت هائی است که انسان بدان فرهنگ ساخت، یعنی مجموعه فعالیت هائی دست زد تا همچون گندم خود را باز یابد و اندیشه و عمل از سلطه مطلق های مطلق العنان آزاد کند، از مطلق های موهوم طبیعی و همزاد شان مطلق های اجتماعی، ظالمان و طاغوت ها و کافران و دروغ زنان و نژاد و طایفه و جنس و

آزاد شود و بدان زندگانی در بهشت، بآن زندگانی در جامعه کمال مطلوب و رهیده از سلطه مطلق های موهوم بهشت آدم و حوا باز گردد: زندگانی آدم و حوا هر چند آغاز حیات اجتماعی مفروض شده اما هدف آن نیز هست.

در این جامعه هیچ مرزی نیست، قبول آدم و حوا در مقام پدری و مادری بنی آدم خود بمعنای انکار نابرابری های نژادی و طبقاتی و میان زن و مرد و امرهای واقع حاصل از این مطلق کردن حاکم و سلطان و نژاد و طبقه و فرد و ملت و است. بنابراین فرهنگ بمثابة دانش طبیعی و دانش

اجتماعی در بیان قرآن مبارزه با مطلق و مطلق العنانی و با مطلق سازی و مطلق ستائی و با عوامل ذهنی و عینی مطلق سازی و مطلق پرستی است و

دستان بریدن ابراهیم از مطلق های طبیعی (خورشید و ماه) و مطلق ها

مطلق العنان اجتماعی (بت‌ها و نمرود) رابطه علت و معلولی ای —
مطلق‌ها را می‌نماید و انسان را بمبارزه با آنها می‌خواند و خود بیان رابطه
دو اصل نبوت و توحید است :

انسان زندگانی را بابتعت شروع کرده است و به توحید ره می‌برد . از بعثت
آدم (ع) تا بعثت دانی محمد (ص) و با این بعثت دائمی ، انسان
مطلق‌های ذهنی و موهوم را مغلوب اندیشه و عمل خویش می‌سازد و از
صحنه زندگانی بیرون می‌راند ، تا بدان به توحید گراید و بخدا بازگردد :
زندگی در بهشت آزادی آغاز شد و باید که بدان انجامد . انسان فرهنگ
ساز با همین فرهنگ جاده را می‌گوید و در آن به پیش می‌تازد

بدینقرار ، قرآن انسان را از نو آفرید ، فعال و خلاق آفرید . در
همان قالب که بدین توده‌های عظیم انسانی مانوس است ، محتوی تازه‌ای
ارائه کرد : انسان کاربندیری که طبعه دست طبیعت و بازیچه نیروهای
خیر و شر بود ، بانسان فعال و خلاق بدل شد که باید و مبعوث است که
طبیعت را در اختیار آرد و سرنوشت مبارزه را خود بدست گیرد و پرده‌ها
اوهام و ابهام را ، خود فرواندازد و جاده بازگشت بخدا را ، خود بگوید و
در صراط مستقیم ، خود به پیش رود ، در جمع و با جمع خود پیش رود .

این انسان طراز نو ، این انسانی که مأمور و مبعوث به شناختن
خویش است ، هنوز باید دو قدم دیگر بردارد : باید حدود و معنای
اختیار خویش و معنای جمع و جماعتی که در آن و از آن است را باز
شناسد .

۴- جبر و اختیار

همان سان که آمد اسلام ابزار مبارزه و تبریت شکنی است. هر بتی و هر مطلق و مطلق العنانی، ذهنی و یا عینی، اجتماعی و یا طبیعی را باید بمد این تبر شکست. از اینرو نباید آنرا با کوبیدن به سنگ این و یا آن نظریه این یا آن نحله فلسفی کند و یا بدتر آنرا به ابزاری برای مطلق تراشی بدل کرد. بر این اساس در فهم مسئله جبر و اختیار و نظر اسلام درباره حدود اختیار انسانی، نه بایسته بود از نظرگاه کران ناپیدا، فرض مسلم فعال بودن انسان چشم برگرفت و در بیان منتظر تعریف و تبیین "ماهیت روانی اراد ه بشری" شد و نه حق بود که درست اند از تقابل اراد ه ها ی واجب و ممکن میان اراد ه واجب الوجود (خدا) و اراد ه ممکن الوجود (انسان) رابطه ای جستجو کرد که نه سیخ بسوزد و نه کباب. در حقیقت اسلام در بیان نظر خود به امور مسلم و امرهای واقع مستمر و هدف خود که بعثت داعی است تکیه می کند. این در رابطه با هدف اسلام، در رابطه با رابطه ای که اسلام میان انسان و خدا برقرار میکند، و در رابطه با اصول مبنای نظام اسلامی و بالاخره در رابطه با مجموعه عوامل طبیعی و اجتماعی که بر جهت یابی اندیشه و عمل انسانی اثر می گذارند است که باید در نظر اسلام نظر کرد. تنها در این صورت است که مسئله، صفت غامض بودن و راه حل، صفت مبهم بودن خود را از دست می دهند.

باری ما دیدیم که از کاریدن پیری راهی به خدا نیست. ما دیدیم امر بعثت داعی محمد سرانجام پیدا نمی کند هرگاه انسان پیش آهنگ، انسان جامع، انسان نسبی، جای انسانی را نگیرد که درست و پای اندیشه و عمل خود را در پوست گردوی مطلق های خود ساخته اش اسیر و از رفتن باز داشته است. و این انقلاب بزرگ، این بزرگترین انقلاب چگونه امکان وقوع دارد اگر مسئله جبر و اختیار حل نشود؟ اگر انسان باید از کاریدن ریر به فعال تبدیل جوید، باید دیت، و مطلق ذهنی؛ بت جبریت خود کامگی شکسته آید و اندیشه و عمل انسان از اسارت این و مطلق موعوم آزاد شود و به خویشتن بمشابه یک پدیده نسبی و پویا شعور یابانه.

از این زاویه که بنگری، بیان امام صادق (ع) "لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین" از پیرایه‌ها و لایه‌های غبار باورها و نظریه‌هایی که هر کدام حاصل یک حادثه و برخورد اجتماعی و دوام آنها در جریان تاریخ است، زده و روشنی و وضوح خویش را بازی یابد: انسان کارپذیر و مطلق نیست، انسان نسبی و فعال است.

در توضیح این تعبیر از قول امام (ع) از توجه به چند نکته چاره نیست:

- ۱- در بحث از عقیده به جبر مطلق و عقیده به تفویض، مطلق باید به این امر توجه داشت که این دو باور زاده برخورد ها و بقا آنها نیز در گروه سازوکارهای روابط پدیده‌ها و امرهای واقع پایاست. بدیگر سخن این دو باور که این بدین صورت و آن بدان صورت انسان را کارپذیر و متحمل می‌کند حاصل حکومت مطلق - العنان است و بنابراین باید در بطن تاریخ و جامعه در این دو باور نگرست. حذف علل و عوامل تاریخی و اجتماعی پیدایش و دوام این نظریه‌ها "افتادن در دست اندازهای تمام‌شدنی ابهام بل جهل مرکب است.
- ۲- با توجه به نکته بالا، باید در نظر داشت که در نظریه جبر و نظریه تفویض، حدود اختیار فرد انسانی مستقلا مورد نظر است. فرد مطلق می‌شود، از جمع جدا می‌شود. حال آنکه فرد مطلق شده حیات ندارد، وجود ندارد بنابراین بحث از اختیار یا اجبار ناموجود عبث است. توضیح آنکه هر دو نظریه انعکاسی است از جریان رشد مطلق العنانی در جامعه و تشدید از خود بیگانگی یعنی کارپذیری انسان. برای آنکه مطلق العنانی رشد کند و به مطلق میل کند باید که نتیجه نیروهای اجتماعی مخالف را صفر کند. اساس مطلق العنانی بر تفرقه و منفرد کردن است. چرا که نتیجه فرد صفر است. فرد خارج از جمع نه ابتکار دارد، نه فعال است و نه میتواند صاحب اندیشه و عمل باشد. فرد گرایی در نظریه جبر و هم در نظریه تفویض خود حاصل استمرار سلطه مطلق العنان‌ها و نتیجه حذف نیروی مخالف منفی است. خود کامگی با جمع و جماعت تضاد ذاتی دارد ذاتی دارد خود کامگی با فعال بودن در جمع و تجمع تضاد ذاتی دارد

و حال آنکه هدف اسلام همان سان که خواهد آمد، ایجاد جمع و جماعت است.
بنابراین نظریه اسلامی جمع میان فعالیت و کارپذیری، جبر و اختیار
بدیگر سخن نظریه‌ای "سانتریست"ی که با مال جمع میان مطلق العنانی
حاکم و اختیار فرد است نمیتواند باشد و نیست.

۳- در همین بیان "بل امر بین الامرین" قصد اولی مبارزه با عوامل
ذهنی مطلق سازی است. انسان باید هیچ عامل، حتی خود را مطلق
نکند، تنها با از پایه ویران کردن دستگاه مطلق تراشی است که راه بر
اندیشه و عمل انسانی گشوده می شود. بنابراین جاندارد که امر
بین الامرین به امتزاجی از جبر و اختیار که ملازمه دارد با امتزاج
فعالیت و کارپذیری و بالاخره مطلق العنانی و اختیار تعبیر شود و نیست.
اینگونه تعابیر خود معلول علل اجتماعی بوده است و هست.

۴- نه فعال بودن بمعنای مطلق العنان بودن است و نه فعال بودن
یعنی خروج از دایره عمل "قدر" یا "سنت" و یا "قوانین" (۱۳) نظام
طبیعت است. بدیگر سخن محیط و حدود فعال بودن انسان غیر از
نفس فعال بودن است. انسان فعال است و بدین فعالیت در محیط
زیست طبیعی و اجتماعی خود دست می یازد که در اندیشه و عمل او موثرند
و عامل بدیگر سخن فعال بودن انسان و نسبی بودنش قدر، سنت،
و قانون خداست.

آیا این سخن بدان معناست که انسان در یک محیط بسته‌ای، در یک
زندانی، در یک رشته فعالیت‌هایی، محدود به حدود نظامات محیط،
آزاد است؟ پاسخ اینست که انسان از خط کارپذیری مطلق براه افتاده
و در مرز بی نهایت به فعالیت مطلق خواهد پیوست. هر اندازه شناسایی
او از قوانین حیات طبیعی و اجتماعی، فزونی، محیط طبیعی و اجتماعی
فعالیتش بیشتر و او آزاد تر.

۵- بدین قرار فعال بودن واقعیت را یعنی کارپذیری را که انسان
بدان مبتلی است نفی نمیکند. همان سان که مبارزه با مطلق العنانی
بدان معنا نیست که مطلق العنان‌ها وجود ندارند و همان طور که مبارزه

با مرض انکار مرض نیست . درست بعثت همین جبر و اختیاری که صورت می نماید است که گمان رفته نظریه اسلامی حد وسط گرفتن است و این را يك نوع واقع بینی بحساب گذاشته اند و باز درست بعثت همین جبر و اختیار که دوروی يك سکه اند و انسان را کارپذیر و محیط اندیشه و عمل او را محدود می کنند است که اسلام دویراهه جبر و تفویض و کورمراهه های بینابینی را رها کرد و انسان را به صراط مستقیم هدایت خواند :

امر بین الامرین

اینک با توجه به نکات فوق به توضیح در باره بیان امام (ع) : لا جبر ولا تفویض بل امر بین الامرین و یا انسان مطلق و کارپذیر نیست ، نسبی و فعال است باز می گردیم .

اگر روشن کنیم که اعتقاد به جبر و اعتقاد به تفویض تن دادن به کارپذیری است به توضیح موفق آمده ایم و کار ما تمام است :

جبر

هر چند اعتقاد به مصلوب الاختیار بودن انسان و آلت بودنش امری قدیم و پایاست اما در حوزه جامعه اسلامی همزمان و در نتیجه انکار د و اصل عدل و امامت و مقلوب کردن مفاهیم سه اصل دیگر نشر و با رشد سلطنت مطلقه سلسله اموی رواج تمام یافت .

انکار د و اصل عدل و امامت که مایه پیدایش و قوام نیروی مخالف منفی و دوام امر بعثت است راه را برای قبول مطلق العنانی و تبدیل عقیده به ابراز قدرت باز کرد . انسان بعنوان دی نقش و جامعه بعنوان ارزیاب و منتقد محل عطی نیافت و ذهن که از دیرباز به مطلق سازی خوگرده بود بار دیگر بخوی سابق بازگشت و خود کامگی مقام خلافت همان سان که خود کامگی شاه ، امری قدری جلوه کرد و اطاعت از حکم خود کامه واجب شد . و هنوز که هنوز است خود کامه ها در بخش مهمی از حوزه اسلامی در عین کفر و شرک که با خود مطلق کردن و مطلق العنانی بخدا می ورزند در کسوت " اولوالامر " بی چون و چرا اطاعت می شوند .

اساس این باور بر کاربند یسری است . از خود بیگانگی همین کاربند یسری است . تشتت و اختلاف اجتماعی رانیز مایه ، همین کاربند یسری است : جامعه و جمع تحقق پیدائی کند مگر بفعالت . و کاربند یسری بمنزله انحلال جمع و جامعه است . حیات جامعه قائم بنیروی حیاتی است که از فعالیت و برخورد بوجود می آید و مایه استمرار حیات منتهجه نیروهائی است که از فعالیت اجتماعی حاصل می شود و امام مظهر این نیروست و عدالت جهت دادن باین نیرو و صراط مستقیم و نگاهداشتن جنبش در این صراط است .

در این نظریه ، فرد و جامعه پا از خود بیرون نمیگذارند و در سکون و سکوت بحکم مطلقان های خود ساخته محکوم به بی حرکتی و از مشی بسوی خدا عاجز می شوند . مهمترین دستیار خوکامگان و ظالمان در حذف نیروی مخالف منفی یعنی نیروئی که کارش متحول کردن نظام اجتماعی است همین عامل ذهنی و باوری است که از دیرزمان تا امروز بر ذهن و اندیشه و عمل انسانی سلطه دارد و هنوز هم خواهد داشت . ممکن است گفت چرا مبارزه را جبری ندانیم ؟ در آن صورت انسان کاربند یسری می ماند اما حرکت و تحول قانون لایتغیر می شود . با توجه به نکاتی که در آغاز این بحث یادآوری شد ، اولاً به موضوع باید در بطن جامعه و در جریان تاریخ نظر کرد که در این صورت بحکم توقعات مطلق شدن مطلق العنانی ، اعتقاد به جبر و کاربند یسری مطلق انسان ، باوری ساخته دروغ زنان و در توجیه خود کامگی و بقصد توجیه ستم ظالمان در حذف نیروی مخالف منفی اجتماعی بوده است . وثانیاً اگر مبارزه را قدر و سنت و قانون بدانیم بحکم همین حکم مطلق ناگزیر از قبول اصل درگشتن از خود و پا بیرون نهادن از دایره وضع موجودیم و این خود ملازمه دارد با فعالیت و ابتکار و خلاقیت . و نیز ملازمه دارد با طرف خود کامگی و نفی مطلق های ذهنی و اجتماعی . امتیاز نظریه اسلامی بر نظریه های دیگر در همین است که از جبر راهی به حذف جبر و از کاربند یسری راهی به حذف کاربند یسری نمی جوید .

کوتاه سخن اینکه رابطه انسان و خدا از طریق فعالیت برقرار می شود و با مبارزه با مطلق های ذهنی و عینی که حایل میان انسان و خدایند قبول جبر، سلب صفت فعال بودن از خود است در این صورت رشته هدایت دست بدر می رود و انسان از صراط مستقیم منحرف و گمراه می شود این گمراهی قدری نیست من عندی است : انسان بمحض اختیار از این که انسان خود را تا حد آلت تنزل دهد و خویش را بعنوان آلت مطلق کند ؟ و خود مطلق کردن بعنوان آلت، بعنوان کارپذیر، انکار همه اصول پایه دین، توحید و نبوت و معاد و امامت و عدالت است و بدیهی است چنین جبری، نه هرگز مقبول اسلام می تواند شد و نه در عالم واقع تحقق تواند داشت . بواقع انسانی بنسبته کارپذیر وجود و واقعیت ندارد : لا جبر

و اما تفویض

بلحاظ تاریخی نظریه تفویض همزمان و بعنوان واکنش در برابر نظریه جبر در جامعه اسلامی شیوع یافت . از تعدیلها و بیان های گوناگون که بگذریم و در زمینه جامعه و تاریخ قرارش بدویم این واکنش همانند هرواکنش شتاب زده و ناسنجیده، با ابهام همراه بود و همراه مانده ابهام افزود و راهی به جایی ننمود و نبرد .

فرد انسانی بالفعل قدرت ایجاد دارد و مطلقا مختار است . این فرد در جامعه مقید و محدود بل فاسد می شود . بدینقرار این نظریه بر دو پایه استوار است : اصالت فرد و آزادی گرائی و از همین جا بازگشت آن به مطلق کردن انسان بعنوان فعال مایشاء و در نتیجه به

* در اینجا ما واضح ترین بیان را که هم اکنون نیز در طرز تفکر، رفتار اجتماعی و نظم های اجتماعی، حقوقی، سیاسی و اقتصادی باین یا آن صورت انعکاس دارد طرح و مورد بحث قرار می دهیم

کارپذیری است . در حقیقت فرد انسانی جز در جمع قادر به هیچ عملی نیست . اندیشیدن ، هدف تعیین کردن ، اراده کردن ، به عمل دست زدن و ابتکار همه در جامعه متصور است و بعکس تصور نخلهٔ اصالت فرد در صورتیکه جامعه یعنی برخورد و تفاعل نباشد منتهی که اندیشه و تعیین هدف و . . . و ابتکار جلوه‌های گوناگون آنند صفر می‌شود . مطلق کردن فرد و فعال مایشاء پذیرفتن وی محکوم کردن او است به کارپذیری تام و تمام . چرا که افراد مطلق شده جامعه تشکیل نمیتوانند داد منتهی شان صفر و بنابراین محکوم به حکم بدترین سلطه‌ها یعنی کارپذیری همه جانبه هستند . در این نوع سلطه ، که سلطه اجتماعی دوران ما است ، زیر سلطه بگی از از خود بیگانگی خویش نه هم نا آگاه است بلکه آنرا کمال خویش می‌پندارد .

این نا آگاهی که مولود منفرد کردن او وسیله محتوی ذهنی خودش و زمینه اجتماعی تمامی فعالیت‌هایش چه در بیداری و چه در خواب چه در خوردن ، چه در خوابیدن ، چه در استراحت و . . . مایه مرزبندی‌های و ستم‌هایی است که انسان امروز گرفتار آنست . فرد با افراد ، از طبیعت خوب بیگانه و منتهی‌اش صفر می‌شود . جمع افراد خود کاه جامعه تشکیل نمیدهد و بنابراین در آن منتهی‌ای که بتواند جامعه را متحول و انسان را به جامعیت و آزادی رهنمون شود بوجود نمیآید . مطلق کردن انسان و مطلق العنان تصور کردن وی ، مخدود کردن میدان اندیشه و عمل او در مکان و زمان و منحرف کردن جهت فعالیت او از صراط مستقیم جامعیت و آزادی به بیراهه کارپذیری و از خود بیگانگی و اسارت است . و بشر امروز هنوز گرفتار و نظریه‌ای است که هر دو فرد را از جمع منفرد می‌کند . یکی او را بعنوان آلت و دیگری — در مقام واکنش — بعنوان فعال مایشاء مطلق می‌کند .

کارپذیری در خود این نظریه متجلی است: همانسان که از مطلق — العنانی راهی به حذف مطلق العنانی نیست از واکنشی که بنایش بر قبول اصالت فرد و نفرد باشد ، راهی به حذف جبر مطلق نیست

راه حذف جبر از زندگانی، تحقق بخشیدن به جمع و ایجاد و رهنمونی جمع تا مرز تسویه است. اصالت بخشیدن بفرد در حذف اطلاق خود اثر نظریه جبر و صرف کاریز پیری است. و این نیز از آموزش های بزرگ اسلام و قرآن بعنوان معجزه باقیه است: عکس العمل شدن و ماندن خود محکوم کردن و ماندن بحکم همان عمل است. و بهمین جهت است که مکتب آزادی گرائی و اصالت مطلق فرد و مکتب های واکنش این مکتب نه هم مسئله آزادی انسان را حل نکرده اند بلکه بند های سلطه را محکم تر و از خود بیگانگی انسان را تشدید کرده اند.

اگر بخواهیم محض روشن کردن مقصود مثالی ذکر کنیم: بحران فکری که هم اکنون بر خاور میانه حاکم است بهترین مثال است. ملل این منطقه دیر زمانی است که نقش عکس العمل را بازی می کنند و روز بروز نیز در بیراهه ابهام سردرگم تر می شوند. دوران معاصر در زمینه اندیشه و عمل، دوران کاریز پیری و آلت شدن است. و زمان آنست که در نظام اسلامی و با نظام اسلامی در مقام پیش آهنگ راهی برای بیرون رفتن از سرگستگی ارائه کنیم. باری مطلق کردن فرد بعنوان فعال مایشاء، محروم کردن او است از ارزیابی و انتقاد جمع بنابراین محروم کردن اوست از قدم بیرون نهادن از خود و دنیای خود، بنابراین محروم کردن او است از اندیشه و عمل در جمع و با جمع، بنابراین محروم کردن او است از دخالت دادن اراده خویش بعنوان جزئی از مجموعه متشکله علت ها، بنابراین محکوم کردن او است بماندن در وضع موجود و درنگ داشتن از آن و بنابراین محکوم کردن او است به انفعال و کاریز پیری. و از انیروست که ظالمان مطلق العنان هر اندازه مطلق العنان تر می شوند آلت تر می شو. تا حد مظهریت سکون عفونت را آلت می شوند. تا حد خود خدا انگاشتن و دست ویای خود و مردم را با خود خدا پنداشتن بستن، در یک کلام تا حد کاریز پیری مطلق آلت می علاج این بیماری بعلت آنکه بیمار از بیمار بودن خود نا آگاه و آنرا عیثن کمال خویش می پندارد سخت مشکل است. این بیماری بیماری ریاست طلبی و از کار جمعی تن زدن

و جمع را همواره در برابر کار انجام شده قرار دادن، آفت هر نهضت و تمام نهضت‌ها و هر جمع و تمام جمع‌هاست این همان بیماری است که دیرتر از همه و تنها با علاج بیماری‌های دیگر که به آلت شدن انسان می‌انجامد، احتمال علاج دارد: ان آخر ما یخرج عن روس الصّٰدِیقین، حسب الریاسه * باری بدترین جلوه و اثر مطلق کردن فرد بعنوان، فعال مایشاء محروم کردن او از زیستن و اندیشیدن و عمل کردن در یک نظام است. چرا که شرط اندیشیدن و عمل کردن در یک نظام، متوجه کردن تمامی فعالیت‌ها از کوچک و بزرگ به هدف آن نظام است و این اندیشه و عمل را در خدمت هدف نهادن، با فعال مایشائی نمیخوانند. و بالاخره مطلق کردن فرد بعنوان مطلق العنان، ابدی کردن حال است خروج از صراط مستقیم توحید، مابین اصل بعثت، مخالف اصل عدالت و تن‌زدن از وظیفه پیش‌آهنگی، انکار اسلام است. در عالم واقع نیز این حد از خود مطلق کردن و کارپندیری جز در نزد مجانین دیده نمی‌شود و بلحاظ اثرات قوانین طبیعی و وراثت و اجتماع بر رفتار انسان فعال مایشائی باعتبار توانائی انجام هر کار بدون فرض هدف و جهان را حال و حال را خوش دانستن و خود را از قید اثر هر موثری آزاد شمردن ناآگاهانه پذیرفتن حکم همین موثرات و باعتبار امکانات فعلی، آزادی مطلق اراده از قوانین طبیعی و موثرات اجتماعی، از واقعیت یکسره بیگانه است: ولا تفویض

امر بین الامرین

بدینسان امر بین الامرین صراط مستقیم است که در آن انسان نسبی و فعال به یمن هدایت به سوی خدا در ضرورت است. تسلط جو اجتماعی مطلق العنانی و توالی و تداوم ذهنی و عینی عمل و عکس‌العمل موجب این تفسیر نادرست شده بود که گویا امر بین الامرین "عکس‌العمل"

* آخرین چیزی (بیماری) که از سر و دماغ راستان بدر می‌رود ریاست دوستی است.

در برابر و نظر جبر و تفویض و حد وسطی است . حال آنکه بجاست
تکرار کنیم که آموزش بزرگ اسلام، آموزشی که تا این زمان به بوته فراموشی
سپرده بود، آموزشی که در ذهن، بنابراین در اندیشه و عمل آموزنده
انقلاب قطعی را ایجاد می کند و ابواب جامعیت را بروی او می گشاید،
پرهیز از عکس العمل شدن و کوشش برای شناسائی همه جانبه مشکل
و تلاش برای یافتن راه حل است . هر مشکلی در خود عناصر راه حل
را دارد اما گره تازه زدن گره سابق را نمیگشاید، گره را دوتا می کند .
و از همان راه که مشکل را موجب شده ، رفتن، مشکل را از بین نمی برد،
 بلکه مضاعف می کند .

امر بین الامرین باعتبار انسان همان نسبی و فعال شمردن او است .
 انسان نسبی و فعال میتواند اجتماعی باشد، عضو جامعه و عضولا یتجزای
 جامعه باشد زیرا که نسبی است و دارای خصیصه جز جمع شدن .
 این انسان از آنجا که هم نسبی و هم فعال است، زندگانی را عقیده و
جهاد یعنی یک کوشش مستمر در دو زمینه ذهنی و عینی اندیشه و عمل
تلقی می کند و در برابر سخت ترین موانع، استوار برجای ایستد، در او یأس
و ناامیدی و عوارض ناشیه از آن راه ندارد، حال و وضع موجود را مطلق
نمی کند، از خود و از وضع موجود درمی گذرد، بسوی خدا می رود . او چون
در نظام فکری و اجتماعی اسلام، در تمامی اندیشه ها و عملیات خود، در
عبادت، در معاشرت، در فعالیت اقتصادی و . . . تمرین نسبی بودن و
فعال بودن را می کند می پذیرد و می داند که طبیعت و جامعه محدود
آزادی او را محدود می کند . آیا چنین انسانی باور دارد که روزی اختیار
نظام طبیعت را بدست آورد و آنرا بد لخواه بگرداند ؟ ایین امر را در
"بقعه امکان" می گذارد و چون نسبی بودن را تمرین می کند و
مطلق گرا نیست، رسیدن باین مرحله را در پی نهایت ممکن می شناسد .
 اما تا بی نهایت راه درازی در پیش است و تا رسیدن بآن قدرت در حد
 بی نهایت او بالفعل در اندیشه کمتر و در عمل بیشتر محدود است لذا
 باعتبار واقعیت های طبیعی و اجتماعی ، این انسان مجبور و مقید است .

بدین اعتبار نیز امر بین الامرین " نه حد وسط گرفتن بلکه از خط خود مطلق کردن خواه بعنوان آلت و خواه بعنوان فعال مایشاء براه افتادن و به صراط مستقیم نسبی و فعال بودن نزدیک شدن است . بدیگر سخن این نظریه باتوجه به واقعیت اثرات محیط طبیعی و اجتماعی بر اندیشه و عمل انسانی و قبول آنها در موافقت با قول خدا که الی الله تصیروا لامور ، خط سیر ضرورت جامعه انسانی را می نماید . مشی توحید جز با جامعه ای از انسانهای نسبی و فعال ممکن نیست . نظام اسلامی مجموعه فعالیت های انسان را متوجه این هدف بزرگ یعنی شکستن بت های مطلق مطلق العنان ، بی جان و باجان ، در خود و در اجتماع می کشد اسلام دین بت شکنان ، فعالان ، مبارزان و پیشروان ، دین بعثت دائمی است . و این بعثت دائمی محتاج جمع پیش آهنگ است جمعی که مظهر نیروی مخالف و دیگرگون ساز است . پیامبر (ص) با تدارک این جمع و تقریر اصل امامت و پیشوائی و پیش آهنگی و پیش روی ، انقلابی دیرپا را پایه گذارد که باید انسان را در صراط مستقیم آزادی قرار دهد .

هـ - جمع پیش آهنگ و جامعه کمال مطلوب :

از اشاراتی که اینجا و آنجا و بمقتضای موقع رفت و روشن شد که به نظر اسلام خداوند جمع آفرید چرا که فرد امکان حیات و بطریق اولی عدایت و طی طریق و آن راه پیمائی طاقت شکن راند داشت . در نظریه اسلام فرد در جمع و با جمع آزاد می شود و برخلاف تصور وقتی از جمع جدا می شود ، خواه بصورت افراد خواه بصورت " بازگشت به طبیعت و چشم پوشی از قرارداد اجتماعی " کاریزیر و از خود بیگانه می گردد ، می میرد .

این تصور باطل که حتی بر اندیشه متفکران ما در گذشته و حال نیز تسلط داشته است ، ناشی از جو اجتماعی و طبیعی تفکر و عمل بوده است . در حقیقت در نظام های اجتماعی که زیر تاثیر تسلط مطلق العنانی ، انسان یا بعنوان آلت و یا بمثابه فعال مایشاء منقرض شده است ، در این

نظام ها که از طریق اختلاف و القاء تفرد و تمایز جوئی نیروی مخالف منفی، یعنی منتجه مجموع نیروهای محرکه اجتماعی خنثی شده است، در این نظام ها که از راه رابطه با یکدیگر و تحت اثرات سلطه جَوّ فشار بصفت دوام و استمرار بر جا مانده و موجب عدم تالیف قلوب و تجمع شده است و انسان را هم در جامعه محکوم به تنهایی کرده است، در این نظام ها که هرگونه جمعی بعنوان نیروی مخالف منفی بطور مستمر از راه کشتار، زندانی کردن دسته جمعی، واداشتن به مهاجرت و... کوتاه سخن از راه تعبیه سازوکارهای (مکانیسم ها) حذف و یا جذب این نیرو نابود شده است، طبیعی است که تمایل به انفراد و تفرد و تشخیص طبیعی انگاشته شود و بتدریج هدف تشریع که ایجاد جمع پیش آهنگ و جامعه کمال مطلوب است، فراموش شود و سرانجام رساله های عملیه در دستورالعمل تنظیم رابطه انسان و خدا خلاصه شود، آنهم فقط در زمینه عبادات و با چشم پوشی از هدف این عبادات که نیستند مگر تمرین تجمع و مبارزه مستمر با تفرد، مبارزه دائمی با تمامی مرزهای که در جامعه اسلامی کار پیدایش جمع پیش آهنگ و جامعه کمال مطلوب را معطل می گذارد.

این خلاصه کردن عبادات در خضوع و بندگی به پیشگاه خداوند "و چشم پوشیدن از رابطه این عبادات با هدفی که بنیاد گذار اسلام با توجه بدان این عبادات را مقرر داشته است نه تنها تهی کردن آنهاست از غنای انقلابی شان، بلکه وسیله تراشی برای افزودن ابهام بر ابهام و گسودن باب تردید و انکار و مهمتراز همه، انکار اسلام بعنوان یک نظام و منفرد کردن انسان و تیره کردن افق توحید است. تا آنجا که امروزه روز، همه و همه در خدمت انفراد و تفرد درآمده اند و چه بخواهیم و چه نخواهیم اسلام در خدمت مطلق العنانی قرار گرفته است. آن عرفانی که وظیفه اش ایجاد جمع یک رنگ و یک دست بود، اکنون انسان را به "سو خود را باش"، به جدائی از جمع می خواند و آن اسلامی که در ساده ترین قرارات خود هدفش ایجاد جمع پیش آهنگ و برداشتن مرزها بود، رابطه را با جمع و جماعت بریده است... و آن ستم،

سبب بزرگی حکومت مطلقه در همین تحمیل اختلاف و انفراد است و بزرگی این ستم خود بیانگر اهمیت نهضت خمینی و روشنگر لزوم تبدیل بعثت های منقطع به بعثت مستمر و دائمی است .

انسان در جمع و جامعه اختیارات خود را از دست نمیدهد بلکه این اختیار بر اثر مرزبندی در جامعه از دست می رود که خود نتیجه ساز و کارهای روابط چهار دسته ملعون دایمی یعنی ظالمان و دروغ زنان و شیطان و کافران است . برای اینکه انسان زیر سلطه درآید، باید منفرد شود و تاکید ا تکرار کنیم که تا بوده و هست اساساً، مطلق العنانی بر اختلاف و تفرقه است چرا که مطلق العنان وقتی قادر به ادامه مطلق العنانی است که بتواند منتهی نیروهای محرکه اجتماعی را صفر کند و منتهی صفر نمیشود جز از راه تفرقه و منفرد کردن * . عکس العمل این انفراد و تفرقه، قبول انفراد و اصالت بخشیدن مطلق بفرد و مقرر داشتن حقوق برای وی و هدف حقوق دانستن او نیست چرا که این راه به وضعی می انجامد که انسان زمان ما بدان دچار است : سلطه بزرگ کرده و بیماری سلامت نما و اسارت در پوشش آزادی .

راه اسلام صراط مستقیم تجمع است . انسان با برداشتن مرزها و یکرنگ و یدست کردن جمع و جامعه اختیار و آزادی بدست می آورد : هر اندازه جامعه یک رنگ تر، افق اندیشه و عمل انسانی وسیع تر و هر اندازه اختیار فزون تر و آزادی بیشتر، منتهی نیروهای محرکه بزرگتر و هر اندازه این منتهی بزرگتر، ضرورت ژرف تر و وصول به توحید و بازگشت بخدا سریعتر می شود .

بدین قرار انفراد طلبی، انفعال طلبی و در نتیجه به کارگیری و

* و می بینید چه دروغ بزرگی را دروغ زنان؛ نظریه سازان مطلق العنانی می گویند وقتی شاهنشاهی را مظهر وحدت ملی قلمداد می کنند . آنچه را که استدلال نظری اثبات می کند، تاریخ نیز بوضوح و تفصیل معلوم و مبرهن می دارد .

بنابر این به از خود بیگانگی تسلیم شدن است . و همانسان که دیدیم
از کارپذیری راهی به خدا نیست . تجلی گاه خدا ، اراده خدا جمع و
جامعه است تنها در جمع و تنها با جمع بسوی خدا می توان رفت و به
توحید واصل شد : یدالله مع الجماعه .

اما در مشی بسوی جامعه کمال مطلوب جامعه بدین مرز امر
پیشاهنگی در عهده جمعی است که از یکدستی و یک رنگی و یک رایی
چنان باشد که فرد از جمع باز شناخته نشود . پیامبر کسانی را که توانائی
شرکت در این جمع را داشته باشند درویش ، انسان دست شسته از
تعهدات ورسته از کارپذیری و خود رایی و تکیروی و . . . بهننام گفتگو
با جمعی اینطور وصف کرد .

س - درویش چیست ؟

پیامبر یکی از جمع را طرف پرسش قرار داد :

پیامبر - ه درم داری ؟

مخاطب - ندارم

پیامبر - تو درویش نیستی

و با دیگری پرسش و پاسخ از سر گرفت :

پیامبر - پنج درم داری ؟

دومی - ندارم

پیامبر - ه درم معلوم داری ؟

دومی - ندارم

پیامبر - تو هم درویش نیستی

و با سومی :

پیامبر - ه درم داری ؟

سومی - ندارم

پیامبر - ه درم وجوه داری ؟

سومی - ندارم

پیامبر - به ه درم جاه و آرزو داری؟

سومی - ندارم

پیامبر - ه درم کسب مخارج می توانی کرد؟

سومی - میتوانم

پیامبر - توهم درویش نیستی

و با چهارمی :

پیامبر - تو را از این همه هیچ چیز هست؟

چهارمی - نه

پیامبر - اگر ه درم پدید آید می گوئی که از این مرانصیب است؟

چهارمی - آری

پیامبر - برخیز که توهم درویش نیستی

و با پنجمی :

پیامبر - از این همه که گفتیم ترا هیچ هست؟

پنجمی - نه

پیامبر - اگر ه درم پدید آید تو در آن تصرف می کنی؟

پنجمی - نه

پیامبر - آنرا چه میکنی؟

پنجمی - واگذار بحکم و تصمیم جمع است .

پیامبر - درویش توئی

پیامبر در این گفت و شنود انسانی را معرفی می کند که بلکی از عوارض ذهنی تفرد و تشخیص و امتیاز طلبی و خود رانی آزاد است .

جماعتی که با چنین انسانهایی تشکیل شود نیروئی عظیم و مقاومت ناپذیر ایجاد خواهد کرد که چرخ تغییر و دگرگونی اجتماعی را به سرعت بگردش تواند آورد . نمونه هایی از این جماعت های پیش آهنگ را تاریخ اسلام بخود بسیار دیده است .

و در تشریع اسلامی توجه کافی به بوجود آوردن زمینه های عینی

و نه‌نی پیدایش این جمع که نقش پیش‌آهنگی بر عهده اوست شده است. نه تنها هدف تشریح پیدایش و رشد این جمع بصفت استمرار است بلکه از تدارک لوازم جلوگیری از جذب و ادغام این نیرو در نظام موجود هیچ غفلت نشده است. تحریم مراجعه به ظلمه * و وجوب امر بمعروف و نهی از منکر.

جمعی که بخواهد نظامی اجتماعی را واژگون سازد باید از آنچه رنگ تعلق بدان نظام پذیرد خود را آزاد کند باید نسبی و فعال شود و باید بجنگد تا استقرار حکومت اسلامی و تحقق جامعه کمال مطلوب بجنگد. و این جنگ بی‌نیازی لازم دارد، بی‌نیازی از حکام جور در زندگانی مادی در تمام جنبه‌ها و جلوه‌های زندگانی. این جنگ خود آزاد کردن از تشخص و تمامی رفتارهایی لازم دارد که مایه و پایه شان تشخص و تفرد است. عبادت اسلامی، اندیشه بشیوه اسلامی، عمل به روش اسلامی و زیست در نظام اسلامی، بانسان امکان میدهد که قابلیت جزئی تشخیص‌ناپذیر جمع شدن پیدا کند و بدان خود را آزاد کند.

این جمع پیش‌آهنگ باید جامعه‌های انسانی را به مبارزه کشاند و به جامعه کمال مطلوب، جامعه بی‌مرز، جامعه‌ای رهنمون شود، که نتیجه نیروهای محرکه‌اش میل به بی‌نهایت کند.

الگوی این جامعه همان جامعه‌ایست که هر سال یکبار در مکه تشکیل می‌شود: جامعه‌ای که یک هدف دارد، یک صدا دارد، یک رنگ دارد و اندیشه و عمل جماعت بتمامه متوجه هدف است. جامعه‌ای که همه حرکت است و این جامعه دستور دادن تقصیر است، اطاعت دستور کردن تقصیر است. بی‌جان کردن جاندار تقصیر است، همه آزادند، * از آنجا که در تقریرات آیت الله خمینی تحت عنوان "حکومت اسلامی" تحریم مراجعه به ظلم و مبارزه مستمر برای استقرار حکومت اسلامی به تفصیل مورد بحث قرار گرفته است، در اینجا به اشاره اکتفا شد.

ما فوق و مادونی نیست، مرز طبقاتی، مرز نژادی، مرز ملی و... مقصود است. جامعه همچون موجی عظیم و مقاومت ناپذیر و حرکتی شتاب گیر بحرکت می آید. و اینست محتوی انقلابی آن عبادت که در صورت یادگار دوران پیش از اسلام است و اسلام آنرا به وسیله ای برای نمایش جامعه کمال مطلوب خود و هم تمرین و مبارزه با تفرد و تشخص و انفراد طلبی بدل کرد. و از اتفاق خود این عبادت در شکل و وضعی که اجراء می شود نمونه یک عبادت خالی شده از محتوی و مضمون خویش است. و باز این خمینی است که می کوشد بدین عبادت مضمون انقلابی را باز دهد.

و این تنها در مکه نیست که اسلام جامعه کمال مطلوب خود را معرفی می کند و این تنها بهنگام حج نیست که صاحبان تشخص و عنوان مستحق و ورزش نسبی بودن، فعال بودن، جماعت اسلامی و حکومت اسلامی تشکیل دادن می کنند بلکه در نماز جماعت در ماه رمضان، ماه انتقاد از خود جماعت، آنهم در اجتماع، ماه ارزیابی، ماه انقلاب و... اسلام هدف خود را که گشودن راهی است به جامعه کمال مطلوب و از آن به آزادی انسان می جوید.

حاصل سخن اینکه اسلام مکتب تربیت جامعه پیش آهنگ است و در نظام اسلام اندیشه و عمل انسان متوجه هدف این نظام یعنی مبارزه پی گیر با پدیده ها و امرهای واقع مستمر است جامعه آستان انقلاب بشود و فراخور زمان انقلابی بزیاید و با هر انقلابی آستان انقلابی دیگر شود و در صراط مستقیم به تسویه به آزادی به خدا باز آید.

این بحث دائمی، جماعتی با اوصافی که شمرده آمد می باید.



قرار بر این بود که این نوشته با بر شمردن پدیده ها و امرهای واقع مستمر جامعه ایرانی بعنوان نمونه و تحلیل برخورد اسلام و قرآن با آنها پایان پذیرد اما سزاوار آن دید که بجای آن استخراج و تحلیل

ساز کارهای روابط پدیده‌ها و امرهای واقع مستمر مذکور در قرآن را وجه همت قرار دهد، البته با همکاری کسانی که توانائی جمع شدن و کار جمعی کردن دارند و در فرصتی دیگر، گرچه کاری که در نظر بود یعنی شمارش و دسته بندی این امرها صرف نظر از تحلیل برخورد اسلام با آنها خود کاری بغایت مفید بود، اما اگر با روشی که در تحلیل روابط ظالمان و کافران و دروغ زنان و شیطان نموده آمد با پدیده‌ها و امرهای واقع مستمر برخورد شود و این کاری سابقه بعد از کار جمعی پژوهندگان بانجام رود، آن کار صورت گرفته است که در خور زمان و در عهده جماعت پیش‌آهنگ است.



توضیحات :

۱- در غرب سلطه گره شیعه همواره ناشناخته بود و هنوز نیز هست . در این دنیا که عقیده همواره ابزار قدرت بوده، علی (ع) فردی متقی اما غیر سیاستمدار وصف شده است . اخیراً تاریخ سازان روسی نیز که بنده توقعات قدرت مسلط روسیه هستند، به همین نظر رسیده‌اند ۱۱ در تاریخ بشر تنها در حکومت علی (ع) است که عقیده بر رفتار و اعمال حکومت مسلط است . و چه جای شگفتی است که تاریخ سازان حکومتی که عقیده را به ابزار قدرت بدل ساخته است بنویسند : " . . . ترس از مسوولیت نزد خدا، ترس از ریختن خون مسلمانان که از عقاید دینی اش ناشی میشد و وسواس افراطی در امور اخلاقی او را مردد و متمایل به سازشی ساخت . . . " از پ - پتروشوسکی در کتاب خود در اسلام و ایران - قرن ۷ تا ۱۵ میلادی - به نقل احسان طبری در کتاب برخی بررسیها در باره جهان بینی‌ها و جنبش‌های اجتماعی در ایران - ص ۱۴۱ .

و علی (ع) چه پاسخی در خور باین ایراد، به ایراد کسانی داده است که پس از گذشت چهارده قرن هنوز نیز نمیتوانند تصور کنند که عقیده باید بر رفتار و اعمال قدرت حاکم حکومت کند چه در آن زمان در پاسخ باینگونه

اظهار نظر او گفت: اگر پایبندی به عقیده نبود علی اول سیاستمدار و بی نظیر مرد این میدان بود.

و انسان زمان ما پیامی را که در این سخن هست و نیز پیامی را که در حکومت علی هست می شنود. آرام آرام انسان آماده انقلاب قطعی میشود انقلاب که راههای بازگشت بدوران پیش بدوران تقسیم بشر به ستمگر و ستمدیده را باید یکسره ببرند.

۲- این ادعا را "نویسندگی" کرده که اخیراً کتابی نوشته است مقصد اصلی قبولاندن نظریه شیعه است بعنوان امتزاج "اصل شاهنشاهی" و دین. در این روزها که با تشکیل سپاه دین قدمی دیگر در جهت تبدیل شاه به رئیس مذهب و رئیس دولت برداشته میشود - همانطور که رسم اوائل دوران ساسانی بوده است مرجع دین را هم او نصب کرد!! از اینگونه کتابها "بسیار چاپ و پخش خواهد شد.

بدون اینکه کسی جامعه شناسی کتاب را بداند ملاحظه کتب که در نیمه قرن اخیر نوشته شده است نشان میدهد که آنچه علیه شیعه و یا برای مسخ آن نوشته شده در دوره دیکتاتوری رضاشاهی و بیست سال اخیر است. معلوم نیست شیعه پس از چهارده قرن مبارزه با سلاطین جور و پس از آنکه اطلاق اولی الامر را به هر کس و نا کسی نفی کرد چگونه ترکیبی شده است از شاهنشاهی و مذهب؟!...

در همین زمان دکتر صبای فراماسونی نیز مدعی میشود که شیعه شاه را اولی الامر میداند!! و بدینسان بر خواننده باید معلوم باشد که خطابه خمینی چه اهمیت تاریخی دارد: درست در زمانی که مقدّمات فرعون کردن شاه فراهم می شود خمینی نظر صریح اسلام را درباره حکومت (حکومت اسلامی) و شاهنشاهی روشن میکند. در دوره بر او که در دوره بزرگترین خطرهای اسلام و ایران را تهدید میکند به "تکلیف شرعی" متعذر نیست و اسلام و ایران بدو و با او در حرکت است. درود بر او که پیشار و وزیر نظر جهانیان به آراء خلق ایران مراجعه کرد و درود بر مردم مسلمان ما که متحد و یکپارچه به سلطنت مطلقه و حکومت

جوړنه گفت . جشن سیاه به بیابان و در بیابان محدود شد .

۳ و ۴ - باز به اشتراک نظر میان تاریخ سازان غربی و روسی می‌رسیم : مستشرقین غربی اسلام را صورت مدون ایدئولوژی پرخاشگر قومی خونخوار و جنایت پیشه میدانند و اکنون تاریخ سازان روسی باین "دعوی" آرایش طبقاتی داده‌اند . البته هر دو یک انگیزه دارند : غرب همواره در اسلام بعنوان دشمن درجه اول و خطرناک نگریسته است و امروزه در "جمهوریهای آسیائی" و در جهان روسیه بعنوان سلطه‌گر با سد اسلام خود را روبرو می‌یابد .

این گونه اظهار نظرها که خود نمودار به ریزه خواری گرائیدن اندیشه در شرایط وابستگی است البته باید مایه و پایه نظریه بافی وابسته‌ها قرار بگیرد : از جمله آقای احسان طبری در شمارش "خصلت جنبش اسلامی و علل پیدایش آن" بدین اظهار نظرها توسل جسته است .

برای آنکه خواننده میزانی از سواد و مایه علمی و اگر راست بخواهد هنر جعل این تاریخ سازان بدستش آید یکی دو نکته (تاریخ خود سرپا مغلوط و تحریف است) را که ه تن ایران شناسان روسی در باره اسلام آورده‌اند ذکر می‌کنیم : " اعیان عرب بویژه سران مکه در صد و چار هجری " و رفع بحران برآمدند و این اندیشه پدید آمد که باید به جنگهای خارجی و فتح اراضی پرداخته سرزمین‌هایی را که در مسیر راه‌های کاروان رو " از سوریه به ایران قرار دارد تصرف کنند .

" برای رسیدن باین مقصود اتحاد سیاسی عربستان ضرورت داشت " و آسان ترین راه وصول به این هدف لفافه اتحاد عقیدتی یابدهیز سخن " دین نوینی بود که همه تازیان را متحد سازد و پایه عقیدتی فتوحات " بزرگ قرارگیرد "

نویسندگان بعد می‌نویسند : " مسلمانان پنج " اصول دین " را " پایه اسلام می‌شمارند بدینقرار :

" ۱- توحید ۲- نماز ۳- زکوة ۴- روزه ۵- حج ! " نقل از تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم ترجمه

کریم کشاورز جلد اول ص ۱۶۸ و ۱۶۹

این اطلاعاتی که نویسندگان از علل پیدایش اسلام بدست می دهند لابد مربوط به اسلام دیگری است به اسلامی که ما می شناسیم راجع نیست . چراکه از لحاظ تاریخی اعیان و اشراف عرب قشون اسلام که نبودند هیچ تا آخر مقاومت کردند و دست آخر هم که تسلیم شدند متهمهای کوشش خود را بکار بردند برای جلوگیری از استقرار آن . حکومت بنی امیه مظهر این تلاش اشرافیت عرب علیه اسلام بود . و اما اصول دین اسلام هم (بنا به تلقی پیروان مکتب شیعه از اسلام) پنج تاست : توحید ، نبوت ، معاد ، عدل و امامت .

و یا در جای دیگر همین " اکادمیسین ها " می نویسند : " نام " شعوبیه " از کلمه عربی " شعوب " می آید . قرآن (سوره ۹ آیه ۱۳) اقوام غیر عرب را که اسلام پذیرفته بودند باین نام خوانده است " !! (همان تاریخ ص ۳۲۰) و این همان آیه شماره ۱۳ است که به یک بیماری مزمن به یک امر واقع پایا یعنی به مرزهای نژادی و ملی توجه و آنرا نفی می کند . آیه خطاب به انسان است بدون هیچگونه تمیز و تمایزی یا ایها الناس انما خلقناکم من نکر و انشی وجعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقیکم ان الله علیم خبیر

این آیه هرگونه برتری انسان بر انسان را نفی می کند و تنها کرامت و بزرگی را که صحه میگذارد در تقوی است . حال چرا " اکادمیسین ها " قلب واقعیت کرده اند و تقسیم بشر به شعوب و قبائل را به غیر عرب شعوبیه خواندن مقلوب کرده اند ؟ زیرا که این آیه آن نظریه را که اسلام ایدئولوژی اشرافیت سلطه جوی عرب است نفی می کند . و شاید برای روس که امروز تمام مفاخر دیگران را بخود نسبت میدهد و مبلغ برتری نژاد روس است این تعلیم بزرگ اسلام قابل فهم نیست !^۱ نیز دانشجویان قسمتهای مسلمان نشین زیر سلطه روسیه که این کتب را باید بعنوان کتب درسی بخوانند اطلاع درستی از اسلام و خود پیدا نکنند .

این از قماش همان قلب حقیقت هاست که اخیرا در آلمان شد . باری تا وحدت انگیزه هست اینطور قلب حقیقت ها و جعل ها هم رواج

خواهد داشت . بدبختی در اینست که کسانی بر پایه این جعلیات نظریه بیاوند و تازه ایرانی و مسلمان زاده هم باشند !
 ۵ و ۶ - تاریخ ایران سرشار است از رابطه قطب‌های مسلط در جامعه‌ها^ی در رابطه : نخست ایران بود و چین بعد ایران بود و چین و ترکان و روم و . . . و امروز ایران است و روس و انگلیس و آمریکا . و تا وقتی بشر از این قدرت‌های حاکمه آسوده نشده است مرزهای ملی و طبقاتی و نژادی هست .

می‌گویند انوشیروان به خاقان چین گفته است : قشونهای ما بدون غارت و جنگ دوام نمی‌آورند و اگر این جنگ‌ها نباشد نه تو خاقانی و نه من شاهنشاه پس مصلحت من و تو در دشمنی است . اما همین دشمنی^{ها} وقتی شورشی مردمی رخ میداد بیاری هم قشون کشی می‌کردند . و این نیز از امروهای واقع مستمر است همانسان که امروز نیز چنین است . مناسبات سلطه در رابطه چهار طمعون ابدی توضیح داده شد . اما تفصیلی این بحث مجال دیگری میخواهد . همیشه باید دانست مسئله سلطه خارجی يك مسئله جدید نیست . از دیرگاه در شکل بندیه‌های اجتماعی و اقتصادی عامل تعیین‌کننده بوده است و امروز ما شاهد ادغام اجتماع‌ها و اقتصادهای زیر سلطه در اقتصادها و اجتماع‌های مسلط هستیم .

۷ - نگاه کنید به مقاله " از محرم تا محرم " مکتب مبارز شماره ۸

۸ - در اثبات پیامبری محمد (ص) از جمله استدلال می‌شود که قرآن با وجود آنکه ظرف بیست و دوسه سال نازل شده یکدست و خالی از تناقضات است . اخیرا آقای احسان طبری در بحث جبر و اختیار مدعی است که در قرآن هم آیات راجع به اختیار هست و هم آیات راجع به جبر که تناقض آشکار دارند و با هزار من سریشم عم نمیشود بهم وصلشان کرد . (برخی بررسیها در باره جهان‌بینی‌ها و جنبش‌های اجتماعی در ایران ص ۱۹۴) و اما خداوند در قرآن پس از آنکه

می گوید : ان الله لا يظلم مثقال ذرة (خداوند ذره ای ستم نمی کند)
 (سوره النساء آیه ۴) کسانی را که هدایت می کند اینطور وصف می کند :
 " والذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا " (سوره عنكبوت آیه ۶۹)
 (کسانی که در راه وصول به ما جهاد و اجتهاد کنند البته براه خود هدایتشان
 می کنیم) . این آیه روشن و صریح است هدایت و یا واگذاری در جهل
 فرع بر عمل انسان است . انسان اگر به عمل و اندیشه برخاست
 خدا او را هدایت می کند و اگر از بخدمت گرفتن اندیشه در راه
 آزاد شدن گریز جست بحال خود رها می شود کسانی که بحال خود
 واگذار میشوند نیز معلومند . بدینقرار احتیاجی به سریشم نیست .
 هر دو رشته آیات یک معنا را بیان می کنند و تناقضی در کار نیست
 آشنائی کافی به زبان عربی به زبان قرآن خود به تنهائی کافی است
 برای اندر یافت مفهوم یضل من یشاء و ندیدن تناقض با یهدی من یشاء
 با وجود این در این بحث توضیحات دیگری در این باره ها آمده است .
 ۹ - نگاه کنید به کتاب تاریخ نهضت های فکری ایرانیان نوشته عبد الرفیع
 حقیقت (رفیع) صص ۵۶ و ۵۷

۱۰ - این اندر نیافتن و اشتباه کاری نیز از احسان طبری و باتکای قول
 دزی نام " اسلام شناس " !! هلندی است . همان اثر ص ۱۳۵ .
 ۱۱ - همان سان که دیدیم نظام اسلامی با توجه به امرها و پدیده های پایا
 طراحی شده است و نمیتوان دلیل این و یا آن حکم را در اوضاع و احوال
 زمان معین در گذشته در جستجو کرد . کسی که آقای برك را مطلق کرده
 و ناچار این حرف او را درست انگاشته است و در بیان مطالب
 خود ضمن بحث از تعدد زوجات اجازه اسلام را به استناد قول برك
 مربوط به شرائط وقت تشریع دانسته است . حال آنکه چند زنی - شکل آن
 هر چه باشد - از امرهای واقع پایاست و تا وقتی که عوامل موجوده آن
 برجاست ، برجاست مبارزه با آن - همانسان که مبارزه با برداری محتاج
 کوشش مستمر در جهت آزاد کردن زن و مرد هر دوست . اسلام تعدد
 زوجات را واجب نکرده است تحت شرائطی اجازه داده است . و آنروز که
 بقیه در صفحه ۷۵

اخبار

از: م. رهرو

خبرها سخت وحشتناك و دلگیر است .

مسافرها كه تك تك خسته و تنهاراه آیند

این اخبار وحشتناك می گفتند و میگویند .

خبر این است :

تمام راهها چشم انتظار رهروان تیزگام خویش

می نالند و می جوشند

و همچون اژدهای ز خم کاری خورده ای ،

بردست و یاسینه صحرای کوه و دره می پیچند .

رهروی میگفت :

رهزنها بجای رهروان ، در جاده میگردند ،

و آزادانه و بی باك ، پای خویش می کوبند و می رقصند

و رهروی دیگر چنین میگفت :

دگر امروز ،

- همچون روزگاریش -

طاران ، زترس کاروانها ،

در کمین غارها پنهان نمی باشند ،

و یاد را انتظار خفتن خورشید و مرگ روز ،

نفسینند .

نیازی نیست ، آنها در کمین غارها باشند ،

و یاد را انتظار تیره شب روز سپارند

نه دیگر، آن زمان، بگذشت ،
واینک جمله، طراران ورهزنها ،
هنرمندان میگوشتند ،
ادای رهروان راستین ،

هر لحظه در آرند .

یکی دیگر رهروها ،

— که تازه میرسید از ره —

چنین میگفت :

شماها هیچ میدانید؟ و میدانم نمیدانید :
که رهنماچه‌ها بر روزگار رهروان یکه و تنها ،
همی آرند ؟

غریب دیگری برخاست ،

— اما سخت کوبنده —

نشان میداد ، اوهم رهروی تنهاتراز تنهاست .
وراهی سخت طولانی و ناهموار ،

پیموده ست

واکنون ، باز هم

با کوله بارتاب فرسایش ،

نهیب کوچ و هجرت ، بی امان میزد

همو میگفت :

این افسانه‌ها را از چه میگوئید ؟

مگر کم بوده چندین قرن ،
 زین اخبار و حشتناک بشنیدید ؟
 و افسوسِ هراس و بیم و وحشت ،
 جایِ هر چیز دگر ،
 در فضایِ پاکِ دلها تان ،

فرا بگرفت ؟

و این افسانه ها تنها برایِ عذر خواهیِ هایتان آرید ،
 که چندین قرن ، بنشستند و بنشستید !
 خدا را دیگر اکنون ، نسل را ،
 با این خبرها تان ، مژسانید !
 رهاسازید ، راهِ خویش پیماید
 و تنگ این نشستنها ، ز دامنهایِ چندین نسل بزداید !
 سخن از سنگلاخِ راهِ 'رهزنها چرا گوئید ؟
 کجای راهی بدونِ بیم کس رفته است ؟
 کدامین ره ز رهزنهاتهی بوده است ؟
 اگر در انتظار راهِ بی ترس ایْ و بیِ رهزن
 همان بهتر که در آن انتظارستان خود ،
 آرام بنشینید !

ولی ما را براهِ خود رهاسازید !
 که از ما این نشستنهائی آید ،
 و بر ما این خمود بیهائی شاید ،

ود رما جز تپید نهانی باید ،

که رائم این "جرس فریاد میدارد :

که بریندید محملها"

- وما بستیم -

که باید بی امان ، کوچید و هجرت کرد و ره پیمود

اگر هر چند ،

ره باریک و "شب تاریک و بیم موج و گردابی

چنین حائل "

" که سالک بی خبر نبود ز راه و رسم منزلها "

چه غم گری خبر مانند تا آخر ،

" ز حال ماسبکباران ساحلها "

چنین میکرد فریاد ، آن غریب بیکه و تنها

و با حشرش تو گویی دم بدم در جام هرجانی

زلالی از تکان و تازگی میزیخت

و او افزود :

که رهزنها اگر هر چند در این ره فراوانند

ولی من دیده ام ،

آنها ز ماه ساخت ترسانند

اگر گردی ، براهی خیزد از پای

هماندم ترس می بندد بسختی

در گوراه نفس هاشان

توان پایگویی میگزید دیگرانیشان
تمام چشمها در کاسه خود زوب میگرد
وازشست همی لرزد درون کاسه ولبریزمیگرد

وجاری میشود سوی غباریای آن رهرو!

براه افتید و بر بندید محملها،

که فرصت نیست گفتن را!



"آزادی خواهان برضد دولتی قیام کرده اند که به پشتیبانی"
"بیگانگان می خواهد در سراسر ایران یک رژیم علنی استبداد"
"و ارتجاع تاسیس کند و ما به هر قیمتی که تمام شود باید"
"ایرانرا آزاد کنیم و باین دوره مشغوم و باین دوره ابرو فلاکت"
"که انا بکها را قابل تمنا ساخته خاتمه دهیم"
"لقمه خارداری باشید تا هیچ گویی نتواند شمارا فروبرد"
"شیخ محمد خیابانی"

ما و جنبشهای جهانی

از : ب . ز . انگلستان

" و ما ترا جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم " (۱) . این آیه شاید صریحترین و کوتاهترین جمله قرآنی باشد که جهانی بودن دعوت پیامبر اسلام و در عین حال " رحمت " بودن آن را بیان میکند . آیات فراوانی بر سراسر قرآن عبارات مختلف برای بیان رسالت جهانی اسلام و عمومیت آن در ابعاد مختلف زمانی و مکانی ، صرف نظر از محدودیت چشم میخورد ولی آنچه که بخصوص این آیه مدعو مشخصه آن میباشد اصطلاح کلمه " رحمت " است که در بحث مانیز کاملاً مورد نظر است .

اسلام خود را بعنوان آخرین و کاملترین ارمغان الهی برای سعادت و بهروزی همه انسانها و ساختن جوامع انسانی بر اساس ایدئولوژی الهی که " فقط اللهم یرستیده شود و هیچ چیز یا و انباز نشود " (۲) معرفی میکند و رسالت تامین این هدف را همواره بردوش رازد . و تا آنگاه که سرزمینی در جهان یافت شود که فاقد یکی از شرائط توحید - بمعنای وسیع اسلامی آن که بعد ازان اشاره خواهیم کرد - باشد این رسالت پایان نیافته است . " لیظهره علی الدین کله " (۳)

اکنون باید دید طریق عملی اجرای این رسالت چیست و اصولاً مفهوم این رسالت و هدفی را که تعقیب میکند چگونه باید توجیه کرد ؟ آیا مراد این است که باید و سرانجام همه انسانهای روی زمین به ایدئولوژی اسلامی بگردند و یک جامعه جهانی هم فکر و

(۱) " وما ارسلناک الا رحمة للعالمین " سوره ۲۱ (انبیاء) آیه ۱۰۷

(۲) " یعبودونی لا یشرکون بیتی شیئا " سوره ۲۴ (نور) آیه ۵

(۳) سوره ۹ (توبه) آیه ۳۳ ۴۸ (فتح) ۲۸ و ۶۱ (صف) ۹

همگون ایجاد شود وحتی اختلافات عقیدتی در اخلی نیز از بین برود ؟ یعنی فرقه‌های مختلف اسلامی به یک راه حل کلی و نهائی برسند و هیچ‌گونه اختلافی در اصول و فروع باقی نماند ؟ یا هدف ادیان و مخصوص اسلام از بسط ایدئولوژی خویش چیزی دیگری است . برای اینکه اصولاً به بینیم تا چه حد این آرزو معقول است که بشر سرانجام به چنین مرحله از زندگی همانند پیش کامل برسد و سپس نظر اسلام را دریابیم ، نیاز به توضیح بیشتری در باره این مسئله هست .

تضاد در طبیعت اجتناب ناپذیر است و بنابراین بر روابط انسانها و ایدئولوژی‌های حاکم بر افکار و جهان بینی هانیز همواره تضاد حکم فرماست - و اصولاً بنا بر قوانین طبیعت ، رشد و تکامل یک پدیده ، جز در بر توتضاد های موجود و حاکم بر آن ، امکان پذیر نیست - در یک تغییر تکاملی پدیده های متضاد هستند که بایکدیگر برخورد دارند و از برخورد آنها پدیده متکامل تری بدست میاید که این یک نیز بنوبه خود تنها وقتی میتواند به صورت متکامل تری درآید که در تضاد با پدیده دیگری باشد (١) . این مسئله با ملاحظه هر یک از پدیده های طبیعی بسادگی معلوم میگردد . در مورد انسان نیز با توجه بهمین اصل کلی است که تضاد های مکنون در وجودش و عوامل گوناگونی که او را باین سو و آنسو میکشاند ، شرایط لازم و کافی را برای پرورش و تکامل او فراهم میسازند . بدیهی است که مسئله وجود تضاد در طبیعت غیر قابل انکار بود و در همه مکتهای

(١) اصل تضاد یا اصل مبارزه اضا د که شرط لازم تکامل بشمار میاید معمولاً از طرف ماتریالیستها بعنوان یکی از اصول ماتریالیسم یا الکتیک نامبرد میشود و اصطلاحات تازه آنتی تز و سنتز را بترتیب برد و عامل تضاد و پدیده محاصل از آن در یک تغییر تکاملی یکار میبرند . باید دانست که این نظریه در فلسفه اسلامی یکی از مباحث عمیق و مفصل

فکری تاریخ، مابعد یروش آن بعنوان يك اصل مسلمی میبریم. نهایت، مکتب های مختلف بجز مکتب های الهی از این اصل، تلقی جداگانه ای دارند. آنها برای توجیه وجود این واقعیت و اینکه مبدأ آنها الزاماً باید حاوی همان خصوصیت یا خصوصیات نزد يك بهم باشد به تعدد الهه (رب النوع ها) معتقد شده اند و خدا یا ان مختلفی که در اساطیر قدیم یونان و سایر جوامع تاریخی یا افسانه ای چشم میخورد ناشی از همین طرز تفکر است که: تضاد در طبیعت ناشی از تضاد در مبدأ است. و بهمین دلیل وجود يك جنگد ائمی و پیوسته در بین خدا یا ان مختلف که آفریدگان یا مظاهر آنها بصورتی در طبیعت با هم برخورد دارند پذیرفته میشود است. بدیهی است که هر چه بشر از نظر فکری تکامل می یافت و روابط موجود بین برخی از پدیده های طبیعت را درک میکرد، تعدد خدا یا ان بعد کمتری میرسید تا آنجا که "تنوید" وجود در مبدأ خیر و شر - بصورت متکامل ترین مکتب های خدا پرستی غیر توحیدی تجلی یافته است. (۱)

← فلسفی را تشکیل میدهد که فلاسفه بزرگ اسلامی روی آن کار کرده اند. و مثلاً تعبیر ملا صدرا شیرازی، فیلسوف بزرگ قرن یازدهم، درباره این نظریه چنین است: اگر تضاد نبود ادامه فیض (تکاملی) از مبدأ آفرینش صورت نمیگرفت. (اسفار جلد ۳ ص ۱۱۷). برای مشاهده نمونه های دیگر از اقوال فلاسفه اسلامی در این باره: به "عدل الهی" اثر مرتضی مطهری صفحات ۹۰ تا ۱۰۱ و مقاله در هم "اصول فلسفه و روش رئالیسم" اثر علامه طباطبائی پاورقی و توضیحات از مرتضی مطهری مراجعه شود. اصل یاد شده مغیر از اصل وجود تضاد در طبیعت است که بلافاصله در متن مورد بحث قرار گرفته است.

(۱) در این جا بدین اینکه وارد بحث مفصل تاریخ ادیان بشویم و بطرح این مسئله

در صورتیکه ما با توجه باصل غیر قابل انکار " توحید در مبدأ الهی پذیریم که تمام پدیدهای طبیعی آفرید می‌کند است و اصلا مفهوم کلی و مطلق خیر و شر و اینکه حتما آفریننده شر باید اهریمنی باشد که بقصد گمراه کردن انسان بخلق شر و اضرار پرداخته است توهمی بیش نیست. قرآن شیطان را نیز مخلوق الله می‌شمارد و از انسان با همه تضادهای موجود در روشنش که " طرفه معجونی است از فرشته سرشته و زحیوان " بعنوان شاهکار خلقت نام میبرد .

از نظر فکری و ایدئولوژی نیز قرآن به یکپارچگی مرد مقبل از بعثت انبیاء اشاره میکند و تلویحا بیان میکند که بعثت خود مقدمه‌ای برای ایجاد تضاد فکری در جوامع و پدید آیش اختلافات عقیدتی شده است .

— مبادرت کنیم که : آیا بشر اولیه یکتاپرست بود و سپس به تعدد خدایان رسید ؟ یا بعکس یادآوری این نکته را به مورد می‌دهیم که یک فرق اساسی بین چند خدائی و ادیان غیر الهی — که از وحدت بکثرت می‌رسد — بچشم‌پس‌خور و آن اینکه در ادیان غیر الهی خدایان در تضاد ابدی بسر می‌برند و هر یک جداگانه برای خود کوس لمن الطلک می‌زنند و احیاناً بهم شبیخون نیز می‌زنند و معشوقه‌های هم‌رامی ربانند و افسانه‌ها می‌سازند ؛ در صورتیکه در ادیان الهی — ولی تحریف شده — خدایان متعدد با هم روابط حسنه‌ای دارند و اتحادهای مقدس تشکیل می‌دهند و احیاناً ناسب‌های نزدیک خویشاوندی نیز با هم دارند (اتحاد مثلث و خویشاوندی خدایان در مسیحیت) . این نکته شاید بتواند ملاکی برای طبقه‌بندی ادیان گذشته که راهی برای شناخت صورت اولیه آنها باقی نمانده به‌شمار رود و در روشن کردن تکلیف بسیاری از ادیان که آیا الهی بوده‌اند یا نه کمک کند .

قرآن در شش جا از این اثر به صراحت بیشتر یاد میکند :

" مرد مجزات واحدی نبودند پس اختلاف کردند " (۱)

" مردم امتی واحد بودند پس الله پیامبران را برانگیخت که بشارت دهند و اخطار کنند باشند " (۲)

" و اگر الله میخواست مردم را امتی واحد قرار میداد ولی همواره در اختلاف بسر میبردند " (۳)

" و اگر الله میخواست شمار امتی واحد قرار میداد " (۴)

" و اگر الله میخواست ایشان را امتی واحد قرار میداد " (۵)

معمولاً از رسال پیامبران و ادیان از جانب الله بعنوان " هدایت تشریعی "

یاد میشود و از خلقت انسان و قرارداد ان نیروهای تکامل در او بخصوص عقل - بعنوان " هدایت تکوینی " - بنابراین از آنجا که در آفرینش ، تضاد بعنوان عامل اصلی تکامل

منظور گردیده است طبیعی است که بعثت انبیان نیز مقدمه ای برای ظهور تضاد

عقیدتی در جامعه بشری باشد و با اصطلاح حرکت اولیه و موج اولیه را در جامعه بشری

ایجاد کرده باشد . و راستی مگر تجلی کامل مسئله اختیار و شعور که صفت ممیزه انسان

بر همه حیوانات میباشد جز بدینوسیله و با چون و چرا و تضاد فکری و عقیدتی عملی است ؟

و مگر نه اینکه هدایت تشریعی مکمل هدایت تکوینی است و ادیان برای پرورش انسان

(۱) و ما كان الناس الا امّة واحدة فاختلّفوا - سوره ۱۰ (یونس) آیه ۱۹

(۲) كان الناس امّة واحدة فبعث الله النبيين مبشرين ومنذرين . ۲ (بقره) آیه ۲۱۳

(۳) ولو شاء ربك لجعل الناس امّة واحدة هولا يزالون مختلفين . سوره ۱۱ (هود) آیه ۱۱۸

(۴) ولو شاء الله لجعلكم امّة واحدة . سوره ۵ (مائده) آیه ۴۸ و سوره ۱۶ (نحل) آیه ۹۳

(۵) ولو شاء الله لجعلهم امّة واحدة . سوره ۴۲ (شوری) آیه ۸

و ایجاد زمینه مساعد برای تکامل او آمد و مانند آمدن ادیان و طرح مسائل از دیدگاه الهی تنها اولین عاملی بود که بشر را متوجه ارزش های نهان خود و مسئولیت های عظیم خویش کرد و وزندگی آرام او را به هم زد است. اختلافات عقیدتی نتیجه مستقیم " طرح عقیده " و وارد کردن بشر باند یسیدن میباشد .

علی علیه السلام را اولین خطبه نهج البلاغه که هدف بعثت پیامبران را بیان میکند چنین میگوید " اللهم یا مبران را برای بشر فرستاد تا ادای پیمان فطرت را از آنان بخواهند ، نعمتهای فراموش شده اللهم را بیادشان بیاورند و بتبلیغ حجت را بر آنان تمام کنند و گنجینه های نهانی خردشان را بشورانند و نشانه های الهی را بآنان بنمایانند " (۱)

علامه طباطبائی در تفسیر المیزان در تفسیر آیه ۲۱ سوره بقره که فوقاً آمد در عین آنکه با این صورت مسئله موافق نیست و اختلاف بشر را ناشی از فطرت او و آمدن ادیان را برای رفع این اختلافات میداند ، در بیان ضمن بحث در باره اصطلاح "بعثت" چنین میگوید :

" خداوند تعالی در این جای (اصطلاح) "ارسال" یا مشابه آن "بعثت"

را آورده است . چرا که وحدت بشر اولیه که از آن یاد شد محال خمودی و سکوت

بود و این خمودی و سکوت مناسب "بعثت" است که بمعنی بلند کردن از خواب و

سکون و مانند اینهاست . و شاید همین نکته باعث شده که در آیه از بعثت تبیین "

یاد کننده " مرسلین " یا "رسل" چرا که مفهوم بعثت و فرستادن کتاب همانطور

که گذشت ، بیان حق برای مرد موآگاه کردن آنان است بمحققیت وجود و حیاتشان

(۱) لیستاد و هم میثاق فطرته و بد کروهم منسی نعمته و یحتجوا علیهم بالتبلیغ

و یثیروا لهم فرائض العقول و یروهم الایات المقدره . نهج البلاغه (عبد ه) ص ۳۱ و ۳۲

وند کربانکه آنان آفرید و پروردگارشان میباشند و او الله است که خدائی جز او

نیست (۱)

باین ترتیب می بینیم که وجود خلاف و تضاد عقیدتی در جوامع، از آنجا که یک مسئله طبیعی و لازم برای تکامل است، (۲) از دیدگاه ایدئولوژی اسلامی نیز که دین فطری و آفریده آفریدگار طبیعت است، مورد تأیید قرار گرفته است، احکام اجتماعی و سیاسی اسلامی و روش پیامبر و پیروانش و این راستین نیز مبدء همین امر است. اصولاً فرض پذیرش اقلیت های مذهبی و نامسلمانان در اجتماع اسلامی که عملاً و نظراً در اسلام مطرح بود و هست بمعنی رسمیت دادن به عقاید غیر اسلامی یا اسلامی با اختلافات فرعی - فرقه های مذهبی - و قبول موجودیت آنها و تفهیم این امر به مسلمانان است، که هیچگاه نباید انتظار آنرا داشته باشند که فرد فرد بشر روی زمین بمعنای واقعی و کامل مسلمان بشوند و در این آرزو سربزند چرا که " اگر الله میخواست همه رایکامت واحد قرار میداد ولی همواره در اختلاف بسر میبردند " (۳) و سعی کنند مفهوم " لیظهر علی الدین کلمه " رابطه صحیح در یابند.

ما اینک در مقام آن نیستیم که تاریخ اسلام را ورق بزنیم و شواهد فراوانی که مدعای فوق را تأیید میکند بررسی کنیم، روح تسامح و همزیستی اسلامی با اقوام غیر مسلمان در طول تاریخ همواره مورد تأیید مسلمان و غیر مسلمان بوده است.

بلکه آنچه که به بحث ما مربوط است بررسی این مسئله است که با توجه باصل یاد شده بالا - رسمیت تضاد عقیدتی در جامعه اسلامی - و رسالت

(۱) تفسیر المیزان (عربی) جلد ۲ صفحه ۱۳۱

(۲) برای توضیح بیشتر درباره این مسئله ملاحظه فرمائید: " حکومت جهانی واحد " از مهندس بازرگان

(۳) سوره ۱۱۱ (هود) آیه ۱۱۸ که قبلاً نقل شد.

جهانی اسلام و مسلمانان وظیفه مادر قبایل مسایل جهانی روز چیست و موضع گیری ما بعنوان مسلمان چگونه باید باشد ؟

در صد ر مقال این آیه را آوردم که پیامبر اسلام "رحمتی" برای جهانیان بوده است و در قرآن، بعلاوه، بارها این مضمون را بصورت های دیگری بینیم. اصطلاح "رحمت" به بهترین وجه رسالت جهانی اسلام را معنی میکند و غم خوارگی همه انسانهای روی زمین را در همه ادوار تاریخ به مسلمان تکلیف میکند. بخصوص وظیفه حیاتی و ممتاز امر معروف و نهی از منکر و مسئولیت همه جانبه در قبایل و قایم و ورید اد ها که به مسلمان تکلیف شده خود موید همین امر است. و البته که این مسئولیت در سطح جهانی است و اختصاص به جامعه اسلامی یا مسلمانان ندارد.

شما بهترین امتی هستید که بنفع مردم بسیج شده اید که امر معروف و نهی از منکر کنید" (۱) گاهی بینیم وظیفه در قبایل مردم - ناس - است و "ناس" در قرآن همه جا بمعنی توده مردم - توده ها بطور وسیع و صرف نظر از موقعیت های نژادی جغرافیایی و عقاید مذهبی - بکار رفته است. بنا بر این باید دید که وظیفه ما امت بسیج شده در قبایل ناس چیست؟ و اسلام چگونه میتواند رحمتی برای عالمیان باشد ؟

در این جایان از ارباب که به تعریف دین، هدف رسالت انبیاء و مفهوم توحید از دیدگاه اسلامی برگردیم. چون تنها با درک صحیح این مفاهیم است که بسادگی میتوان موضع و وظیفه خود را باز شناخت.

برای دین تعاریف زیادی گفته اند و معروف ترین آنها اینکه: دین مجموعه

(۱) کنتم خیرامة اخرجت الناس تامرون بالمعروف و تنهون عن المنکر. سوره ۳

(آل عمران) آیه ۱۰۹

احکام و مقرراتی است که برای سعادت بشر در دنیا و آخرت از جانب خدا وضع و تکلیف شده باشد. که می بینیم ادعای همه ادیان نیز همین است. ولی برای اینکه بهتر به تعریف دینی بیابیم بهتر است به مطالعه هدف بعثت انبیا در قرآن بپردازیم.

قرآن در موارد متعدد از بعثت انبیا و هدف آن نامیبرد که میتوان مجموع آن را در یک کلمه " آگاهی " خلاصه کرد. نمونه هایی از آیات قرآن را در این باره قبل از دیدیم. جز اینها هم هر جا که بعثت مطرح است نوعاً پیامبران را " ابلاغ کننده " " بشارت دهند و اخطار کننده " " راهنما " " معلمین " کتاب و حکمت " " بازگو کنند گان آیات الهی " " بیان کنند امور اختلاف " " خواننده بسوی الله " چراغ تابان " و " گواه " مینامد. (۱) سخن علی

(۱) برای نمونه آیات : ۱۱۹ و ۲۱۳ از سوره بقره (۲) ۱۶۴ آل عمران (۳)

۹۲ و ۹۹ مائده (۵) ۴۸ انعام (۶) ۲ هود (۱۱) ۷ رعد (۱۳)

۶۴ نحل (۱۶) ۱۰۷ انبیا (۲۱) ۴۹ حج (۲۲) ۱۶۵ فرقان (۲۵)

۸۹ نمل (۲۷) ۴۴ احزاب (۳۳) ۲۸ سبا (۳۴) ۲۳ فاطر (۳۵)

۷۰ و ۷۱ یس (۳۶) ۷۰ و ۷۱ ص (۳۸) ۹ احقاف (۴۶) ۸ فتح (۴۸) و

۲ جمعه (۶۲) . (اعداد داخل پرانتزها شماره سوره است) البته باید توجه داشت

که بسیاری از آیات و منجمله در برخی از آیات فوق قرآن وظایفی را بانبیا نسبت میدهد

که بیشتر جنبه اجرایی دارد و عملاً هم دیده شد که پیامبران در راه اجرای وظیفه

"بلاغ" خویش رهبری مهمترین تحولات و انقلابات اجتماعی بشر را بعهده گرفته اند.

بدیهی است که این نکته هیچ منافاتی با آنچه گفته شد ندارد. چرا که اجرای وظیفه

هم که در باب علت بعثت انبیاء آمده و قبلاً ذکر شد موبد همین امر است و بخصوص اینکه
 " گنجینه های نهان خردشان را بشورانند " (١) بنا بر این می بینیم که
 وظیفه اصلی همه پیامبران الهی، بیدار کردن، آگاه کردن، راه نمایان دادن و بالاخره
 ارائه و ایجاد زمینه های مناسب برای بروز استعداد های انسانی و تکامل طبیعی
 آن و دفع و رفع موانعی است که در طول قرون به علل مختلف در ریش پای اندیشه
 بشر بوجود آمده و یا بالقوه وجود دارد. و آیا این تعریف صحیح تر نیست؟ یعنی:
 ارائه و ایجاد زمینه های مناسب برای بروز استعداد های انسانی و تکامل طبیعی آن و
 ... ؟ چنین است که می بینیم و معتقدیم که مجموعه اصول و احکام اسلامی بهترین
 و کامل ترین وسیله برای ساختن انسان و قرار دادن او در مسیر تکامل طبیعی خویش و
 جلوگیری از هرگونه انحراف در این مسیر میباشد. چرا که انسان اگر به فطرت طبیعی
 خویش باشد و عوامل مانع شوند در رزندگی او قرار نگیرند، را مخوراطی میکند و
 این حدیث معروف ناظر به همین معنی است که: هر نوزادی به فطرت (الهی)
 خویش زاده میشود مگر اینکه پدر و مادر او را مسیحی، یهودی و یا زرتشتی (و یا پیرو
 هر مکتب انحرافی دیگر) کنند (٢)

بلاغ مستلزم رفع و دفع موانعی بود که احیاناً در برابر آن قرار می گرفته اند و بدین رفع
 این موانع عملاً وظیفه بلاغ غیر ممکن بوده است. پیامبر اسلام پس از ٢٣ سال مبارزه
 بی امان و رهبری عمیق ترین و بزرگترین تحولات انقلابی جهانی است که در مراسم
 حجة الوداع از انبوه پیروان خویش گواهی میگیرد که وظیفه بلاغش را انجام داده است.
 در تعریف دین - بلافاصله در متن - همین نکته - ایجاد زمینه مساعد - ملحوظ
 شده است.

(١) صفحه ٧ همین مقاله

(٢) کل مولود یولد علی الفطرة الا ابواه یهودونه اوینصرانه اویمجسانه.

بنابر این يك انسان هر قدر كه فكر او بامعلا باسلام ومقررات آن نزد يكثر باشد بهمان نسبت از شرائط مساعد تكامل برخوردار است و هر چقدر راز این معارف بدور باشد بهمان نسبت امکان انحراف سرخوردگی شكست وعقب ماندگی بیشتر است. البته دوری ونزدیکی این جامفهوم واقعی خودش را دارد. مسئله این نیست كه كسی مسلمان باشد یا نباشد و مرز راتنها این بدانیچه یعنی ادای كفه شهادتین. كه این مسئله، وضع فرد راتنها از نظر سیاسی واجتماعی مشخص ميكند و نه آنكه ربطی به د و شرط مهم " ایمان " و " عمل صالح " داشته باشد كه قرآن بكرات از آنها یاد - ميكند. توجه كنیم به د واصطلاح " اسلام " و " كفر " كه د فرهنگ اسلامی د مقابل هم قرار گرفته اند. اسلام یعنی تن دادن (و بمعبر علی (ع)) تسلیم (١) و پذیرش حق. و كفر یعنی پوشاندن، سر باز زدن وانكار حق وحقیقت است. از امام باقر (ع) نقل شده كه فرمود: هر چیزی كه نتیجه اقرار و تسلیم هروح پذیرش حقیقت باشد ایمان است و هر چیزی كه نتیجه روح عناد و سرپیچی از حقیقت باشد كفر است. (٢)

(١) الاسلام هوالتسليم. نهج البلاغه حكمت ١٢٥ ص ١٨٠ جلد سوم (چاپ عبده)

(٢) كل شیء یجره الاقرار والتسليم فهو الايمان، وكل شیء - یجره الانكار والحجو فهو الكفر. کافی جلد ٢ ص ٣٨٢

(٢١) بنقل از " عدل الهی " مرتضی مطهری صفحه های ٢٤٣ و ٢٤٥ .

د راین جا بد نیست به روحیه " اسپرستی " كه بین برخی از مسلمانان - بخصوص عوام - شیوع دارد اشاره ای كنیم. تصور عمومی این گروه از مرد چنین است كه هر كه بنام مسلمان شد و احیاناً برخی از مراسمه د معبادی را انجام داد سزاوار بهشت الهی

بدین ترتیب وظیفه مسلمانان در قبال "ناس" که موظف به وادار کردن آنان به معروف و بازداشتنشان از منکرند روشن میشود .

بدیهی است که بزرگترین و مهمترین اصل اسلامی از نظر اعتقادی و عملی توحید است و همین نسبت مسلمان در ایفای رسالت خویش نسبت بدان پیشتر مسئول است . و توحید چیست ؟ یکتاپرستی ؟ الله پرستی ؟ یا عدم شرک ؟ و یاترکیبی از اینها ؟ کی به معانی این اصطلاحات توجه کنیم .

← خواهد بود و متقابلاً هر نامسلمانی - هر چند هر دو دارای عمل صالح و ایمان فطری به حق و حقیقت - از این سرانجام نیک محروم میباشد . این طرز فکر شدت از طرز قرآن محکوم و کوبیده شده است ، از جمله در آیات متعددی ، قرآن یهودیان را که طرز فکری شبیه باین داشته - و دارند - بالحن های متعددی مذمت و سرزنش میکند و آنان را به باد انتقاد میگیرد - رجوع شود بآیات ۷ و ۶ جمعه (۶۲) ۹۴ ، ۹۵ و ۱۱۱ بقره (۲) و ۱۸ مائده (۵) - در این آیات قرآن درباره یهودیان (و گاهی مسیحیان نیز) میگوید : ایشان ادعا دارند که بهشت مخصوص آنان است و دیگران را بآن راهی نیست . این ها خیالات است . و از آنان میخواهد که اگر واقعا راست میگویند دلیل بیاورند یا مگر استقبال کنند ولی آنان بدلیل اعمال ناپسندشان از مرگ میهراسند و فرار میکنند . قرآن همچنین در آیه های ۴ ، یوسف (۱۲) و ۲۳ نجم (۵۳) بت پرستان را سرزنش میکند که شما " اسپرست " شده اید . مثلاً آیه ۲۳ سوره نجم : ان هی الا اسماء سمیتوها انتھو آباؤکم . این بت ها فقط یک سری نامهایی است که شما و پدرانتان گدازده اید و می پرستید (چرا که بت را قبل از اینکه نامی بر او نگذارید هیچ پرستش نمیکند و فقط پس از اینکه بخود نام گرفت در مقابلش به سجد می افتید پس در حقیقت شما نام امیر پرستید نه بت را) . آیا این

یکتا پرستی یعنی شخص فقط فقط يك خدا را پرستد و یا به مفهومی که در ترجمه کلمه توحید اسلامی بکار می رود يك خدا ای مشخص فقط و حتماً بوسیله مردم پرستیده شود. الله پرستی یعنی که الله - خدا بی که اسلام معرفی میکند - حتماً (فقط) پرستیده شود و عدم شرك یعنی که هیچکس غیر الله پرستیده نشود. و اکنون به بینیم که مفهوم توحید از دیدگاه اسلام چیست ؟

شعار معروف توحیدی اسلام کلمه لا اله الا الله است کمی بینیم ترکیبی از از سومی و قسمتی از وی است ولی با مفهوم عدم شرك آغاز میشود که این جاعلاوه بر اینکه مبین آن است که پرستش اللهم بتنی بر نفی پرستش غیر او است از این نکته نیز نباید غافل شد که تکیه کلام بیشتر روی همین قسمت مسئله است و اصلاً در خود این شعار الزامی برای پرستش الله بچشم نمی خورد. و اگر نبود که انسان فطرتاً و طبیعتاً "پرستنده" هست و پرستش یکی از نیازهای فطری انسان است (۱) شعار حاوی هیچ دعوتی برای پرستش الله نبود. یعنی شعار گویند مرا فقط ملزم میکند که خدا را یگیری را نپرستد - و از آنجا که انسان فطرتاً پرستنده هست وقتی غیر الله را نپرستید خوانمانا خواه الله را خواهد پرستید -

آیات فراوان توحیدی قرآن نیز عموماً به همین صورت است :

خطاب نباید همه آنها بی را که بنام اسلام و مسلمانان و خدا و قرآن و

دل خوش کرده اند بشمر آورد ؟

(۱) رك : " حسن مذ هبی یا بعد چهار هج انسانى " از تانه روتن در سالانه "مکتب تشیع" سال اول و یا "سرمقاله" چاپ شرکت انتشار. همچنین "عشق و پرستش" از مهمندها مهدی بازگان .

"ویرود گارت حکم کرد که نپرستید مگر او را" (۱) . "بگوای اهل کتاب: بیائید برگرد یک سخن که میان ما و شما مشترک است گرد آئیم. نپرستیم جز الله را و هیچ صورت برا و شریک ن سازیم گروهی گروهی یگر را بجای الله به اربایی نگیرد" (۲) . "و آنگاه که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که نپرستید مگر الله را" (۳) و آیات متعدد در یگری که مفهوم لا اله الا الله را بعبارات مختلف بیان میکنند. از طرفی آنجا که می خواهد از جامعۀ اسلامی اید ه آل یا انسان تکامل یافته نام ببرد و هدف غایی خلقت را بیان کند روی پرستش الله تکیه میکند . "و نیافرید چن وانس^{را} مگر برای آنکه مرا بپرستند" (۴) . "الله به ایمان آوردند گان از شما که ارشایسته کنند وعد ه داد ه است که آنان را جانشینان روی زمین کند همچنانکه پیشینیان از آنان را و دینشان را که برای ایشان پسندیده ه استقرار دهد و ترسان را به ایمنی بدل کند تا مرا بپرستند و چیزی را به من شریک ن سازند" (۵) و اصولا خود اینکه توحید اصل اول اعتقادی اسلام است و نه پرستش و حتی پذیرش الله خود مبین این امر است که از نظر اسلام نفی شرک اولین گام در مسیر تکامل انسانی و پرستش الله بصورت کامل و مطلق آخرین آن است - یعنی که اسلام - و هر دین

(۱) وقضی ربک الاتعبد والاایاه. آیه ۲۳ بنی اسرائیل (۱۷)

(۲) قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمه سوا بیننا و بینکم الا نعبد الا الله ولا نشرک

بهشیثا ولا یتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون الله. آیه ۶۳ سوره آل عمران (۳)

(۳) و از اخذ نامیثاق بنی اسرائیل لاتعبدون الا الله. آیه ۸۳ سوره بقره (۲)

(۴) و ما خلقت الجن والانس الا ليعبدون. آیه ۵۶ سوره الذاریات (۵۱)

(۵) وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف

الذین من قبلهم ولیمکنن لهم منهم الذی یرضی لهم ولید لهم من بعد خوفهم منا

یعبدوننی لایشركون بسی شیثا. آیه ۵۵ سوره نور (۲۴) .

الهی اصیل دیگر که در وقت خود بود - برای ایجاد زمینه مساعد برای تکامل انسان ، توحید را بمعنی نفی شرک ، شرط اولیه و لازم شناخته و در راه تحقق آن کوشید هاست تا انسان که در مسیر تکامل طبیعی خویش قرار گرفت و از پرستش هر معبودی جز الله سر باز زد خود و با پای خود به پرستش الله خواهد گرائید و آنچه را که قرآن در آیات فوق الذکر و آیات متعدد دیگر اشاره میکند تحقق خواهد یافت . (۱) و چنین است

(۱) در این جا اضافه کنم که آنچه گفته شد هیچ منافاتی با این حقیقت ندارد که پرستش الله شرط حیاتی و لازم برای تکامل انسانها است و هر مکتب فکری که بدین توجه بعد و اصل مبدا و معاد - در نقطه اتصال انسان به ازل و ابد - مدعی هدایت و ارشاد او به مراحل تکاملی اش باشد ، سرانی بیش نیست و سرانجام به عجز خود اعتراف خواهد کرد . قرآن در برابر آیات یاد شده بالا در آیات متعدد - و بیشتر - دیگری مستقیما انسان را با اصرار تمام به پرستش الله میخواند و سرانجام انسان سر باز زننده از پرستش الله و یا کافرا و وجهان بعد را بطور حتم رد و می شمارد . (ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم و آخرین . کسانی که از پرستش من سر باز زنند یا خواری بجهنم خواهند آمد . آیه ۶۰ سوره مومن (۴۰)) بلکه فقط بیان این مطلب است که اولاً شرط لازم برای پرستش الله نفی شرک از او است و ثانیاً مفهوم عبادت الله و عبادت غیر الله را آنطور که در اسلام بیان کرده بشناسیم . در این باره در صفحات بعد صحبت شده است . در باره سیر بشر سوی الله به نوشته های مهندس بازرگان بخصوص " راه طی شده " مراجعه کنید .

البته درست است که محیط ظهور و گسترش اسلام چنین بود که اقوام و جامعه‌ها نوعاً
 خداپرست بودند. یعنی که چیزی را بعنوان خدا می پرستیدند و طرف محمد و مسلمانان
 نوعاً مسیحیان، یهودیان، بت پرستان عرب و یا دگانه پرستان ایران بودند و لسی
 هر یک بگونه‌ای راهش را می پیمودند. (۱) و باین دلیل است که تکیه اسلام بیشتر روی اصل
 توحید است و نه پرستش و یا پذیرش اله. قرآن نیز در آیه ۴ سوره ابراهیم (۱۰)
 بصورت سوال انکاری میگوید "و مگرد (بار) الله - آفریننده آسمانها و زمین - شکی
 هست؟" (۲) ولی این نکته با آنچه قبلاً گفتیم هیچ منافی نیست و آن اینکه برای گرایش
 انسان بسوی الله لازم و کافی است که موانع را برطرف نمود و شرایط مساعد را فراهم کرد.
 و رفع شرک بعنوان مهمترین و اولین شرط لازم - و نه کافی - برای این منظور است. و گرنه
 الحاد و خداشناسی که بخصوص در قرون اخیر پس از رنسانس در اروپا و سایر جوامع
 قوت گرفت صرفاً معلول شرایط و عوامل خاص - و نوعاناشی از روش مقامات
 با اصطلاح مذہبی - بوده است. کما اینکه فلسفه‌های ماتریالیستی قرون اخیر نیز نوعاً
 عکس العمل فلسفه‌های غلط و با اصطلاح مذہبی کلیسا و سوء استفاده‌های ناشی از آن
 میباشد که یک مطالعه دقیق در شرایط تاریخی و جغرافیایی پیدایش این فلسفه‌ها
 این مسئله را کاملاً روشن میکند و احد و د این بحث خارج است.

- (۱) شرک بت پرستان که واضح است. از مسیحیان و یهودیان قرآن یاد میکند که
 اولیها عزیز و دومی هامسیح را پسر خدا دانستند (سوره توبه (۹) آیه ۳۰) و
 هم چنین یهودیان اخبار را و مسیحیان مسیح را ارباب خود گرفتند (همان سوره آیه
 ۳۱) که قرآن از آن تعبیر به عبادت میکند زردشتیان نیز که بعد و خالق
 خیر و شر معتقد بودند.
 (۲) افی الله شک فاطر السموات والارض.

در این جاذبه کر این نکته - که بعد همان می رسم - بی مورد نیست که همواره سعی شده - بخصوص از ناحیه کلیسا - که ظهور این فلسفه ها و مکاتب ماتریالیستی بعنوان بزرگترین خطر برای ادیان تلقی شود و پیروان این مکاتب را بعنوان بزرگترین دشمن ادیان بحساب آورند . و بدین جهت بازی همکاری اسلام و مسیحیت و اتحاد ادیان را در در مقابل مثلاً کمونیزم علم کنند . در صورتیکه اگر به دانش و اندیشه انسان ارزش بدیم و تکامل تاریخی انسان را باید بیاموزیم نمیتوانیم چنین یک طرفه به پدیده های فکری و فلسفی انسان بتأیید و نبایدها از آن عراسی داشته باشیم . و از دیدگاه اسلامی نیز می بینیم که ممکن است یک خدانشناس سوسیالیست حقیقت طلب - اگر واقعا دگر یگری را نپسندد و مشرک نباشد - از یک مسیحی سخندانیست که اپرست کاپیتالیست با اسلام نزدیک تر باشد .

" ناتمام "



بقیه از صفحه ۵۳

انسان از سلطه مطلق رابطه تن با تن برهد و تحت نظام اسلامی آزاد شود جز در موارد نادره لازمه این امر خود بخود منتفی خواهد شد . ۱۲ مرحوم جلال آل احمد در کارنامه سه ساله اینطور پنداشته بود که آدم در کار خدا چرا کرد . و حقیقت نه اینست . چرا که خدائی که برای پرستش خود از مخلوق دلیل می خواهد و می گوید تا به یقین نرسیده اید بکوش خدائی که انسان را به چار کردن بر میانگیزد به یک چار کردن او را از بهشت آزادی خارج نمی کند .

۱۳ - این سه اصطلاح در یک معنی از جانب سه کس بکار رفته است : علامه طباطبائی در کتاب شیعه " قدر " و علی شریعتی در اسلام شناسی " سنت " و طبری در همان اثر " قوانین " در یک معنا بکار برده اند .

برکمانی از تاریخ شاهنشاهی ایران

« جنایت شاهان ایران روی تاریخ را سیاه کرده است »

(آیه الله خمینی)



« اگر در آسمان ایران یک ستاره ضبط صوت کار گذاشته بودند و نوار »
« ۲۵۰۰ ساله آنرا امروز جلو ما برمیخواندند، ستارباد ورقم صد ۱ از آن »
« میشنیدیم . برای روزها، هیا هوی بهم آمیخته ای از فریاد و زور و گریه های »
« کوچ و بازار و گفتگوها و بیابانها و بلا ی آن گاهگاه کلمات موزون یا »
« چرب و نرم در مدح پادشاهان و امیران و در حمد و ثنای بزرگان . »
« اما مجدداً بتدریج سرو صداهای میخوابیده و همه چیز خاموش میشود . اگر »
« بلندگوی دستگاه را خیلی خوب تنظیم و تقویت کرده بودند میشنیدیم »
« سکوت مطلق نیز حکم فرما نبوده صداهای خفیفی بگوش میرسید و با »
« قدری وقت زمزمه هایی از درد و ناله و نفرین های فراوان بلهجه های »
« مختلف شهری و دهاتی میشنیدیم که از دست فراسهای حکومتی »
« در برابرها، مباشرها، مامورین دولتی، قوای انتظامی، حکام، شاهپوران، »
« پادشاهان و زورمندان بدرگام رفیع الهی در نیمه های شب بلند »
« است »

« خدا میداند در این کشور در اربوش چقدر فریاد و فغان مردم »
« از ظلم بیدادگران برخاسته و چقدر راه و ناله تبدیل بخون دل »
« شده است . ! »

(از مداخلات مهندس بازرگان در دادگاه نظامی - بخش دوم)



آنچه در یائین میخوانید یادداشت هایی است که از سه چهار
مدرک تاریخی بدست آمده است . و اگر فرصتی بیش از این نبود
میتوانستیم با مراجعه بقتون دیگر یادداشت های فراوان دیگری - که باعتباری
متأسفانه و باعتباری خوشبختانه فوق العاده هم فراوان است ! - جمع آوری
کنیم فعلاً بهمین ها اکتفا شد و اگر فرصتی بود و لزومی احساس شد
بامید خدا از متن های دیگر هم یادداشت های دیگری خواهیم آورد . در

همین جا فرصت را غنیمت می شماریم و از خوانندگان عزیز و مسول می خواهیم که اگر یادداشت هایی در این زمینه دارند با ذکر ماخذ به آدرس ما بفرستند که بسیار ممنون خواهیم بود. در نقل یادداشت های زیر کوشیدیم تا عین عبارت متن مورد استناد را بیاوریم و فقط در بعضی جاها ناگزیر شده ایم برای روشن شدن مقصود نویسنده یکی دو کلمه بین دو ویرانتز یاد و تیره بیاوریم. بی آنکه چیزی بر اصل مطلب افزوده باشیم. تفسیر و توضیح این یادداشت ها را هم بدوش هوش خواننده میگذاریم.

فاعتبروا یا اولی الابصار!

"جمشید گفت: من خدای آسمان و زمین آمده ام تا کار شما راست کنم. . . . مرا بخدائی پرستید و مقرّ شوید و هر که نکرد به آتش بسوزمش به همه شهرها بدینگونه نامه کرد. . . . بسیار کسانند و بگریزند و هر که نگریزد به آتش بسوخت"

(ترجمه فارسی تاریخ طبری از بلعمی انتشارات بنیاد پهلوی ص ۱۳۱)



"ویل در وراثت در تاریخ تمدن خود ج ۱ صفحه ۲۱۵ آورده است :
و این يك گروه كوچك از رفتار داریوش در بابل بود كه پس از فتح آنجا دستور داد ۳ هزارتن از بزرگان بابل را به دار بیاویزند تا عبرت دیگران شود."

(سیاست و اقتصاد عصر صفوی ص ۹۳)



"پادشاهان ساسانی مگر در موارد خاص در انظار مردم پدیدار شدند تمام این شکوه و جلال و . . . برای این بود که مردم را مرعوب کنند زیرا که هیچ کس جرأت نداشت در حضور شاهلب بکشیاید . هنگامیکه خسرو اول (انوشیروان) در مالیات اختلاف کرد و اساس جدیدی برای بار دادن خود برقرار داشت بزرگان در بار خود را برای شور جمع کردند و دوباره از ایشان پرسید که ایرادی بقرارهای تازه او دارند یا نه ؟ بار سوم چون همه خاموش ماند بودند یکی از حاضران با ادب پرسید که شاه

د نظر دارد این مالیاتهار ائی کدیانه ؟ زیر اگر د ائی کدی بهرور زمان ظلم خواهد شد . شاه گفت : " ای ملعون گستاخ توا ز کدام طبقه ای ؟ " آن مرد جواب داد و گفت از طبقه دبیرانست و شاه فرمان داد آنقدر دوات بر سر او بکوبند که بمیرد و این مجری گشت سپس حاضران همه گفتند ای شاه تمام این مالیاتهای را که تو وضع کرده ای ما عادلانه میدانیم . "

(تاریخ تمدن ایران ساسانی از سعید نفیسی ج ۱ صفحه ۱۷)



" بنا بر رسوم درباری : پادشاهان ساسانی خود را ب مردم نشان نمیدادند و حتی محترمترین رجال دولت ایشان را نمیدیدند و نزد ایشان نمی رفتند و در میان پادشاهان و عمال دربار وی پرده ای آویخته شده بود که او را از انظار پنهان میکرد . این پرده تا جائی که شاه می نشست ، ده ارش مسافت داشت و تا جائی که درباریان قرار میگرفتند نیز ده ارش بود . پاسبانی این پرده بیک تن از نجیب زادگان از طبقه سواران سپرده شده بود که او را " خرم باش " می نامیدند ، هنگامیکه شاه نزد یگان خود را نزد خود می پذیرفت " خرم باش " بیک از خدمتگزاران فرمان میداد که بالای بام رود و با آواز بلند ، آنچنانکه تمام درباریان بشنوند ، فریاد کند : " زبان خود را نگهدارید ، زیرا که در برابر شاهید ! " همین تشریفات ، هنگام جشن و مجالس ساز و آواز معمول بود . در این مجالس درباریان آهسته و خاموش بنا بر مقام خود صف می کشیدند و " خرم باش " بیک از ایشان فرمان میداد که فلان آهنگ را بخواند یا بدیگری میگفت که با فلان ساز فلان پرده مرا بزنند . "

(مدرک سابق ج ۱ ص ۱۱)



" در آن زمان (عهد ساسانیان) . . . زندانی نزدیک گند شاپور (جندی شاپور) بود که آن را " فراموشخانه " می نامیدند و مقصرین را در آنجا

بند میکردند و این زندان را باین اسم از آن جهت می نامیدند که هرکس را که در آنجا حبس میکردند، نمی بایست نام او را نزد شاه ببرند."

(مدرك سابق ص ۳۶)



"ارد شیربابکان از مرو صد هاسر از سران بزرگان رابه فارس فرستاد تا در معبد ناهید اصطرخر (استخر) بیاویزند."

(سیاست و اقتصاد عصر صفوی ص ۲۱)



"در لشکر کشی اردشیر به مرو سربازان اردشیر هفتاد هزار سربریده از مردم آنجا بدست آوردند."

(مدرك سابق ص ۴۱۶)



"(ارد شیربابکان) دستور داد تا پوست اردوان پنجم را که مغلوب و مقتول شده بود در (شهر) "اردشیر خوره" بمعرض نمایش بگذارند."

(مدرك سابق ص ۲۱ بنقل از کتاب ایران از آغاز تا اسلام ص ۲۷۰)



"ارد شیرسوم پس از اینکه بتخت نشست تصمیم کرد تمام اعضای خانواده سلطنت را بقتل برساند تا کسی مدعی تاج و تخت نگردد و با این مقصود کاری کرد که نظایر آن در تاریخ نادر است، در این موقع شاهزاده ها و شاهزاده خانم های زیاد بقتل رسیدند و خواهر اردشیر که اُخا نام داشت و مادر زن او بود نیز کشته شد. عموی او را بایک صد نفریسرو نواده در حیاطی محبوس داشته همه را تیرباران کردند." "... پس از این کشتار، اردشیر تمام کسانی را هم که از آنها ظنین بود یا می پنداشت که از سلطنت او ناراضی هستند نابود کرد."

(تاریخ ایران باستان از حسن پیونیا (مشیرالدوله) ج ۲ ص ۱۱۶۶)



"پس از تسخیر شهر (صیدا) که در حمله اردشیر سوم به آتش کشیده شده، تمام اهالی آن سوخته شده بودند (اردشیر خاکسترها و رمی—

این شهر را بچندین تالان بفروخت، توضیح آنکه اشخاصی را و طلب شدند که در خرابه های این شهر حفاریات کنند و از این راه بحد و فور طلا و نقره گرداخته بدست آورند دیود و در کتاب ۱۶ بند ۴۵۵ گوید: که چهل هزار نفر باغلامان در این واقعه تلف شدند و شهر طعمه آتش گردید. نلکه نوشته کعبه تلف شدگان چهار صد هزار نفر بود بعد مورخ مذکور گوید، چنین بود عاقبت این شهر بدبخت و بس از آن سایر شهرهای فنیقیه که از زفتار ارد شیر نسبت بصید ا متوحش شده بودند همگی سر تسلیم پیش آوردند . . .

(مدرک سابق ج ۲ ص ۱۱۷۱)



" خسرو پرویز در سال ۱۸ سلطنت خود ۶۸ میلیون مثقال طلا از گنج گنج خانه جابجا کرد که اغلب این ثروت را به سبب وصول بقایای مالیاتسی بدون اندک ترحم و رعایتی بدست آورده بود . "

(سیاست و اقتصاد عصر صفوی ص ۱۷۲ بنقل از لغت نامه دهخدا)



" دوازده هزار زن در شبستان او (خسرو پرویز) بودند از بنده و آزاد و در جظه ، مریم دخت ملك روم و بهرام دخت و گردویه و شیرین کاه جهان بود کس به نیکویی او صورت نشان نداده است و فرها در سپهبد او را عاشق بودند "

" پرویز چون به شکار بیرون شدی، از چپ و راست پانصد گنیزک به مجمرها اندر ، عود همی سوختندی و هزار مرد فراش با مشک پیرامون آب همی ریختندی تا باد گرد برنینگیزد . . . "

(مدرک سابق ص ۱۷۲ بنقل از مجمل التواریخ والقصص ص ۷۹ و ۸۱)



" و همین خسرو پرویز که ۱۲ هزار زن و دختر در حرم سر داشت شنید که نعمان بن مندر ، دختری زیبا بنام حدیقه در خانه دارد . به طلب دختر فرستاد . نعمان زیر بار برقت ، خسرو پرویز هم بالشگری انبوه بتعقیب نعمان و دخترش به عربستان لشکر کشید و در نوقار شکست خورد . "

(سیاست و اقتصاد عصر صفوی ص ۳۰۰)



" در زمان بهرام اول، مانی بایران برگشت . موبدان به مخالفتش برخاستند و بالاخره پس از دو سال بفرمان بهرام دستگیر شد و زنده زنده پوستش را کندند و سر او را بریدند و در پوستش گاه انباشتند و در محل از شهر گند شاپور (جندی شاپور) آویختند و این واقعه در ماه مارس ۲۷۵ میلادی روی داد . "

(تاریخ تمدن ایران ساسانی ص ۳۸ از سعید نفیسی)



" . . . ابن المقفع گفته است که چون یزدگرد سوم از تازیان (= لشکریان مسلمان) شکست خورد قسمتی از خزائن و اموال خود را به چین فرستاد و در میان این ذخائر هفت هزار ظرف طلا بود که بفرمان غباد (قباد) ساخته بودند و هریک از آنها دوازده هزار مثقال بود و جز آن مقداری سیار سکه های سیم از پادشاهان ساسانی و نیز هزاران بار شمش طلا و مقداری بسیار از سکه های زربود . . . "

(مدرك سابق ص ۱۲۶)



" وقتی یکی از موبدان بزرگ دین نصاری را پند می یافت، محاکمه او را به هیئتی رجوع کردند که رئیس آن مفتش انبارهای سپاه بود وی جرات نمی کرد رای بکشتن اوید و محاکمه را برای شاه محول کرد و شاه - ساسانی - فرمان داد خیانت نسبت بپادشاه را درباره او ثابت کنند و پس از آن موبد را محکوم کردند بجای دوری که دسترسی نداشته باشد ببرندش و آنجا بگذارند که از گرسنگی بمیرد . "

(مدرك سابق ص ۳۸)



" انوشیروان مجلس ضیافتی برای مزدکیان ترتیب داد و دستور داد همه زاد رهمان مهمانی دستگیر کرده زنده بگور کردند . "



"آسیابان او (= یزدگرد سوم ساسانی) را شناخت. یزدگرد وی را گفت: مرا مکش تا من ترا توانگر کنم، آسیابان گفت: چی چیز دهی؟ وی انگستری داشت نگین از یاقوت سرخ کاند در جهان چنان نبود. او را داد. آسیابان گفت: این چه چیز است؟ مرا چهار درم سیم باید، که من این آسیا هر روز چهار درم سیم است. اگر من امروزینه مراد هی ترا نکشم. یزدگرد گفت: ای بد بخت این نگین به از خراج پارس و کرمان است آسیابان گفت: من خراج پارس و کرمان ندانم مرا چهار درم سیم باید و باوی چهار درم نبود مرا و با بکشت! و از آن گاه هیچ مغی بی چهار درم جایی نرود؟"

(مدرک سابق ص ۴۱۹ بنقل ترجمه تاریخ طبری از بلعمی ص ۴۸)



"مردمی که گرد یزدگرد ورستم (فرخزاد) جمع شده بودند، تا شاید در برابر عرب مقاومتی فراهم آید، سخت در اشتباه بودند که ایمن (یزدگرد) با انگستری هم قیمت خراج پارس و آن دیگری (رستم فرخزاد) با کمر بند هفتاد هزار درمی نمی توانستند در برابر شکم گرسنگان با ایمان پایداری کنند، چه بکرات ثابت شده است که آنان که در قـد ا ق حریـر جـا تـر کـر د هـا نـد، کـمـتر قـد مـی بـنـفـع طـبـقـا ت " آسـما ن جـل " تـوا نـنـد بـر د ا شـت !"

(سیاست و اقتصاد عصر صفوی ص ۴۱۹)



"مرد آویج" که بفکر تجدید شاهنشاهی ساسانی افتاد و بحاکم اهواز نوشت که "ایوان مدائن و طاق کسری را تعمیر کند". . . . در قتل عام مردم همدان بمرتبه ای مبالغه فرمود که . . . قاتلان و خروار بند شلوار ابریشمین از مقتولان جدا ساختند!"

(مدرک سابق ص ۴۲۵ بنقل از حبیب اسیرج ۲ ص ۴۲۳)



در باره شاه اسماعیل صفوی موسس سلسله صفوی :

" در روزی که نائره غضب‌شاهی اشتعال یافته بود، درمیدان
بلده اصفهان هیمة فراوان جمع گردانیدند و آتش در آن زده محمد کره
را با جمعی از نوکرانش با جسد حسین‌کیا و جمعی دیگر از سالکان طریق
عصیان در دنیابه عقاب الیم و عذاب نار حجیم رسانیدند و احراق جسد
حسین‌کیا و محمد کره و متابعتش در حضور ایچی ایلدر دم بایزید،
به وقوع انجامید و خاکسترش را بباد دادند."

(سیاست و اقتصاد عصر صفوی ص ۲۳ بنقل از روضه الصفا ج ۸ ص ۱۷)



" شاه اسماعیل اول پس از تسلط بر شیک خان ازبک فرمان داد
استخوان کله‌اش را در طلا گرفتند و از آن قدحی ساختند و در آن به
شراب‌خواری پرداخت."

(سیاست و اقتصاد عصر صفوی ص ۲۱۰)



" پس از کشته شدن شیک خان ازبک در مرو، بفرمان شاه اسماعیل
گوشت بدن او را عده‌ای از صوفیان اطراف شاه خوردند."

(مدرک سابق ص ۳۳۲)



" شاه اسماعیل قسمتی از قطعات بدن شیک خان ازبک را بصورت
بخشنامه و در حکم اعلامیه " حکم میکنم " بولایات فرستاد."

(مدرک سابق ص ۲۳)



" حسین کره چلابی در نور و کجور بلوک رستمه اربا شاه اسماعیل
(صفوی) جنگید و آخر در قلعه فیروز کره گرفتار شد و درمیدان اصفهان
گوشت آن بیچاره را خام خام خوردند . واقعا درجه ظلم و حوکیات
رکیک قشون شاه اسماعیل زکریا ننگ قلم است بعد از آنکه این حدود
قتل عام شد ، زنهای شوهردار به امرای قزلباش بخشیده شد . حسین

و بیسم به مثابه‌ای بر زن و مرد آنجا مستولی گردید که مکنون " یوم تذهل کل مرضعة عماز ضعت و تضع کل ذات حمل حطها و تری الناس سکاری " (۲) به فعل آمد و بعضی زنان را که این حالت واقع نشد ، شکم ایشان شکافتند ، بچه‌ها را بد را آورده بر سر نیزه کرد .

(مدرک سابق ص ۸۳ ببقی از نقاوة الاشار)



شاه عباس دوم چنان محیط اختناق و ترس آوری را ایجاد کرده بود که میرزا طاهر قرظینی مورخ خاص (دربار) در باب محیط ارباب و وحشت روزگاراو نوشت : " اکنون از بیسم شحنة عدالت شاهنشاهی نقش پای آهو ، یوز را ، دهان ما آنکه میاد اگوسفند را در خواب بیند ، گرگ به شب زنده داری می افزاید " .

(مدرک سابق ص ۸۶ بنقل از عباسنامه ص ۱۹۱)



" دختران حرم به علت آنکه اگر صاحب فرزند میشدند ، فرزند ایشان کور یا کشته میشدند (برای اینکه رقبائی برای جانشین — ولیعهد — شاه بد نیا نیاید) اغلب از همبستری ابا میگردند ، شاه عباس ثانی به دخترکی پیغام داد که به خوابگاه او بیاید و او عد را آورد که دچار علت زنشائی است ، بدستور شاه ، دختر را معاینه کردند و معلوم شد دروغ گفته است ، دستورات او را در یک بخاری دیواری انداختند و اطرافش هیزم ریختند و زنده زنده بسوزاندش "

(مدرک سابق ص ۲۴۳)



" (شاه عباس ثانی) خواجه سرایان را فرستاد آن هر سه زن را — از زنان حرم سرا که گویا جرمی نظیر همان جرم بالا را داشته‌اند — حاضر کردند و چون زمستان بود آتش بسیاری در پیش شاه افروخته بودند حکم کرد تا آن

و برادرش در قفس فولادی حبس شده به اقبیح وجهی عیال بیچاره
آنها را در قفس فولادی همراه ارد و کوچ میدادند."

(مدرك سابق ص ۴۰ بنقل از سرگذشت مسعودی ص ۵۱)



"شاه اسماعیل اول به شکایات مردم اعتنائی نمیکرد، شنیده ایم
که به شاه اسماعیل عرض کردند که میرزا شاه حسین (حاکم اودرگیلان
و سپس کاشان...) از اموال دیوان مبلغ پنجاه هزار تومان تصرف دارد
... گفت: لله الحمد کمرا هم چنین وکیل است که از غایت علوهت
می تواند پنجاه هزار تومان از مال من (۱) تصرف نماید! هم در آن
مجلس تاج و دستار و خلعتی را که در برداشت به میرزا حسین فرستاد."

(سیاست و اقتصاد عصر صفوی ص ۴۹)



"شاه عباس - بزرگ - خشونت خود را از همان روز اول حکومت
نشان داد و آن عبارت از این بود که بزرگان و سرجنبانانی را که فکر میکرد
مایه زحمت باشند به عنوان ضیافت دعوت کرد و آنان را در همان مجلس
متهم به جنایت نمود و با اشاره او سربازان به جان حاضران افتادند
و همه را کشتند و بلافاصله ۲۳ سربرنیزه بالا رفت و از پنجره های کاخ
شاهی آویزان و به تماشای مردم گذاشته شد، این در واقع گریه دم حجله
کشتن او بود!"

(مدرك سابق ص ۸۲)



"از طرف شاه عباس،" شیخ احمد آقا که از امراء غضب در گاه
فلك اشتباه بود، مامور شد تا به گیلان رفته، آثار "کل من علیها فان" (۱)
به ظهور رساند و جناب مشارالیه چون به مملکت گیلان داخل شد،
آنچه مقتضی غضب و قهر جانسوز شهریار فیروز بود و شیوه نفس به آموزش
تقاضا می نمود، بر آن افزود، به هر موضوع که آوازه سیاست او رسید، ترس

بیچاره‌ها را در آتش انداخته سوزانیدند . بعد شاه رفت و راحت خوابید .
(مدرك سابق ص ۲۴۳)



"و باز همان شاه عباس در وقتی دیگر دستور سوزاندن یکی دیگر از زنان حرم سرا را بخواجه باشی میدهند . خواجه باشی به حساب اینکه شاه این زن را خیلی دوست میدارد و ممکن است فردا پشیمان شود ، او را تسوخت صبح که شاه بیدار شد پرسید : چه کردی ؟ گفت اجرای فرمان را به امروز موکول کردم . شاه فوراً امر کرد آغا باشی را در آتش انداخته سوزانیدند و آن خانم را عفو کرد ."

(مدرك سابق ص ۲۴۳)



"شاه عباس دوم طفلی را به زینا قهوه چی سپرد و پسر بر اثر تجاویز که به او شد به قهوه چی حمله برد و او را زخمی کرد ولی شاه بجای تنبیه قهوه چی ، دستور داد شکم بچه را پاره کردند ."

(مدرك سابق ص ۲۲۶)



"در زمان شاه طهماسب مظفر سلطان حاکم رشت را به تبریر آوردند و در حضور جمع او را در قفس آهنین آتش زدند و امیر سعد الدین غایت الله خوزانی نیز زیر قفس آهنین آویخته و طعمه حریق گردید . . . شاه طهماسب همچنین رکن الدین مسعود کازرونی را که از اجله علماء و اطباء بود مورد سخط قرار داد و به آتش افکند و کشت ."

(مدرك سابق ص ۲۴۳ بنقل از لغتنامه دهخدا ذیل طهماسب)



"نادر شاه در سال ۱۱۵۹ هجری (۱۷۴۹ میلادی) دو نفر تاجر از اهالی جلفا را که به سر نادر قسم دروغ خورده بودند مجازات کرد . دستور داد آنها را زنده زنده در میدان بزرگ بسوزانند ."

(مدرك سابق ص ۲۴۴)



"نادرشاه خودش بانگشت های خود، چشمهای نیک قدم ترکمن را از خدقه بدرآورد."

(مدرك سابق ص ۳۲۹)



"نادر پس از فتح بغداد و پیروزی بر سپاه عثمانی و کشتن تسویال عثمان پاشا و دوختن سر بریده او به تن و دفن آن در قبر ابو حنیفه، از طریق خرم آباد و شوشتر به شیراز آمد و بعد به همدان رفت و سپس در دشت مغان مجلس انتخاباتی را تشکیل داد . . . و در آنجا شمشیر خود را از غلاف بیرون آورد و خدگانی را که بر ممالک ایران کرده بود شرح داد آنگاه شمشیر را غلاف کرده گفت: شما میدانید که شاه طهماسب از عقل بهره ای ندارد و قابل سلطنت نیست و پسران نیز خود سال است ولایت نیست و امورات صعب را یک یک شمرن گرفت تا به اینجا که غیر من دیگری سزاوار این امر نیست حاضرین از ترس جان و آبرو همه گفتند که درست است مگر چند کس که یکی از آنها میر محمد حسین ملا باشی بود قبول ننمود. بعضی در همانجا مقتول گردیدند و از آنها برخشی فراری و دریدر شدند."

(مدرك سابق ص ۳۶۳ بنقل از مجمع التواریخ)



آقا محمد خان (قاجار) . . . در سال ۱۲۱۱ هجری (۱۷۹۶ م) به گرجستان تاخت و بعد از مدتی طولانی که شهر تفلیس را محاصره کرد " هفتاد تن از اعظم ارامنه و گرجیه را در حضور پادشاه مجاهد عیسوی گردن زدند . . . و وارد شهر تفلیس شدند. بهشتی دیدند پراز خواسته و به غلمان و حورالعین آراسته. دست به یغما برگشادند و در فضوح کواعب و کشف مطالب اغماض نکردند، پر دگیان لاله روی، بسی پسرده در بازار و کوی همی تاختند و ناچار با صید افکنان قاجار همی ساختند همان به که این راز آشکار نهفته باشد . . . انکار که گفتیم و دلی چند شکستیم. جمع کشیشان را دست بسته به رود ارس در افکندند و تمام کنیسه ها و کلیسا و معابد و مساجد آنها را برکنند. ۹ روز آنجا توقف شد

و ۱۵ هزار اسیر بیرون آوردند ."

(مدرك سابق ص ۲۳۸ بنقل از روضة الصفا ج ۹ ص ۲۷۱)



"آقا محمد خان قاجار . . . پس از فتح کرمان " فرمان داد ۶۰۰ اسیر را گردن بزنند سپس سرهای آنان را به وسیله ۳۰۰ اسیر دیگر - که برگردن هر نفر اسیر دو سر آویزان کرده بودند - به بم فرستاد این بیچاره ها ۴ فرسنگ راه پیش پای اسبان - باد و سر بریده آویخته بگردن - طی کردند . سپس بدستور کتبی آقا محمد خان این ۳۰۰ نفر حامل سر را نیز دریم حاکم بم به قتل رسانید و از سرهای این ۳۰۰ تن کشته گله مناری دریم برپا کردند که ۱۷ سال پس از آن یعنی در سال ۱۸۱۰ م (۱۲۲۶ قمری) سیاح انگلیسی پاینچیر آن مناره را به چشم خود دیده است ."

(مدرك سابق ص ۳۰۶)



" آقا محمد خان در کرمان فرمان داد ۷/۵ من (تقریباً ۲۳ کیلو) چشم از مردم کرمان بانتقام خون مشتاقعلی شاه صوفی در آوردند ."

(مدرك سابق ص ۳۰۷)



" ظل السلطان گوید : آقا محمد خان عظام رمیم (= استخوانهای پوسیده) کریم خان و نادر شاه و اکثر افشاریه و زندیه را بطور یقین آورده در راهرو این خلوت دفن کرده که هر روز لگد کوب ایاب و ذهاب خودش و اولادش بشنوند . چنین هم شد هر روز از آنجا عبور میکردیم ."

(مدرك سابق ص ۳۷۱)



کوششهای اسلامی نسل جوان

۱- تشکیل هفتمین کنگره سالانه اتحادیه :

هفتمین کنگره سالانه اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان در اروپا با شرکت نمایندگان واحدهای اتحادیه در اروپا و همچنین عده کثیری از اعضاء اتحادیه از تاریخ ۸ تا ۱۱ خرداد ۵۰ مطابق با ۲۹ مه تا ۱ یونی ۲۱ برگزار گردید .

کنگره کار خود را با تلاوت آیاتی چند از قرآن کریم و قرائت پیامهای رسیده آغاز کرد . در این جا ابتدا نامه حضرت آیت الله خمینی که در پاسخ اطلاعیه هیئت مدیره مبنی بر تشکیل نشست هفتم رسیده بود (این نامه در این شماره عینا از نظر خوانندگان عزیز میگذرد) و سپس سایر پیامها قرائت گردید . از روحانیون و دانشجویان علوم دینی مقیم نجف نیز پیامی ارسال شده بود که نموداری از روح همبستگی و نزدیکی و اخوت بین دانشجویان مسلمان و برادران دانشجوی آنان در حوزههای علمیه میباشد . پیام مذکور نیز در این شماره از نظر خواننده عزیز میگذرد . بعد از بررسی اعتبارنامه نمایندگان رسمیت کنگره اعلام گردید و جلسه وارد دستور شد .

در طول مدت چهار روز کنگره مسائل گشته و جاری اتحادیه مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفتند و برنامه سال آینده بتصویب رسید .

نشست هفتم یکی از موفقترین و شورانگیزترین گرد همآئیهای جوانان مسلمان و دانشجوی مقیم اروپا بود .

از کارهای اساسی این کنگره تجدید نظر در اساسنامه قدیم و تنظیم اساسنامه جدیدی مبتنی بر ضرورتهای جدید بود که در این جا برای اطلاع خوانندگان ارجعند به درج دوماده از اساسنامه جدید میسر ازیم .

ماده ۱ - نام

"اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان فارسی زبان در اروپا"
تبصره - منظور از عنوان "فارسی زبان" در نام اتحادیه کلیه دانشجویان
و فارغ التحصیلان مسلمانی است که مقیم اروپا میباشند و بزرگان
فارسی آشنائی دارند.

و چون اتحادیه باید از هر نوع تظاهر و برخوردی که رنگ دسته بندی
خاصی در جامعه اسلامی دارد اجتناب کند از نوشتن عنوان
"فارسی زبان" که فلسفه آن تنها ضرورت های عقلی خارجی
میباشد بر روی نشریات و هر نوع کاغذ های مکاتباتی خود
خود داری مینماید.

ماده ۲ - هدف

هدف اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان فارسی زبان در اروپا
عبارت است از :

کوشش دستجمعی و همه جانبه دانشجویان مسلمان برای :

الف - خود سازی

ب - تقویت ایمان و فضیلت در خویش

ج - به خویشتن خویش بازگشتن

د - آماده شدن برای يك زندگی پاک فعال و خلاق اجتماعی
اسلامی

و - همگامی و هم‌رزمی با توده های زحمتکش جامعه اسلامی
و جامعه جهانی

ه - و انجام وظائف دیگری که اسلام در راه انسان شدن و ایجاد
جامعه ای اسلامی بر عهده مسلمانان گذاشته است. این کوشش
دستجمعی و همه جانبه جزئی از کوشش جهانی همه برادران
و خواهران مسلمان ما در سراسر عالم است که صرفاً از نظر رعایت
ضرورت های ثانوی و درجه دوم وضع موقعیت فعالیت (باعتبار
دانشجویی) در سازمان مخصوص با صفت دانشجویی متمرکز
گردیده است.

گزارش نشست هفتم و مصوبات آن جداگانه تکثیر شده است و ما در اینجا فقط به درج قطعاتی از قطعنامه کنگره مزبور میپردازیم .

۱- هفتمین نشست سالانه اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان در اروپا احترام عمیق خود را نسبت به نظرات و رهبریهایی سازنده و خلاق پیشوای عالیقدر جهان اسلام حضرت آیت الله خمینی همراه با پرشورترین سلامها و تحیات ابراز داشته و توفیق اجرا منویات معظم له را بیش از پیش از خدای بزرگ خواستار است .

۲- درود پرشور ما به روان پاک شهیدان راه حق و فضیلت بویژه شادروان شهید بزرگ سید محمد رضا سعیدی . ما تنفر و انزجار عمیق خود را نسبت به شیوه های دژخیمانه حکام جبار و قاتلان این شهیدان ابراز داشته و نیز ببنده کشیدن و تبعید و شکنجه تلاشگران و مجاهدان راه حق را بدست حکومت ایران و حکومت های ستور دیگر محکوم می کنیم .

۳- ما پشتیبانی عمیق خود را از مبارزات پیگیر دانشجویان حوزه های علمیه و دانشگاه های ایران و افغانستان اعلام داشته و یورش وحشیانه اخیر حکومت های خودکامه این کشورها را به مراکز علمی و دینی شدیداً انتقید می کنیم .

۸- ما نمایشهای مرتجعانه را در مورد برنامه های توجیه کننده رژیم های سلطنتی در جامعه اسلامی بشدت محکوم کرده و برگذاری جشنهای شوم ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی ایران و تحمیل هزینه های افسانه ای آنرا بدوش ملت غارت زده مظهري کامل از خیانت به اسلام و توده های مسلمان و عقب گرد و ارتجاع به عصر جاهلیت تلقی نموده و اینکار را جز حطه ای وحشیانه به فرهنگ عظیم اسلامی خود نمیدانیم .

۱۰- عوامل قدرت در جامعه بشری برای ادامه سلطه خود کلیه دستگاه های موثر تبلیغاتی را در هر گوشه ای از جهان مستقیماً توسط عمال خود در انحصار خویش در آورده است . ما زاینرو

واقعیت هائی که ناشی از فقر و گرسنگی و ظلم و ستم در بیش از $\frac{۲}{۳}$ جهان با قهر مستقر شده است قلب نموده و از اینراه باگشتن روح استقلال طلبی در جهت وابستگی و قطبی نمودن نیروهای جوامع اسیر به قطبهای قدرت جهانی کوشیده اند و می کوشند و همچنین بدین وسیله استعمار جهانی را با قدرت تبلیغاتی خود توجیه کرده و می کنند .

ما موظفیم هر آنچه در اختیار داریم بکار ببریم تا حقایق را آنطور که هست روشن نمائیم و در همین رابطه قلب حقایق را توسط قدرتهای سلطه گر جهان و عوامل آنها در هر لباس و هر مسلک و بهر صورت محکوم می کنیم .

۲- نشست سالانه گروه فارسی زبان انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا .

گروه فارسی زبان انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا در روزهای ۴ - ۲ سپتامبر ۱۳۷۱ نشست سالانه خود را برگزار کرد . از طرف اتحادیه پیمایی به نشست مذکور تقدیم گردید . ما برای برادران و خواهران مسلمان خود در آمریکا و کانادا موفقیت کامل در تلاشهای خلاق اجتماعی و اسلامی آرزو می کنیم .

XXXXXXXXXX

✱ بعلمت مشکلات فنی که در انتشار مکتب مبارز شماره ۱۳ (همین شماره) موجود بود ، انتشار شماره فوق العاده ای ، قبل از اجرای نمایش های ارتجاعی ۲۵۰۰ ساله ، ضروری بنظر رسید . این بود که رساله ای شامل یک تحلیل کوتاه و متن تلگرافات حوزه های علمیه و مقامات مذهبی نقاط مختلف کوه بازتاب خطاب به آیت الله خمینی بود ، از طرف اتحادیه ، بصورت فوق العاده مکتب مبارز انتشار یافت .

* دوازده درس از مباحث فقهی آیةالله خمینی که در نجف تحت عنوان "ولایت فقیه" (= حکومت اسلامی) ایراد شده بود، برای دومین بار، در یک جلد، با تجدید نظر و توضیحات و پاورقی هائی انتشار یافت.

مکتب مبارز: آنها که اسلام را می شناسند، خوب میدانند که ثقل مرکزی "نظام علی" این آئین در کجاست؟ اسلام مدعی یک نظام است و "قوام" و "دوام" این نظام را تنها در تأسیس و نگهداری حکومتی میدانند که منبعث از این نظام و بطریق اولی سازگار با آن باشد. هم حکومت نگهبان نظام و مصالح امت برخاسته از این نظام است و هم نظام و امت ناظر استقامت و انحراف حکومت باید باشد و بتعبیر علی: "تا زمامداران اصلاح نگردند، امت، روی صلاح نمیند و اصلاح زمامداران هم جز به استقامت امت، امکان نپذیرد".

با شناخت این بینش، رمز تمام قیامها و نهضت ها و بعثت های مستمر چهارده قرنه "مسلمانان بحق مسلمان" را در برابر هر انحراف و هر سلطه عنان گسیخته و مطلق العنانی را میتوان دریافت. طرح مسأله حکومت اسلامی از طرف آیةالله خمینی در نجف، بعنوان درس فقهی، کوشش آگاهانه یک مرجع اسلامی است در نشان دادن استمرار مسئولیت نظارت و تعهد اسلامی در برابر مسأله حکومت تا سرحد تحقق بخشیدن بآن.



* انتشار سخنرانی آیةالله خمینی در باره جشنهای ۲۵۰۰ شاهنشاهی

بار دیگر نظر قاطع و آشتی ناپذیر اسلام را از زبان يك مقام آشنا بجان و روح اسلام، نشان داد . علی رغم دسیسه ها و توجیهاتی که بدست مقرران درگاه همایونی در توجیه سلطنت و شاهنشاهی از نظر اسلام شده و میشود، خطابه آیه الله خمینی در زدودن این لکه ها از دامن این آئین و روشنگری از هان عمومی، فوق العاده موفقیت داشت . اخبار رسیده از ایران و همچنین گزارش کلیه خبرگزاریها (بدون استثناء) حاکی است که در شهر و روستا مردم ایران به پیروی از فتوای آیت الله خمینی و باتصمیمی قاطع به جشن شاهنشاهی "نه" گفتند . این وحدت کلمه نشان داد که در زمان ما نقش يك قائد بزرگ چگونه میتواند دشمن را در صحنه ای که خود می آراید درهم بشکند . خمینی به فشار و خفقان پاسخ می گوید و جشن بگیران را مجبور میکند که از شهرها و روستاهای ایران مسلمان بگریزند و به صحرا روند و در محاصره ماموران اسرائیلی و سیا و دیگر سازمانهای امنیتی ! جنایات خود را جشن بگیرند . قاطعیت و صراحت بحق این خطابه، جای هیچگونه تردیدی برای هیچکس و هیچ دسته ای نگذاشت، بطوریکه علاوه بر انتشار مکرر این خطابه از طرف گروهها و دسته های مختلف در سطح بسیار وسیعی در اروپا و آمریکا، اکثر روزنامه های کثیرالانتشار غرب هم (نظیر لوموند فرانسه)، به این خطابه و تأثیر آن در سطح افکار عمومی پرداخته اند . در این جا این مطلب هم گفتنی است که علی رغم کوششهای حکومت ایران در توجیه این جشنها، تقریباً تمام روزنامه ها و رادیو و تلویزیونهای غربی به انتقادهای صریح و مستندی علیه این بازیچه و غارتگری ها دست زدند .



در نیم قرن اخیر، اغلب، در نوشته ها و گفته ها به تعبیراتی نظیر "جنگ جهانی اول"، "جنگ جهانی دوم" و "صلح جهانی" برمیخوریم، آیا هیچ میدانیم که منظور از جهان در این گفته ها چیست؟ کجاست؟ از قرائن چنین بر می آید که مرزهای این "جهان"، فقط شامل غرب میشود و هرگاه، جنگی در داخل این مرزها صورت گرفت - که احياناً به خارج هم سرایت میکند - آنوقت بافتخار لقب "جهانی"؛ "بودن جنگ"، مفتخر است، و گر نه، اگر چه، جنگ هایی خانمانسوزتر و آشناتر از دو جنگ گذشته، بدست همین جنگجویان غرب، منتهی در دنیای خارج از مرزهای غرب صورت بگیرد، نمیتوان نام "جهانی" بدان داد، چرا که بادعای غرب، دنیای خارج از غرب را نباید جهان نامید! و بطریق اولی واقعه های آنرا نمیتوان جزو وقایع جهان بشمار آورد.

پس هر وقت صحبت از "جنگ جهانی" یا "صلح جهانی" میشود، بایست حواسمان را خوب جمع کنیم و بدانیم که منظور: "جنگ در غرب" و "صلح در غرب" است!

نکته ای دیگر که در اینجا باید گفت، اینست که تجربه دو جنگ گذشته، نشان داد که "جنگ در غرب" م سری است و بسرعت، بمرزهای خارج از غرب "سرایت" میکند ولی "صلح در غرب" غیر م سری است. (۱)

هر چه هست: در دنیایی که قبل و بعد از دو جنگ گذشته - تا روزگار خودمان - جنگ هایی نظیر همان دو جنگ و احياناً، سوزانده تر از آن در هر گوشه، اتفاق افتاده و می افتد، فقط وقتی میتوانیم دو جنگ گذشته را لقب "جهانی" دهیم و رفتار "مؤدب"؛ و ظاهر "آرام"؛ و "همزیستی" مسالمت آمیز و دوستانه؛ "جنگ را تعبیر بصلح جهانی کنیم، که جهان را منحصرآ غرب - البته بمعنی وسیع آن - بدانیم و آب پاککی روی

(۱) و باصطلاح تفنی ادبی، "جنگ در غرب" جزو افعال متعدی است و "صلح در غرب" جزو افعال لازم!!

دست خود مان و هر " غیر غربی " بریزیم، که خاطرم آن جمع باشد و بدانیم که - بر طبق این منطق - اصولاً ما در جهان نبوده و نیستیم. بزبان دیگر و با همین منطق: ما " حضور جهانی " نداشته و نداریم، تا بخود حق دخالت در مسائل جهانی را بدسیم! ملاحظه میکنید که مسئله، به چه مشکلی مطرح است؟ و برخورد ما با غرب و برخورد تمام " حاضرانی " که " حضورشان " انکار شده است، یک برخورد ساده و سطحی نمیتواند باشد، برخوردی است، که باید سخت‌پرهیا و پرهو و پرهو و پرهو و پرهو و متحرک باشد، تا فرصت هیچ انکاری در میان نماند، و اثبات کنیم که ما " حضور " داریم و " می بینیم " و " می شنویم " و از همه اینها بالاتر " می فهمیم " ! (۱)

مطلب دیگر: تجزیه و تحلیل دو جنگ گذشته، حضرات غربیها را به نتایجی رساند که ناگزیر نقطه وقوع جنگ را از مرزهای غرب به خارج از آن، انتقال دادند.

پیدا بود که موضوع اصلی جنگ‌های غرب در خود غرب نبود، بلکه در مرزهای دیگر و در دل چاهها و معادن سرزمینهای دور از غرب بود.

صریح‌تر بگوئیم: این همه زد و خورد ها بر سر سهام کمپانی‌ها و منطقه‌ها اختیارات آنها در سرزمینهای بود، که بیرون از غرب قرار داشت و تجربه تلخ دو جنگ، حضرات را باین نتیجه رساند، که هیچ لزومی ندارد که

(۱) توجه کنیم که این ادعای " جهانمندی غرب " یا " حضور انحصاری غرب در جهان "، منحصر به دو کلمه " جنگ " و " صلح " نیست، بلکه در هر کجا و در هر رابطه که مسئله‌ای از سطح برخورد داخلی ملتی معین، یا فراتر نهاد و ادعای عمومیت بین ملتها را کرد و باصطلاح، " بین‌المللی " شد، این اصل را باید در نظر داشته باشیم که تمام اصطلاحاتی، نظیر " جهان " و " جهانی "، " بین‌الملل " و " بین‌المللی " که امروز، در روابط " اجتماعی "، " سیاسی "، " اقتصادی " و " حقوقی " بکار می‌رود، همگی بر مبنای ادعا و پذیرش همان چیزی است که در متن آمده است!

خودشان در داخل مرزهای غرب بجننگد. بلکه باید از این در پشت پرده، کارگردانی جنگ را برکنار همان چاهها و بر بالای همان معدنها و تا سرحد امکان بدست ساکنان بومی همان منطقه ها بعهده بگیرند و خودشان در روی پرده، در غرب، با دقت و پشتکار بنگهبانی "صلح جهانی!" و "حقوق بین المللی!" انجام وظیفه کنند و احیاناً برای خاتمه "نزاعهای محلی!" بین "بومیان" و برای تضمین "صلح" "بطرفداری از حق"، "جنگ" میکنند.

سخن دیگر اینکه: سرگرمی غرب در دو جنگ گذشته، بخیلی از کشورهای زیر سلطه استعمار غرب فرصت داد که بتوانند، بی اجازه غرب، هوس تنفس از هوای آزاد بکنند. و چون خود غرب در خلال "دو جنگ جهانی" دستش توی حنا بود، نمیتوانست، چندان در برابر قیام این کشورها، اسباب زحمت ایجاد کند، و وقتی که جنگ تمام شد، حضرات غربی، در هر گوشه، خودشان را با این "مدعیان حضور جهانی" مواجه دیدند. اینهم يك تجربه تلخ دیگر برای حضرات غربی از "جنگ در غرب!" بود.

آنچه در زیر می آوریم، آماري است و بهتر و دقیقتر بگوئیم، تقویمی است، از جنگ و دخالتهای نظامی روی پرده و آشکارای غرب بعد از "جنگ جهانی دوم!" در "سرزمینهای خارج از جهان!":

لشکر کشی و حملات مستقیم نظامی کشورهای "غربی" بعد از جنگ جهانی دوم (بجز دخالتهای سیاسی و اقتصادی)

حمله فرانسه به لائوس و کامبوج	۱۹۵۴ - ۱۹۴۵
" " به ویتنام	۱۹۵۴ - ۱۹۴۶
حمله انگلستان به عمان و عدن	از ۱۹۴۶
" فرانسه به ماداگاسکار	۱۹۴۷
" آمریکا به جبهه نجات بخش فیلیپین	۵۱ - ۱۹۴۸
" انگلستان به مالایا	۵۴ - ۱۹۴۸
" حمله آفریقای جنوبی به آفریقای جنوب شرقی	۱۹۴۹
حمله آمریکا به جمهوری دموکراتیک کره	۵۳ - ۱۹۵۰

حمله انگلستان به کینه	۱۹۵۳ - ۵۷
" آمریکا به گواتمالا	۱۹۵۴
" فرانسه به الجزایر	۱۹۵۴ - ۶۲
" آمریکا به لائوس	از ۱۹۵۴
" انگلستان به قبرس	۱۹۵۵ - ۵۹
" فرانسه به تونس	۱۹۵۶ - ۵۹
" " و انگلستان و اسرائیل به مصر	۱۹۵۶
" آمریکا به چین (دریای تایوان)	۱۹۵۸
" " و انگلستان به اردن و لیبی	۱۹۵۸
حمله تفنگ اراک آمریکا در لبنان	۱۹۵۸
" آمریکا به پاناما	۱۹۵۹
" انگلستان به مالای	۱۹۵۹
عطیات خرابکارانه کشورهای امپریالیستی در کنگو	۱۹۶۰ - ۶۲
حمله آمریکا به FLN ویتنام جنوبی	از ۱۹۶۰
" " به کوبا	۱۹۶۱
" پرتغال به آنگولا	از ۱۹۶۱
" فرانسه به تونس	۱۹۶۱ - ۶۳
حمله پرتغال به کینه و بیزان	از ۱۹۶۲
آمریکا در مقابل کوبا	۱۹۶۲
" " " پاناما	۱۹۶۴
حمله آمریکا به ویتنام شمالی	از ۱۹۶۴
پرتغال در مقابل موزامبیک	از ۱۹۶۴
آمریکا در مقابل جمهوری د مکرانیک ویتنام	از ۱۹۶۵
" " " جمهوری دومینگ	۱۹۶۵
حمله اسرائیل به کشورهای عربی	۱۹۶۷
انگلستان در مقابل آنگولا	۱۹۶۹
حمله آمریکا به کامبوج	۱۹۷۰
" " " به لائوس	۱۹۷۱

"مقاله‌ای از يك واحد اتحاديه"

اسلام و ایران

همانطور که خواننده عزیز توجه دارد انتشار این شماره مکتب مبارز ، همزمان با اجرای نمایش‌های ارتجاعی " شاهنشاهی ۲۵۰۰ ساله ایران " میباشد که هیئت حاکمه در ایران با سرو صدا و بوق و کرنا از آن به عنوان " جشنهای ملی " یاد می‌کند .

گرچه کیفیت برگزاری این باصطلاح " جشنها " که از یکطرف آشکارا همکاری صمیمانه و وسیع صهیونیسم و امپریالیسم بین‌المللی و دسته‌های مرتجع و مزدور داخلی میباشد از طرف دیگر پاتحمیل، بودجه سرسام‌آور و ویرانگر آن بر ملت غارت‌زده و قحطی کشیده ایران براه می‌افتد ، بخوبی نمایانگر ماهیت " ضد ملی " ، " استعماری " و " ارتجاعی " آنست . در عین حال برای اینکه بی‌پایگی ادعای رژیم در باره تمدن ایران قبل از اسلام از دیدگاه تاریخی نیز روشن شود به درج این رساله اقدام میشود .



طرح مسئله شاهنشاهی ۲۵۰۰ ساله ایران بر اساس يك زمینه سازی استعماری و ارتجاعی در نیم قرن اخیر استوار میباشد . پذیرش عمومی این طرح ارتجاعی ، نیازمند به اجرای طرح‌های مقدماتی و زمینه ساز دیگری تحت عنوان " احیای فرهنگ کهن " بوده است که اشکال گوناگون از نغمه " آن مدتهاست بگوش میرسد :

گاه شنیده میشود که زبان فارسی را باید از لغات عربی پاک نمود . گاه تدریس

زبان عربی را در مدارس امری بیهوده تلقی می کنند ، زمانی به کمک بیگانگان و پیروان مکاتب دیگر شایع می کنند که اسلام دین شمشیر است و بمردم ایران تحمیل شده است و متأسفانه کم و بیش این تبلیغات در گوش و دل نسل جوان ما اثر گذاشته و آنها را از خویش و فرهنگ و تاریخ خود جدا ساخته است و نتیجه آن اینست که امروز می بینیم . نسلی بریده از گذشته ، نسلی معلق در هوا ، نسلی بی حرکت ، نسلی سرگردان و فاقد اراده بوجود آمده است .

همین حقیقت بود که ما را بر آن داشت تا تحقیقی در اوضاع اجتماعی ایران قبل از اسلام بنمائیم و اثرات فکر اسلامی را در ایران پس از استقرار این آئین بررسی کنیم و با مقایسه این دو موقع و مقام خود را بعنوان مسلمان و عضوی از جامعه جهانی اسلام بازشناسیم باشد تا بامید خدا و توکل به نیروی قهر خداوندی و خلافت فکر و اندیشه آزادی فکر و اندیشه خود را باز یابیم و در این چارچوب برفراز آئیم آزاد شویم و آزاد کنیم .

این بحث را در دو بخش عنوان می کنیم

بخش اول که خود شامل دو قسمت است . قسمت اول ، اوضاع اجتماعی ایران قبل از اسلام که در این شماره از نظر خواننده عزیز میگذرد و قسمت دوم ، اوضاع و تحولات فکری و اجتماعی در ایران بعد از اسلام ، و نیز —————
بخش دوم ، حرکت های اسلامی در ایران در ۵۰ ساله اخیر ، که به شماره های آینده موكول میگردد .

بخش اول . قسمت اول

اوضاع اجتماعی ایران قبل از اسلام

مقدمه : ما مسلمانها اسلام را يك ايدئولوژی همه جانبه و جامع الاطراف و همه زمانی میدانیم و معتقدیم اگر نظام اسلامی جایگزین سیستم های فکری و اجتماعی حاکم بر جوامع بشری گردد ، جامعه جهانی از يك نظام خاص عقیدتی

و اجتماعی که مبنی بر تامین عدالت اجتماعی در تمام زمینه های انسانی میباشد برخوردار خواهد بود و همچنین از اثرات دلپذیر و خلاق اجتماعی فکر توحید متأثر و بهرور خواهد شد . و نیز اعتقاد داریم که در گونی و تحولی که در اثر استقرار نظام اسلامی در ارزشهای حاکم بر يك جامعه حاصل می آید ، جامعه را در مسیر تکامل انداخته و آهنگ رشد آنرا تسریع میکند . ما در این جا نیازی به اثبات این مطلب نداریم چه از آنجا که اسلام بعنوان يك نظام جامع الاطراف حاوی يك سلسله ارزشها است که مبانی سیستم های حقوقی ، سیاسی ، علمی ، اقتصادی ، فرهنگی و آنرا تشکیل می دهد . یکی از این ارزشها ، اصل برابری انسانها و عدم امتیازات نژادی و قبیلهای است ، یکی دیگر از این ارزشها ، اصل برابری انسانها و تساوی آنها در مقابل قانون و مزایای اجتماعی است ، لغو امتیازات طبقاتی و رهنمون ساختن جامعه بسوی جامعه یی طبقه یا جامعه ای که در آن انسان لیاقت و شایستگی عنوان " خلیفه اللهی " را دارا میباشد . جامعه ای که در آن خدا یا به دیگر سخن آزادی حاکم است ، علم و دانش حاکم است ، عدالت مطلق حاکم است ، حکومت ، حکومت الهی است ، بهره کشی انسان از انسان مفهومی ندارد رنگ پوست و اصل و نسب ملاک شخصیت و برتری کسی از دیگری نمیشود . هدف نظام اسلامی ساختن و پرداختن جامعه ای است این چنین ، و با چنین خصوصیات .

بدیهی است هنگام ظهور اسلام ، جهان آنروز پر بود از مظاهر طبقاتی ، استثمار انسان از انسان و سایر مظاهر ننگین ناشی از امتیازات قومی و قبیله ای و البته يك چنین حالتی در جهان کنونی نیز بچشم میخورد . برای درگون ساختن این نظام ، اسلام اساس کار خود را بر تغیر این ارزشها و نظام های ناشی از آن گذاشت ، و برای هر دوره خاصی از این دوران تا لغو کامل زور و ستم بهر نوع و استقرار جامعه آزاد و انسانی که در آن انسانیت انسان حاکم است ، اصول و دستور العملهای خاصی را بیان داشت .

همین عرضه کردن ارزشهای اسلامی و تضاد بین سیستم فکری اسلام

با طبقات حاکمه و سلطه‌گر و حامی ارزش‌های غلط طبقاتی جوامع دیکر، مسلمانان را وارد میدان نزاع‌های ایدئولوژیک و سرانجام معرکه‌های نظامی کرد. فتوحات اسلامی بمنظور کشورگشایی و ایجاد امپراطوری، بسمان امپراطوریهای ایران و روم نبوده و نیست. هدف نهائی از این معرکه‌ها، استقرار ارزش‌های انسانی در یک جامعه، قطع دست عوامل سلطه‌گر داخلی و خارجی بر مقدرات توده‌های محروم و پایان دادن به جبر حکام و حامیان طبقات مرفه اجتماع و هیئت‌های حاکمه باصطلاح طبقه برتر و جلوگیری از اجحاف و تعدی و ستم بر توده‌های عظیم انسانی بوده است.

گرایش عظیم و سریع این توده‌های محروم به اسلام بهنگام درگیری مسلمانان با طبقات حاکمه خود نمونه‌ای است از قدرت برد و تاثیر اصول اسلامی در برانداختن ریشه‌های ظلم و جهل و ستم. درست برخلاف گفته کسانی که اسلام را دین شمشیر می‌دانند باید گفت که شواهد تاریخی دلالت بر استقبال توده‌های در بند و زیر سلطه حکام جبار و ستمگر و گرایش سریع آنها را به اسلام دارد. اسلام شمشیر کشید ولی نه بروی این توده‌های مظلوم بلکه به روی هیئت‌های حاکمه فاسد محایر (۱).

بهر حال با یک نگاه مختصر به اوضاع کشورهای که تحت نفوذ اسلام درآمدند میتوان به بی اساس بودن این تهمت و انگیزه ساختن و پر داختن

۱- شواهد تاریخی این مسئله باند ازهای فراوان است که ما را از هرگونه استفادی بی نیازی می‌کند و خواننده با کمترین مراجعه به مدارك معتبر تاریخی مانند تاریخ طبری و "کامل" ابن اثیر (عربی) و "محمد خاتم پیغمبران" (مقاله جهان در عصر بعثت) و "اسلام شناسی" (فارسی) باین حقیقت پی خواهد برد.

ضمناً کسانی که گواهی هر حقیقتی را از غرب می‌جویند (!) میتوانند به نوشته‌های زیر مراجعه کنند:

"محمد از نظر دیگران" (با آثاری از کارلیل، برنارد شاو و دیگران)
 "تاریخ تمدن" از گوستاو لوبون، "تاریخ تمدن" از ویل دورانت، "عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن" از جان دیون پورت، "پیشرفت سریع اسلام" از دکتر لورواکچیاواگیری، "انتقال علوم یونانی به عالم اسلامی"

و تبلیغ آن پی برد .

در مورد تاثیر فکر اسلامی در ایران و اصولا فتح ایران بدست مسلمین و اثرات درخشان آن در فرهنگ و تمدن ایران و پیشرفت های علمی ایران بعد از استقرار فکر و نظام اسلامی در این منطقه با همه تحقیقاتی که در این زمینه شده و تحلیل هایی که بعمل آمده باز عده های نابخودانه این نغمه را ساز کرده اند و توطئه گران بین الملل نیز به تبلیغ پرداخته اند که ما (ایرانیان) قبل از اسلام دارای آنچنان عظمت و درجه ای از تمدن و فرهنگ بودیم که نظیر نداشته است . زن در ایران باستان دارای مقام انسانی بوده و بعد بصورت بوده درآمده است . و بعد از حمله و هجوم اسلام به ایران یک مرتبه این کاخ پر عظمت فرهنگ و علم و دانش ریشه کن شده و به وضع امروز دچار شدیم . با هجوم مسلمین به ایران و تحمیل فکر اسلامی به مردم این سرزمین مسیر تکامل طبیعی ما منحرف شد و سیر قهقرا را پیمودیم و لذا باید فکر و فرهنگ ایران قبل از اسلام را مجددا زنده کنیم . یعنی با اسلام مبارزه کنیم ! (۲) ما در

پاورقی از صفحه قبل

از دلیسی اولیری و کتاب " محمد پیامبری که از نو باید شناخت " از کنستانت ویرزیل گیورگیو . برای نمونه عبارتی از دلیسی اولیری را از کتاب " انتقال علوم یونانی به عالم اسلامی " صفحه ۲۱۳ نقل می کنیم :

" ... اینکه در بعضی از داستانها آورده اند که اعراب ، قرآن به یک دست و شمشیر بدست دیگر ، حمله میکردند و مردم را به پذیرفتن دین اسلام و یا کشته شدن در صورت مخالفت ، دعوت میکردند ، بسیار دور از واقعیت است ... اعراب هرگز مردم مغلوب را به پذیرفتن دین اسلام مجبور نمیکردند ، بلکه برآنان روا میداشتند که دین ، قانون و زبان خود را حفظ کنند ... "

۱- توجه خواننده را در این مورد باین عبارت از نویسنده پاسدار فرهنگ

ملی ، جلال آل احمد در رابطه با مقدمه استاد ! پور اود بر " بیژن و

منیژه نفتی " جلب می کنیم :

" ... اکنون که اختیار قلم بدست جسارت صراحت افتاد ، اجازه "



قسمت اول و دوم این بحث اثبات خواهیم کرد که :

۱- فکر اسلامی نه تنها عامل رکود فرهنگ و تمدن و دانش ایران نشد ، بلکه بعکس باعث شکوفائی آن گردید و توده مردم را وارد میدان مبارزه تاریخ کرد .

۲- اسلام نه تنها با طبقات حاکم ایران در افتاد بلکه با مظاهر جهل و

پاورقی از صفحه قبل

"میخواهم يك نکته را نیز محرمانه در این مناسبت تذکر بدهم "

"و بگذرم و آن اینکه حضرت پورداو ، یکی از پیشقراولان نهضتی "

"است که در دوره بیست ساله پیش از شهریور ۲۰ - یکمک "

"پارسیان هند از طرفی و جمع مستشرقان از طرف دیگر - براه "

"افتاده بود ، تا بعنوان پشتوانه حکومت خود گامه وقت ، چیزی "

"بعنوان ما بازا ، روشنفکری بسازد و با آن در دیوار را زینت "

"کند ، چون تظاهر بروشنفکری در آن دوره مجال و امکان نداشته "

"اشاره میکنم بقضیه "پرورش افکار" و همین "هزاره فردوسی" و "

"مقبره سازی برای او و بعد به آن "زردشتی بازی"ها که "

"بت "فروهر" را از نو بر سر دیوارها بود و ارباب کیخسرو گیسو "

"را بحرکت انداخت . این نهضت مصنوعی که در داخل چیزی "

"بود قابل قیاس با "کسروی گری" و "بهائیگری" می خواست "

"جای خالی روشنفکری را پر کند که در صدر مشروطه سر و "

"کله اش پیدا شده بود و حکومت را بوحشت افکنده بود . این "

"بود که در دوره پیش از شهریور ۲۰ دشمن را قیچی کردند و "

"ریش و قیچی را سپردند بدست این نهضت انماهی ها که هدف "

"اصلی شان همگی این بود که بگویند حمله اعراب (یعنی "

"ظهور اسلام در ایران) نکبت بار بود و ما هرچه داریم از "

"پیش از اسلام داریم . . . اما غرض اصلی این نهضت های "

"ساختگی را همین جا خلاصه میکنم که میخواستند برای اخلاص "

"در شعور تاریخی يك ملت تاریخ بلا فصل آن دوره را (یعنی "



عقب افتادگی آنها نیز گلاویز شد .

۳- اسلام نه تنها با توده عظیم ایران آنروز ستیز نکرد بلکه حامی آنها بود .

۴- اسلام نه تنها فکر خود را بر آنها تحمیل نکرد بلکه این توده ها بودند

که به استقبال ندای آزاد ییخس اسلام شتافتند و خود قشون مسلمین را

در پیشرفت در ایران یاری میکردند

۵- و بالاخره قشون نظامی اسلام فقط با عناصر مرتجع سلطه گر داخلی و

و نمایندگان آنها وارد درگیری نظامی شد .

پاورقی از صفحه قبل

" دوره قاجاریه را) ندیده بگیرند و شب کودتا را یکسره بچسبانند "

" به رمب کورش و اردشیر و انگار نه انگار که در این میانه هزار و سیصد "

" سال فاصله است کشف حجاب ، کلاه فرنگی - منع تظاهر "

" مذهبی - خواب کردن تکیه دولت - کشتن تعزیه - سخت گیری به "

" روحانیت - اینها همه وسائل اعمال چنان سیاستی بود . . . "

" اینهم دلیلش از زبان پورد اود - و می بخشید اگر زهانی است پیر از "

" ناسزا - : " ریختن عربهای فرومایه به ایران ، یک گزند اهریمنی "

" است و پایان روزگار سرافرازی "

" یعنی پس اکنون که اعراب خود بخود رفته اند و تنها اثری که از "

" ایشان مانده ، دین ایشان است ، برگردیم و از نوزد شتی بشویم ؟ "

" بله ، تاریخ این چهل سال معاصر را با این اباطیل انباشته اند . "

" حضرات گمان کرده اند که شکست حکومت متعجب ساسانی ، "

" شکست ملت ایران بوده است غافل از اینکه چنین نیست و چنان "

" حکومتی هم اگر لیاقت شکست خوردن از اعراب " گرسنه پابرهنه و "

" سوسمار خوار " (!) را نمی داشت شکست نخورده بود . در شان "

" استاد محترم ، حضرت پورد اود نیست که بجای کرسی استادی بر "

" کرسی موبدی بنشیند از ایشان این انتظار هست که "

" بنشینند و بعنوان یک استاد و محقق برای ما توضیح بدهند که چه "



و بی جهت نیست که امروز نغمه های ناموزون دستگاههای ارتجاعی ایران با تمام قدرت کوشش دارد بر روی این حقایق تاریخی سرپوش بگذارد و پلی بر روی زمان استقرار دودمان پهلوی و دوران یزدگرد ساسانی بزند، بخیال خود که خلأ چند قرنه شاهنشاهی ایران را بعد از ظهور اسلام، میتواند از انظار تاریخ دور نگهدارد.

اینک به بینیم خدمتی که اسلام به ایران کرد چگونه بود و اوضاع اجتماعی ایران در آن زمان از چه قرار بود:

بدیهی است خدمتی که یک مسلک و یک ایدئولوژی بیک جامعه می کند از نوع ورود مسئله فلان کارخانه یا فلان مبلغ ثروت از خار ج نیست، بلکه همان تحول و دگرگونی در روحیه و افکار و عقاید، اخلاقیات و سنن و آداب اجتماعی و عبارت جامعه تر تحول در ارزشهای حاکم بر آن جامعه است. و همچنین خدمتی که یک جامعه به یک دین و مسلک میکند

پاورقی از صفحه قبل

"شده، تا مردم آن دوران، اسلام را از اعراب پذیرفتند و لسی"

"زبان و ادب و جاهلیتش را نپذیرفتند؟ یا اینکه چه شد تا"

"شعرای ما همه از اسکندر مقدونی (که بقول زرتشتیان طمعون"

"است) پیامبر ساختند؟ اما چه میگوئید از تعصب"

"یک آخوند زرتشتی، آنها را در لباس استادی دانشگاه کوه"

"با زبانی پر از ناسزا در حضور تمام تظاهری که به منشور ملل"

"متفق و دیگر قضا می شود، مدافع تعصب های نژادی و فرهنگی"

"و مذهبی است که آنها را در "مقدمه بیژن و منیژه نقیسی" -"

"دست پخت کسرسیموم! -"

نقل از کارنامه سه ساله صفحه ۱۳۹ تا ۱۴۲ جلال آل احمد

(خط کشی زیر کلمات از ما است)

اینست که خود مروج و مبلغ این مسلک باشد، مدون فرهنگ او باشد، در راه بسط و توسعه و تدوین اصول آن فداکاری کند و ما انشاء الله بهر دو مطلب خواهیم پرداخت.

حال ببینیم افکار و عقاید و سنن و آداب اجتماعی ایران باستان چگونه بود؟

الف - عقاید

شواهد تاریخی و گفتار محققین نشان می‌دهد که در ایران قبل از اسلام اعتقادات مذهبی بر مبنای دوخدائی = ثنویت استوار بوده است و گفته‌اند و مزیل: " ثنویت اساس تفکر ایرانی است " - (۱)

مورخین ریشه این عقیده ثنویت را به اقوام آریائی نسبت می‌دهند و استقرار آنرا ناشی از قدرت قهریه و زورمندی آنان می‌دانستند. در دوره اشکانیان و بخصوص در دوره ساسانیان اعتقاد به دو مبداء یعنی مبداء خیر و مبداء شر حاکم بود. روی این اصل اعتقادی و موجودات بدو دسته خوب و بد بامبادی مختلف قسمت می‌شدند، مثلاً اعتقاد آنان بر آن بود که روز، باران، بهار، گیاه، حیوانات مفید مخلوق یزدان (اهورمزدا) هستند و شب، تاریکی، مورچه و موش و مار، زمستان و غیره مخلوق اهریمن می‌باشد. یکی از شواهد تاریخی که دلالت بر رواج عقیده دوگانه پرستی در زمان ساسانیان دارد، نهضت زروانیان می‌باشد. طرفداران و پرچمداران این نهضت، از ایرانی‌های زرتشتی بودند که علیه دوگانه پرستی قیام کردند و می‌گفتند در خود کتاب " اوستا "، خالق اهریمن و یزدان، زروا می‌باشد و بنابراین هر دو مخلوق این خالق واحد می‌باشند. طبقه حاکمه و موبد های ساسانی با زروانیان سخت مبارزه می‌کردند و آنان را بدعت‌گذار، معسرفی می‌نامیدند. به شهادت تاریخ و مورخین و محققین بزرگ دنیا فکر دوگانه پرستی با تمام مظاهر اجتماعی آن قرن‌ها بر ایران حکومت میکرد و زرتشت و زروانیان نتوانستند آنرا نابود سازند. تنها قدرتی که در اندک مدت آنرا ریشه کن ساخت، فکر توحید اسلامی بود. گرچه زرتشتیان امروز در صد انکار این

(۱) سخنرانی آقای مطهری تحت عنوان " خدمات متقابل اسلام و ایران "

مطلب برآمده و ادعا می کنند که در دوره ساسانی که دوران حکومت موبدها و روحانیان زرتشتی بود، عقاید تثبیت وجود نداشته است.

فرانسیس بیکن می گوید این ادعای زرتشتی ها که می گویند اسلام آمد و کتب مذهبی آنها را سوزاند حرفی است بی اساس، چه کتاب اوستا را خود موبدها از بین بردند یا بتوانند قوانین خود ساخته را اجرا کنند و بر همان اساس تحریف شده شالوده حکومت خود را تنظیم میکردند و قوانین مربوط به مالکیت، حقوق مدنی، حقوق خانوادگی، ازدواج و غیره را بر اساس افکار خود تنظیم کردند و سپس بنام دین زرتشت بر ایرانیان مسلط شدند و چون همانطور که

خواهیم دید هدف این عقیده و تبلیغ آن و این قوانین، هر چه بیشتر به زیر سلطه درآوردن طبقات اجتماع بود و نیز تثبیت بیشتر قدرت هیئت حاکمه، لذا توده های بجان آمده و زیر سلطه بلافاصله فکر توحید اسلامی و عدالت اجتماعی آنها پذیرفتند و خود را از زیر یوغ روحانیون و موبدها رها نیدند. تمام مورخین این را خدمتی به ایران قلمداد کرده اند. بخصوص اگر در نظر بگیریم که دین تحریف شده زرتشت را اردشیر بابکان که خود یک موبد زاده بود و طبعاً حامی طبقه روحانیون زرتشتی بود، به زور به مردم ایران تحمیل کرد و در استقرار این دین از هیچ کاری فروگذار نکرد. هر چند فشار زیادی از طرف اردشیر بابکان برای پذیرفتن این آئین به مردم ایران بعمل آمد ولی بالاخره هرگز استقرار کامل نیافت و در کنار آن طرفداران عقاید مزدک، مانی، کیومرث، بودا، یهود، مسیحیت و زروانیان نیز وجود داشته که همه آنها بشدت از طرف طبقه روحانیون و هیئت حاکمه مورد خشونت قرار میگرفتند. در تاریخ ایران باستان با صراحت اشاره میشود که فشاری را که موبدها به طرفداران عقاید دیگر میاورند در هیچ آئین دیگری نیافته اند و حتی برخی آنها بمراتب وحشیانه تر از انگلیسیون و محکمه تقنین عقاید کلیسای قرون وسطی می دانند (۱)، مثلاً هنگامی که یزدگرد سوم را مکلف ساختند که تمام مسیحی های ایران را قتل عام کند و او از این کار خودداری کرد، با

(۱) سخنرانی آقای مطهری تحت عنوان "خدمات متقابل اسلام و ایران" در تهران

استفاده از دستگا‌ه‌های تبلیغاتی خود او را یزدگرد "اشیم" (بزره‌کار) معرفی کردند، در عوض انوشیروان بی‌دادگورا که به شهادت تاریخ ده‌ها هزار فقیر محروم و بیچاره را اعم از کشاورز و کارگر، به جرم آنکه به عقاید مزدک گرویده بودند و می‌گفتند ظلم طبقاتی برای چه؟ بدستور همین موبد‌های حاکم یکجا سر بریده لقب عادل دادند و بعد هم در مدح او جعل کردند که پیغمبر اسلام گفته "انی ولد فی زمن ملک العادل". (= من در زمان پادشاه عادل تولد یافته‌ام)

یکی دیگر از خصوصیات عقیدتی حاکم بر ایران قبل از اسلام اعتقاد به "آسمانی نژاد بودن شاهان" بود که آن نیز زائیده فکر موبد‌ها بوده و توسط اردشیر بابکان تحمیل شده بود. شك نیست که غرض از تبلیغ يك چنین عقیده‌ای تحکیم مبانی و پایه‌های حکومت استبداد است. شواهد تاریخی و مدارک مغتبری از جنایات ناشی از این اعتقاد فراوان است که ما به علت اختصار از آن در می‌گیریم و علاقمندان را به کتاب دولیسی اولیری "انتقال علوم یونانی به عالم اسلامی" ارجاع می‌دهیم. تحمیل همین عقیده بود که يك اقلیت چند صد هزار نفری را بر ۱۴۰ میلیون جمعیت آنروز ایران مسلط ساخته بود تحمیل همین عقیده بود که به اکثریت عظیم و محروم ایران می‌گفت حق اعتراض از شاهان را نداری چون آنها از نژاد آسمانی و نژاد برتر هستند. حال چطور انتظار می‌رود که این اکثریت محروم ۱۴۰ میلیونی به ندای انا خلقتاکم من ذکر و انشی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا، ان اکرمکم عند الله اتقیکم (۱) پاسخ مثبت ندهد. بخصوص که می‌بیند این ندا فقط يك شعار توخالی - از نسوع شعارهای انقلابی دوران ما- نیست بلکه در رفتار حکام اسلامی تجلی این ندا را می‌بیند. برای نمونه:

به عمر خبر می‌دهند که سعد بن ابی وقاص در کوفه صاحب‌خانه مجلی است، عمر، محمد بن مصلح را که از صحابه پیغمبر است همراه با يك نامه روانه کوفه می‌کند و باو می‌گوید بمجرد رسیدن بکوفه این کاخ را با کک دردم آتش‌میزی و سپس این نامه را بدست سعد بن ابی وقاص می‌دهی. در این نامه عمر

" اینک تو میخواهی مانند شاهان ایران، جدا از مردم زندگی کنی، در را بروی خودت می بندی و با تشریفات زندگی می کنی ؟ خود را برتر از دیگران جلوه میدهی ؟ تو حق نداری جدا از مردم باشی، بلکه باید در بین آنها باشی و زندگی ات مانند سایرین باشد " (۱) .

توده ایرانی وقتی بچشم خویش آنهمه جلال و تشریفات دربار شاهنشاهی را دیده و طعم آنرا بازور بیدادگری سلاطین چشیده و دیده که مثلاً وقتیکه به خسرو پرویز می گفتند فلانی، از این که به دربار بیاید امتناع کرده و او را جواب مامورین امنیتی خود می گفت، اشکالی ندارد، حالا که او با تمام وجود به اینجا نمی آید ما به بعضی از قسمتهای بدنش نیز راضی هستیم، سرش را ببرید و بیاورید (۲) . وقتی که این توده انبوه ایرانی این دو نمونه متضاد شاهنشاهی و اسلامی را می بیند انتظار دارد به اسلام گرایش پیدا نکند ؟

وقتی توده عظیم ایرانی زیر بار زور ستمگران خرد شده و باو تحمیل کرده اند که حق هیچگونه اعتراضی را بر سلاطین نداری چرا، که آسمانی نژاد هستند، و از طرف دیگر هنگامی که از مسلمانان می شنود " اصل انتقاد از رهبران " اصلی است جاوید، چگونه می خواهید از دل و جان شیفته این آئین نگردید. مسلکی که باو می گوید " حاکم را بر ملت امتیازی نیست، حاکم مدیون است که در تمام شئون زندگی با توده ها مساوی و معادل باشد " یا هنگامی که یک حاکم اسلامی می گوید : " من اگر از شنیدن نصیحت راجع به عدالت بیزار باشم حتماً از عمل و ایفای آن بیزارتر خواهم بود و این بهترین آزمایشی است که روحیه و افکار حکام را آشکار می سازد " و یا کسانی که رفتار علی را با ایرانیانی که در شهر انبار بر ساحل فوات به آئین ایران ساسانی صف بسته اند تا موبک علی را همچون شاهان ایرانی استقبال کنند می بیند چه عکس العمل دیگری خواهد داشت .

علی وقتی این مردم را که به استقبال او آمده اند می بیند که در برابر او از اسبها پائین می پرند و شروع به دویدن در رکاب او می کنند، از آنان می پرسد: " این چه کاری است که می کنید ؟ " می گویند: " سنتی است که برای بزرگداشت و احترام زمامداران خود بکار میبریم " .
در این جا علی رو بآنان کرده می گوید :

" بخدا قسم هرگز زمامداران شما از این بزرگداشتها و آئین " "بهره ای نخواهند برد ، ولی شما که با این عمل خودتان را در " " در این زندگی بمشقت می اندازید ، جز بدبختی در آن دنیا " نصیبتان نخواهد شد . راستی چه زبانی از این بالاتر که " " انسان بخاطر تحمل مشقتی ، مشمول کیفر شود و چه سودی از " " این بالاتر که بخاطر تن دادن به این ذلت و آسودگی از این " " مشقتها ، پاداش ایمنی از آتش نصیبش گردد . (۱)

حال چگونه انتظار دارند ، فکر و روح ایرانی شیفته يك چنین تعالیمی نگردد ؟ بدین جهت است که رهائی توده عظیم ایرانی را از زیر بار خرافه " آسمانی نژاد بودن سلاطین " باید از خدمات اسلام به ایران شمرد .

دیگر از اعتقادات انحرافی ایران موبدی ، پرستش آتش بود و چه بسا آنس را فرزند خدا معرفی میکردند و آنرا تقدیس مینمودند (۲) و نیز همراه با اعتقادات خرافی و مراسم ملال آور دیگر که دست و پای توده را در راه تلاش انسانی و مثبت می بست از آنها رفع پلیدی میشد .

پاورقی

- ۱ - نهج البلاغه - شرح محمد عبده ، کلمات قصار علی شماره ۳۷
- ۲ - محمد خاتم پیغمبران - مقاله جهان در عصر بعثت ص ۶۱
بنقل از " ایران در زمان ساسانیان " از
گریستن سن ترجمه رشید یاسمی ص ۱۶۷ و ۴۵۶

کریستن سن در ص ۱۴۶ کتابش می گوید: "..... زرتشتیان کمال مواظبت را بجا می آوردند که آب و آتش و خاک را آلوده نکنند چه اینها در نظر آنها مقدس بودند حتی مقدس تر از انسان!! مرده را نباید شست، چون آب مقدس است، مرده را نباید سوزاند، چون آتش مقدس است، مرده را نباید دفن کرد چون خاک مقدس است. در همین ایران فعلی تا چند صد سال پیش مرده های خود را این گروه دفن نمی کردند بلکه آنها را بر روی برج های بلندی می گذاشتند که مورد طعمه حیوانات قرار گیرند و یا لااقل قسمتی از بدنهای آنان مورد طعمه حیوانات قرار گیرد.

کنت گوینیو می گوید: "نمیدانم چگونه بعضی از سلاطین قدیم ایران که آنها را دفن کرده اند توانسته اند از این قانون مستثنی باشند"

(خواننده را به صفحه ۲۸۴ کتاب انتقال علوم یونانی بعالم اسلامی ارجاع می دهیم)

این نمونه ها که شمرده ایم یعنی عقیده به ثنویت، آسمانی نواب بودن سلاطین، تقدیس خورشید و ماه و آب و آتش و خاک و فلزات با استقرار شعارهای اسلامی و نظام اسلامی در گروگن شد و بدین وسیله انقلابی فکری و اعتقادی در ایران ساسانی صورت گرفت.

نظام طبقاتی:

سعید نفیسی در کتاب "تاریخ اجتماعی ایران" جلد دوم می نویسد "..... در تمام ایران فقط ۷ خانواده بزرگ بودند که حق مالکیت و حق همه چیز را داشتند. نظام اجتماعی آنروز را چهار طبقه مشخص می ساختند.

درجه اول طبقه روحانیون که در آنها هم درجاتی وجود داشت، بعضی آذرب (متصدی آتشکده ها)، بعضی هیبرد (روحانیون معلم) بودند. درجه دوم و طبقه دوم اجتماع را ارتشی ها تشکیل میدادند این دو طبقه به نسبت اولی و دومی از همه مزایای اجتماعی برخوردار بودند. طبقه سوم را کارمندان ادارات تشکیل میدادند.

طبقه چهارم شامل کلیه قشرهای دیوار اعم از زارع و صنعتگر، رعیت و کارگر
میشد.

نکته جالب در این نظام طبقاتی این بود که بقول سعید نفیسی، طبقات
جامعه در دوران ایران باستان متصل (بسته) بود یعنی هیچکس حق
نداشت از طبقه‌ای به طبقه دیگر ارتقاء پیدا کند، یعنی فقط روحانی‌زادگان
حق داشتند روحانی باشند، ارتشی‌ها را فقط ارتشی‌زاده‌ها تشکیل
میدادند. جالب‌تر آنکه در داخل یک طبقه هم شغل و حرفه تغییر ناپذیر
بود. مثلاً فرزند یک کفش‌گر حق انتخاب شغلی دیگر مثلاً آهنگری را نداشت.
یک آهنگر می‌بایستی خود و فرزندانش تا آخر عمر به‌همین شغل باقی بمانند.
حق تحصیل فقط اختصاص به روحانیون و عده‌ای از افسران عالی رتبه ارتش
داشت. این مطلب را فردوسی در شاهنامه‌اش بیان می‌کند که مضمون
آن باختصار چنین است:

"..... در یکی از جنگهای ایران و روم ظاهراً در زمان انوشیروان
بود چه نظامی دولت تمام شد. قرار حکومتی بر این شد که دولت از مردم
قرضه ملی بگیرد. کفاشی نزد بون‌رجمهر آمد و گفت من مقداری پول دارم و
حاضر هستم همه آنرا بدولت ببخشم مشروط بر آنکه به فرزندم اجازه درس
خواندن داده شود. بون‌رجمهر گفت من باید این مسئله را در شورای
حکومتی مطرح کنم. نتیجه مشاوره حکما و موبد ها چنین شد که ابداً
فرزند یک کفشگر حق ندارد پا از گلیم خویش فراتر بگذارد و بتحصیل
بپردازد. زیرا حق تحصیل منحصر است به نجبا و اشراف و بزرگ‌زادگان."
این نکته مورد اتفاق همه مورخین چه غربی و چه شرقی است که دنیا یک
چنین نظام طبقاتی را در هیچ مورد دیگر بخود ندیده است."
حالا که همین کفش‌گوزاده بزرگ شده و اسلام ظهور کرده و این ندا را
می‌شنود که نه تنها همه کس حق تحصیل را دارا می‌باشد بلکه بر هر مرد و
زن واجب می‌باشد، چگونه انتظار دارند که از دل و جان شیفته این آئین
نگردد. آیا یک چنین دگرگونی در نظام اجتماعی یک جامعه‌ای عظیم‌ترین
خدمات به حساب نمی‌آید؟

اصل مالکیت و خون : دوزیر بنای حقوقی ایران باستان .

این دو اصل یعنی اصل حفظ مالکیت و انتقال آن از ریشه همان طبقه و اصل حفظ وراثت و خون از طریق جدا نگه داشتن طبقات از یکدیگر و عدم اجازه ازدواج بین ایندو، پایه های نظام اجتماعی ایران باستان را تشکیل میداد . محققین عموماً این دو اصل را زیر بنای حقوقی ایران باستان ذکر نموده اند . منجمله کریستن سن محقق معروف د انمارکی در ص ۳۳۹ کتابش که توسط مرحوم رشید یاسمی حدود ۳۰ سال قبل ترجمه شده می گوید : (۱)

" جامعه ایرانی بر دو رکن قائم بود ، مالکیت و خون ، حدودی بسیار محکم نجبا و اشراف را از عوام الناس جدا میکرد . امتیاز آنان به لباس و مرکب و سرای و بوستان و زن و خدمتکار بود . اشراف را به لباس ، مراکب ، و آلات تجلی ، از دیگران و اهل کار و کسبه و بقول خودشان پست ممتاز میکردند طبقات از حیث مراتب اجتماعی در جاتی داشتند . هر کس را در جامعه درجه و مقامی ثابت بود و از قواعد محکم سیاست ساسانیان یکی این را باید شمرد که هیچکس نباید خواهان درجهای باشد فرق آنچه بمقتضای نسبت باو تعلق میگیرد ، یعنی کشاورزانه باید کشاورز باشد فرزند دهقان حق ندارد کارمند دولت شود چه رسد باین که بخواهد جزو ارتشیان و طبقه روحانیان در آید " کریستن سن در همان کتاب اضافه می کند :

" وضع روستائیان بمراتب بدتر از شهری ها بود . مالیاتی که روستائیان میپرداختند مساوی با مالیات شهری ها بود ، اما شهری ها از خدمت سربازی و پیاده نظام معاف بودند . رعایای دهات حق نداشتند به شهرها کوچ کنند و مجبور بودند مادام العمر در همان قریه ساکن باشند و این رعایا و زارعین به همراه زمین خرید و فروش میشدند یعنی جزء زمین قرار داشتند "

آمیانونوس مارسلینوس می گوید : " گروه گروه از این روستائیان عقب

سپاه میرفتند گوئی ابد الدهر محکوم هستند " و بعد در ص ۳۵۹ کتابش می گوید : " اطلاعاتی که راجع به جامعه ایرانی میتوانیم از منابع قدیم استخراج کنیم هرچند ناقص و پراکنده است ولی ما را با جامعه‌ای آشنا می کند که نیروی ذاتی و استحکام باطنی آن مبتنی است بر علائق عمیق و کهنه و قدیمی که راجع به پیوند خلل ناپذیر دودمانی است که اصول خانواده ها باید محفوظ بماند " تمام قوانین را برای پاسبانی این اصل و دارائی و ثبات آن وضع کرده بودند . همین محقق سپس اضافه می کند :

" اینکه می گویند دو رکن اساسی یعنی مالکیت و خون ، معنای آن اینست که با تنظیم قوانینی ، حقوق مالکین بزرگ محفوظ بماند و با وضع یک سری قوانین مربوط به ازدواج و خانواده ، امتیاز طبقات و آمیزش طبقات و احیاناً اختلاط خونها محفوظ مانده و هر فردی در درجات اجتماعی به مقامی معلوم تخصص داشته باشد " .

گفتار محققین و مورخین در این مورد بسیار زیاد است که از شرح نمونه های دیگر در میگذریم . در این جا بد نیست قضیه جالبی از تاریخ طبری نقل کنیم .

در اولین برخورد مسلمانان با ایرانیان قبل از جنگ قادسیه ، رستم فرخزاد سپهسالار معروف ایرانی که خود جزء یکی از ۷ خانواده های بزرگ ایران بود ، بعد از آنکه از کم و کاست قشون مسلمین اطلاع پیدا میکند می گوید رئیس و فرماندار این قشون را بگوئید برای مذاکره ای نزد من بیاید . از طرف قشون مسلمین شخصی بنام زهره بن عبداله یا ظهرة بن عبداله پیش رستم فرخزاد می رود . رستم زود تر شروع کرده می گوید ما ایرانی ها اخیراً در باره شما اعراب کوتاهی کرده ایم . شما مردم گرسنه و فقیری هستید و خلاصه باید از این پس که گرفتاری داخلی مان بوظرف شده و مجال بیشتری داریم به شما رسیدگی کنیم . رستم خیال میکرد با وعده و وعید میتواند این عده را منصرف سازد . زهره بن عبداله در جواب گفت شما گویا غافلید که ما دیگر آن مردم سابق نیستیم . ما الان نه بدنبال آب و نان و لباس آمده ایم و نه بمنظور کشورگشائی . ما دارای نسخه ای هستیم که معتقدیم ضامن استقرار عدالت در جامعه و

خوشبختی و رستگاری جامعه است . ما آمد ه ایم این اصول را به شما عرضه
 بد اریم . اگر پذیرفتید و در تحقق آن کوشیدید از همینجا بر میگردیم و
 روابط ما با شما مانند روابط دو انسان و دو برادر خواهد بود رستم گفت
 اصول شما چیست ؟ جواب شنید ما سه اصل داریم . اصل اول عبارت
 است از پایا پرستش هر چیزی غیر از خدای واحد . رستم گفت ایسن
 اصل قابل قبول است .

اصل دوم : لنخرج العباد من عبادة العباد الى عبادة الله و من ضيق الدنيا
 الى سعتها و من جور الاديان الى عدل الاسلام
 توجه کنیم ! اگر این عبارت در يك كتاب خطی که در ۱۰ قرن پیش نوشته شده و
 همه مورخین به آن استناد کرده اند نبوده ، انسان نمیتوانست باور کند ، که این
 اصل و فکر زائیده يك فکر عرب بقول بعضی ها وحشی یک هزار و سیصد سال پیش
 است . می گوید لنخرج العباد من عبادة العباد ، یعنی :
 اصل دوم ، " پایان دادن به استثمار انسان از انسان - پایان دادن به
 بندگی انسان از انسان است " .

رستم گفت این اصل هم چندان بد نیست . اصل سوم شما چیست ؟
 زهرة بن عبد اله جواب داد : اصل سوم ، اصل تساوی و برابری انسانها است
 و بعد این آیه را خواند :
 انما خلقناكم من نكر و انثى

رستم فرخزاد گفت ، اصل اول و دوم شما را میشود تا حدودی پذیرفت ولی
 پذیرش اصل سوم امکان ندارد و کفری از این بالاتر نیست . از زمان اردشیر
 بابکان تشکیلات اجتماعی ما چنین است که باید طبقات مختلف مجزا باشند و
 هیچ طبقه ای حق ندارد از مقام خود تجاوز کند و الا طبقات پست مزاحم نجبا
 و اشراف میشوند . بهر حال حرفهای ترا شنیدیم میتوانی برگردی .
 فرمانده قشونی که آمده بود سعد بن ابی وقاص بود . رستم يك نفر دیگر را
 فرستاد نزد سعد که نماینده های پهلوی ما بفرستید . این بار مردی بنام
 ربیع بن عامر عازم شد .

در این بین رستم مقبورت کرد و قرار شد این بار با زینت و تجملات و بویا کردن

خیمه و خوگاهی مجلل در صدر ترعیب فرستاده مسلمین برآیند. و با همان فکرهای پلید اشرافی و طبقاتی که فقط طلا و جواهرات را ارزش می دهد يك كرسی زرین برای رستم و کرسی های دیگری برای سایر امرای ارتش گذاشتند. ربیع بن عامر بحضرت يك شدن احساس کرد که این همه زینت و جواهر در يك چنین جنگی برای ارباب و تطیع اواست و میخواهند این ارزش ها را به رخ او بکشند لذا اسب خود را همچنان تا نزد يك كرسی رسم آورد بدون آنکه از آن پیاده شود. بعداً بدون توجه به تجملات از اسب پیاده شد، چند قدمی عقب رفت و روی زمین نشست. باو گفتند چرا روی مخمه ها نمی نشینی؟ گفت ما از این حرفها خوشمان نمی آید. برای ما ارزش های انسانی عبارت از امتیازات طبقاتی و زورزیور و جواهرات نیست ما برای از بین بردن این امتیازات آمده ایم. ما معتقدیم این ثروت بیکران در دست شما از خون دل ۱۳۹ ملیون محروم ایرانی است و ما برای داد خواهی این ستعدید گان آمده ایم.

رستم گفت "اهداف شما چیست؟" ربیع همان سه اصل، یگانه پرستی، آزادی و اصل برابری و تساوی انسانها را مطرح ساخت. رستم گفت ممکن است این مبارزه را بتأخیر بیندازیم؟ جواب شنید ولی برای این امر سه روز مهلت دارید. رستم گفت سه روز کم است و من باید با مافوق خود مشورت کنم و اجازه بگیرم و انگهی تو چگونه از پیش خودت سه روز مهلت میدهی؟ ربیع در جواب افزود که سنت ما سنت محمد است و من مامور شده ام و بر این کار هم مافوق و مابعد نداریم. ما مسلمانها مثال دندانه های يك شانه هستیم. ربیع خوب میدانست که رخصت و مهلت رستم حيله و تزویر است و نیز میدانست که وضع اختلافات عجیب طبقاتی و تبعیضات انحرافی و محکومیت و اسارات انبوه جامعه ایرانی، این عدم آزادی و عدم برابری، مسلمانان را بر آن داشته که در راه آزادی و نجات توده های محروم از چنگال ستمگر، بنا بحکم قرآن پیکار کنند و مسلم است که پیکار با طبقه حاکمه، نه با توده زیر سلطه. بهر حال بعد از این ماجرا توفیق نیز یافتند. این مسلمانان عرب خوب میدانستند که با يك جمعیت ۱۴۰ ملیونی طرف نیستند، بلکه با يك اقلیت فاسد رویرو خواهند شد.

سعید نفیسی در جلد ۲ کتاب تاریخ اجتماعی ایران ص ۲۴ می گوید:
 "..... ایران ساسانی که از يك سو به رود جیحون و از سوی دیگر به
 کوههای قفقاز می پیوست ناچار در حدود ۱۴۰ میلیون جمعیت داشته است.
 اگر عده افراد هفت خانواده حاکم را ۷۰۰ هزار بگیریم و اگر فرض کنیم که
 مرزبانان نیز تا اندازه ای از حق مالکیت بهره مند بودند این تعداد به
 ۸۰۰ هزار نفر نیز بالغ میشد. ناچار هر آئین تازه ای که این امتیازات را از
 میان ببرد مردم ایران بدنبال آن میرفتند." و سپس همین مولف
 اضافه می کند:

"..... امتیاز طبقاتی و محروم بودن عده کثیری از مردم ایران از حق
 مالکیت ناچار اوضاع خاصی پیش آورده بود و بهمین جهت جامعه ایرانی در
 دوره ساسانی هرگز متحد و متفق الکلام نبوده و توده های عظیم از مردم
 همیشه ناراضی و نگران و محروم میزیسته اند. سرانجام می بایست
 اسلام که مسلکی آزاد منش و پیشرو و خواهان برابری بود این اوضاع را درهم
 نورد و محرومان و ناکامان اجتماع را بحق خود برساند."
 اکنون باید دید رهائی ۱۴۰ میلیون ایرانی از زیر قدرت اهریمنی شاهان
 ساسانی خدمت به ایران بود یا نبود؟ آیا گرایش این توده عظیم باسلام با
 زور شمشیر بود یا با قدرت حق و عدالت پروری این آئین الهی؟

حق خانوادگی

یکی از سیاهترین دوره های تاریخ زندگی زن، دوره ایران ساسانی است.
 در این دوره زن در منتهای اسارت و بدبختی زندگی میکرد. ما در این
 بحث چند نمونه از مقررات اجتماعی ایران ساسانی را که در مورد زن اجرا
 میشده با استفاده از مدارک تاریخی و نوشته های مورخین بیان می کنیم.

۱- تعدد زوجات. در ایران ساسانی تعدد زوجات بطور نامحدود
 وجود داشت و یک مرد میتواند هر اندازه که میخواهد زن انتخاب کند.
 قانون حاکم بر آن زمان، اصل عدالت در این مورد را نیز ذکر نکرده بود
 بلکه خود قانون، امتیاز و تبعیض بین زنان نامحدود یک مرد قائل میشد.

باین ترتیب که مثلاً اگر مردی صاحب ۱۰ زن بود، میان این ۱۰ زن يك يـا دو نفر را زن ممتاز قرار میداد و باصطلاح او زمان آنرا پادشاه زن مینامیدند. پادشاه زن يك زن کامل شمرده میشد. عدای از مورخین از جمله کویستونر سن می گوید، در بین زنان دیگر درجات مختلفی بوده و مشهورترین آنان چاکر زن است که زن پست شمرده میشد. اختلافاتی که بین این زنان از نظر قانونی وجود داشت عبارتند از :

عدم عدالت و مساوات بین زنان بدین معنی که چاکر زن اگر صاحب پسری میشد پسرش را نمیتوانست بخانه شوهر بیاورد ولی اگر دختر بدنيا آورده بود، این دختر از آن مرد شمرده نمیشد و در سلك فرزندان بی پدر در اجتماع قرار میگرفت.

زن ممتاز و پادشاه زن خود و فرزندانش از این مرد ارث می بردند ولی چاکر زن خودش و فرزندانش از این حق محروم می بودند .

همه میدانیم که تعدد زوجات در دین اسلام دارای فلسفه خاص اجتماعی و شرایط خاص اجتماعی است و تازه محدود است و در صورت برقراری عدالت و مساوات کامل بین زنان که امری بسیار سنگین است جایز شمرده میشد . چقدر ناگوار است وضع خانوادهای که در میان زنان و فرزندانش تبعیض وجود داشته باشد و چقدر دردناکتر است که این تبعیضها جنبه قانونی نیز داشته باشد .

۲- عدم حق انتخاب همسر : زن در این دوره استقلال اجتماعی نداشته . يك دختر حق انتخاب همسر با خودش نبود، بر خلاف آنچه که در شریعت اسلامی می بینید که حق با دختر است و اگر دختر راضی نباشد عقد باطل است ولی این حق در دوره ایران ساسانی با پدر بود، خواه دختر راضی باشد، خواه نباشد .

۳- عدم استقلال اقتصادی : زن در این جامعه حکم يك برده را داشت. اگر زنی فرضاً از پدرش مالی بارش برده بود و در خانه شوهر زندگی میکرد حق نداشت مستقلاً با اموال خودش معامله کند در حالیکه در قوانین اسلامی شما خلاف این اصل را می بینید .

۴ - ازدواج با محارم : یکی از مظاهر ننکین حقوق خانوادگی ازدواج با محارم است. ازدواج با محارم در ایران ساسانی قانونی شناخته میشود . کریستن سن بند از ذکر شواهدی می گوید اصولاً این کار عبادت شمرده میشد و هم چنین اضافه می کند :

" باوجود اسناد معتبری که در منابع زرتشتی و کتب بیگانگان معاصر ساسانی دیده میشود کوششی که بعضی از فارسیان جدید برای انکار وصلت با اقارب می کنند بی اساس و سبکسرانه است . در هیچ مذهبی باند از دین زرتشت بگفته خودشان در آن دخل و تصرف نکرده اند "

یکی دیگر از شواهدی که بر این معنی دلالت دارد و اکثر مورخین به آن استناد میکنند کتب فقهی ۱۰ و ۱۲ قرن پیش می باشد . این کتب فقهی که حتی مولفان آن اکثر ایرانی هستند بحثی دارند تحت عنوان ارث و در آن مبحثی است تحت عنوان نکاح المجوس . در این بحث پس از ذکر این مسئله و شرح آن می گویند

مثلاً کسی با دختر خودش ازدواج کرده است . بعد اگر این دختر فوت کرده این شوهر که در عین حال پدر او هم است ، کدام ارث باو تعلق میگیرد ؟ ارث پدری یا ارث شوهری ؟ در این مورد بین فقها اختلاف نظر بوده ولی عموماً تصریح دارند که باید هر دو ارث را در جامعه ببرد . وجود ایمن مسائل در فقه و کتب یک هزار سال قبل دلالت بر وجود چنین قانونی را در ایران ساسانی می کند .

ابوحنیفه نیز که اعقاب او زرتشتی بوده اند این مسئله را در فقه مطرح کرده است . همچنین از امام جعفر بن محمد نیز روایاتی در این مورد وارد شده است . (۱)

قبلاً گفتیم که اصل حاکم بر جامعه ایران دو اصل مالکیت و خون بود . نژاد را می خواستند حفظ کنند برای اینکه اینکار احتراز داشتند از اینکه يك فامیل با خارج فامیل ازدواج کند . روی این اصل از مادر و دختر و محارم دیگر

(۱) برای اطلاع بیشتر از نمونه های تاریخی دیگر به مقاله جهان در عصر بعثت - در کتاب محمد خاتم پیغمبران صفحه ۸۰ ببعد مراجعه شود .

نیز نمیگشتند. از نظر مالکیت هم چنین میبود. مثلاً اگر يك خانواده ثروتی داشت، برای اینکه ثروت از خانواده خارج نگردد، مادر با فرزند پدر با دختر و... ازدواج میکرد.

شیخ ابو جعفر طوسی که در حدود يك هزار سال قبل میزیسته، در کتاب خودش "خلاف" از مسئله ۱۱۹ تا ۱۲۳ را به نکاح المجوس اختصاص داده است.

حال ببینید چه نظامهای ننگینی در اثر استقرار اسلام در ایران، دگرگون گردید.

۵ - اجاره دادن زن، عاریه دادن زن

اجاره دادن زن در این دوره امری عادی تلقی میشده. همچنین بگفته تمام مورخین مسئله عاریه دادن زن یکی از مظاهر اسارت زن در ایران ساسانی بوده است و حتی این امر جزء عبادات شمرده میشد. این مطلب حتی در منابع خود زرتشتیها وجود دارد. بدیهی است که این قانون هم برای تثبیت اصل مالکیت بوده است. مثلاً اگر مردی صاحب فرزندی نمی شد، میتواند زن خود را در اختیار مرد دیگری قرار دهد اعم از اینکه این زن راضی باشد یا راضی نباشد. فرزندی که از این تماس پیدا میشدند، طبق قانون اجتماعی ایران ساسانی متعلق بمرد اول بودند و به فامیل او افزوده میگرددند.

۶ - ازدواج ابدال

با استناد به نامه طنطل که یکی از مدارك تحقیق در دوره ساسانی است، عده ای از مورخین از جمله ابن مقفع نقل می کنند:

"... اگر مردی مرد و فرزندی باقی نگذاشت که وارث او باشد، چون اصل مالکیت و خون باید محفوظ بماند و نباید چراغ خانواده را خاموش کرد، زن او را بعقد مرد دیگری چه بخواهد و چه نخواهد درمی آوردند.

فرزند آن حاصل از این ازدواج فرزند میت محسوب میشدند و از او ارث می بردند. آیا این جاهلیت نبود؟ مثال دیگر: اگر مرد فوت کرد و زن

بچه آوری نداشت چه میکند؟ دختر او را به عقد کسی درمی آوردند تا بچه هایی که از این نزدیکی حاصل میشود فرزند آن مرد مرحوم به شمار

آیند . اگر دختر هم نداشت ، از خویشان او کسی را به عقد دیگری در می آوردند تا بجای او فرزند بزاید . اگر آنهم نبود چه میکردند ؟ مورخین نقل می کنند که در آنصورت با پول متوفی مردی را به ازدواج زنی در می آوردند ، بچه هایی که از این ازدواج حاصل میشدند چون از پول این مرد متوفی بودند فرزند ان او به حساب می آمدند . این نوع ازدواج را ازدواج ابدال می نامیدند .

در این زمینه و همچنین در زمینه حقوق جزا ، تادیب ، مجازات های عمومی و همچنین در زمینه معاملات تجاری مطالب بسیار زیادی است که در خور تحقیق و تعمقند که ما بعلمت ضیق مجال از آن در می گذریم .

اخلاقیات

یکی از دگرگونی هایی که نظام اسلامی در فکر و روح جامعه ایرانی وارد ساخت دگرگونی در اخلاق اجتماعی است . این مطلب را باید قبلاً بپذیریم که اخلاق اجتماعی متعادل در جامعه متعادل وجود خواهد داشت . اجتماعی که در آن حکومت عادلانه قانون نباشد و انواع تبعیضات بر آن جامعه حکومت کند ، بدیهی است که اخلاق اجتماعی چنین مردمی نامتعادل و ناپسند است . گروه و طبقات مرفه و برخوردار از مزایای اجتماعی ، افرادی هستند لوس و شهوت ران تن پرور و غیر متعهد و بی اعتقاد و کم توجه بهممچیز ، برعکس طبقه متقابل که این همه تبعیض ها را می بیند مردمی خواهند بود مملو از حسادت ها و کینه ها ، بدبین و بی اعتماد به اجتماع و سرشار از انواع عقده ها . بر این اساس اگر هر نهضتی ب فکر اصلاح اخلاق اجتماعی یک جامعه برآید باید ابتدا اوضاع اجتماعی چنین جامعه ای را دگرگون سازد . و این همان کاری است که اسلام در ایران کرد .

در این جا دو نمونه از فساد اخلاق اجتماعی ایران باستان را ذکر می کنیم .
 " در شهر نهاوند پس از آنکه دوسه جنگ شد و ایرانی ها از مسلمانان شکست خوردند مردی که ظاهراً متولی یک آتشکده بود نزد مردی بنام طائب بن عمیر که خزانه دار مسلمین بود آمد و گفت اگر ترا به یک گنج

راهنمایی کنم مرا امان می دهی ؟ طائب گفت آن گنج چیست ؟ آن مرد در جواب گفت : مردی که وزیر یزدگرد سوم است گنجی دارد و من محل آنرا میدانم و چون اطلاع پیدا کردم که در دو روز گذشته گشته شده است حاضرم این گنج را بتو نشان بدهم و بعد در مورد این وزیر چنین می گوید :

این وزیر زنی داشت در نهایت زیبایی و چون در آن زمان " حجاب عبارت بود از مخفی نگه داشتن زن بعلت عدم تامین آسایش و رهائی از دست شاهزادگان ساسانی " (۱) . یزدگرد از این امر اطلاع حاصل می کند و با این زن روابط محرمانه برقرار می شود . وزیر مطلع می گردد که حضرت پادشاه با زن او رابطه دارد فوراً احساس خطر کرده و می فهمد که عنقریب خود را از میان خواهند برد . لذا فوراً زن را رها میکند . این خبر به یزدگرد میرسد . او وزیر را احضار کرده و می گوید : شنیدم که در خانه خود چشمه بسیار صاف و زلالی داری و از آن نمی آشامی ، گفت بله قربان . گفت چرا ؟ جواب داد قربان ، در کنار آن چشمه جای پای شیر دیدم ، ترسیدم اگر نزدیک شوم شیر مرا ببرد ، لذا از ترس جان خودم بآن چشمه نزدیک نمیشوم ، یزدگرد خندید و بر آن وزیر وظیفه شناس آفرین گفت و بعد یک قاب گرانبها و مقداری زر و جواهر به آن وزیر هدیه کرد که از ترس آقای شاه از زن خودش صرف نظر کرده است و این همان گنجی است که آن متولی آتشکده منظور نظر دارد .

مردم یک چنین جامعه ای چگونه میتوانند به نظام خود وفادار بوده و به آن ایمان داشته باشند ؟

طبری مینویسد : هنگامی که سپاه ایران به جنگ مسلمانان می رفتند بیکی از شهرهای سر راه خود که رسیدند شروع به غارت اموال و تجاوز به ناموس مردم کردند که فرمانده سپاه رستم فرخزاد برای چنین سربازان سخنرانی کرد و گفت من از همین الان اعلام میکنم که شما محکوم به شکست هستید ، این چه رفتاری است که با هموطنان خود دارید ؟ و نیز در یکی از جنگهای

(۱) کنت گوبینو . کتاب سه سال در ایران (وی وزیر مختار فرانسه در ایران بود ۱۰۰ سال پیش)

مسابه فرماندار سپاه برای اینکه سربازان از ترس مقابله با دشمن فرار نکنند دستور داد که پای آنها را با زنجیر بهم ببندند و از این رو این جنگ به سلاسل معروف است .

مرحوم محمد قزوینی در بیست مقاله خود مینویسد : وقتی که اعراب مسلمان بهر نزد يك شدند ، مرزبانان ایرانی خودشان از مسلمانان استقبال میکردند و آنها را برای گرفتن مکانهای دیگر راهنمایی میکردند و هر جا که مسلمانان وارد میشدند با شوق و ذوق مردم روبرو بودند . بسیار طبیعی است ملتی که زیر بار فشارهای ترور و اختناق دربار سلطنتی خود شده است ، هر ندای آزاد بیخس را می پذیرد و از آن استقبال می کند . این که دیگر احتیاج به شمشیر و زور و تحمیل ندارد .

موضوع دیگر که دگرگونی بنیادی و اساسی و تحولی عمیق در جامعه ایران باستان را نشان می دهد ، بنیانگذاری نهضت علمی بزرگ و فرهنگ عظیم در ایران بعد از اسلام است . بقول مورخین ، تنها دوره ای که ایرانی میدان را برای خودش باز دیده و به فرهنگ و تمدن اسلام و از همین جهت به فرهنگ جهان و تمدن جهان خدمت کرده است در دوره اسلام بوده است . در دوره ایران باستان چنانکه ابتدای این مقاله آمد ، به جامعه ایرانی اجازه فعالیت فرهنگی و علمی داده نمیشد و روی همین اساس است که مورخین می گویند ، عظمت ایران در گذشته از نظر کشورگشائی و اوضاع نظامی بوده است ولی بعد از انقراض ساسانیان ، يك شکوفائی در علم و دانش در ایران به وجود آمد که در ردیف عظیمترین نهضت های علمی دنیا در آمد و ما این بحث را مشروحاً در قسمت دوم این بخش مطرح خواهیم ساخت . تا به بینیم که اسلام يك انقلاب عظیم در توده ایرانی بوجود آورد ، ارزشهای جامعه ایرانی را دگرگون ساخت ، خون تازه و روح تازه و امید و میدان حرکت تازه ای بدو داد . شور و نشاط در وجود ایرانی بوجود آورد . آداب و سنن و افکار و اخلاقیات انحرافی دست و پا گیر او را عوض کرد ، تغییری ایجاد کرد بنیادی و اساسی و انقلابی بود

بمعنای راستین آن، انقلابی بود سازنده و محرک و تاریخ ساز.
 ناتمام

منابع:

قرآن کریم

نهج البلاغه - شرح محمد عبده

سلسله سخنرانیهای آقای مطهری در تهران

تاریخ اجتماعی ایران، دکتر موسی جوان

نظام اجتماعی مغول یا فتود الیسم خانه بدوشی، ولاد یمیرتسف،

ترجمه شیرین بیانی

پیشرفت سریع اسلام، دکتر واگلیری

انتقال علوم یونانی بعالم اسلامی تالیف دولیسی اولیری ترجمه

احمد آرام

تاریخ اجتماعی ایران، سعید نفیسی

حقوق زن در اسلام و جهان از یحیی نوری

مکتب مبارز شماره ۸

عدل الهی - موضحی مطهری

اسلام و فرهنگ قرن بیستم، علامه سید موسی صدر

کارنامه سه ساله، جلال آل احمد

محمد خاتم پیغمبران، حسینییه ارشاد

سه سال در ایران، کنت گوبینو

"حق خلق آنست که وظائفی را که در برابر مسلمانان داری

"انجام دهی و در خدمت به جامعه و امت در رنگ ننگی

"و نسبت به پیشوا تا آنجا که او نسبت به امت اخلاص

"می ورزد اخلاص ورزی و چون از راه راست منحرف شد

"بر سرش داد بزنی"

"حسن بن علی"

پیام جمعی از طلاب ایرانی مقیم نجف به هفتمین نشست اتحادیه

برادران و خواهران گرامی و ایمانی اعضا محترم انجمنهای اسلامی
دانشجویان در اروپا "گروه فارسی زبان"

پس از اهداء سلام و خالصانهترین تمنیات با شادمانی و سرافرازی مژده
تشکیل هفتمین نشست سالانه شما امیدهای شکوفان ملت‌های بی‌پناه و در
بند اسلامی را شنیدیم. مژده هفت سال فعالیت هم‌آهنگ و چشمگیر اجتماع
و علمی اسلامی و تلاش برای بازیافت اصالت‌های مترقیانه و سازنده اسلام،
اسلامیکه بآورده پیشوای روشن بین ما "روزگاری در پرتو عظمت و اصالتش
تمدنی کهن و خیره‌کننده بوجود آورد و بر تمامی افتخارات و تمدنهای بشری
برتری و چیرگی یافت" و دوری و بی‌خبری از همان تعالیم آسمانی و سازنده
بود که ملتی عظیم را قرن‌ها تا امروز بمرطبه سقوط و اماندگی، از خود بیگانگی و
بالاخره استعمارزدگی افکند "این بیگانگی باصطلاح پیروان آئین ما از
تعالیم حیات بخش آن از طرفی و دسائس و تخریبکاریهای خائنانه باسلام
از جانب دیگر آنچنان پرده ضخیمی بر حقائق سازنده آن افکند که
پژمردگی و فرسودگی چهره معصوم و آلوده بخرافات و اوهام ساختگی را با دعا
اسلام واقعی موجب انحطاط و سقوط ملت از اسلام بدور خواندند در حالیکه
نه تنها دلیل و اماندگی پیروان این آئین بزرگ را بلکه علت سقوط و دوری
بشریت را در قرنهای پیشین از علم و صنعت و در قرون اخیر از قضیلت
و معنویات باید در تحریف مبانی سازنده و آزادی بخش آئین جاودانه و
جهانی مایافت آئینی که برای آسایش و رفاه سعادت و ترقی و رهائی
بشریت از قید جهل و ستم آمده بود و متأسفانه تقریباً از همان نیمه دوم
قرن اول تاسیس تا امروز بازیچه هوسهای زمامداران شهوتران و جاه‌طلب
و قدرتهای جهنمی و نامردمی استعمارطلب و استثمارگر گشت باوجود
اینهمه تحریفات و ضربه‌ها رسالت پاسداران و حقیقت‌جویان کنجکاو و پیروان
متعهد و در واقع مسلکی نه تنها اخلاقی و عبادی خشک اسلام در اعصار
فراموش‌نشده بلکه همین اندازه تابش گرمی که از مشعل مه‌آلوده و غبارگرفته
مسلك ما عیان و نمایان این و با دلایل و شواهدی که جهت بازیافت او

واقعیات و معیار و ملاک حقائق از خرافات و زوائد درست است رهین
مجاهدات و از خود گذشتگی، محرومیتها و شهادتهای پیشینیان راستینی
است که امروز وظیفه ادامه راه آنان بر دوش ما و بخصوص نسل پرتوان و
مستعد جوان و تحصیل کرده اسلامی است و چه سرافراز که دانشجویان
شریف و آزاده مسلمان ما طلایه داران نهضتهای فکری و انقلابی در عصر
کنونی بیدار و پایدار، مسئولیت پذیر و متعهد در نجات و احیاء این سنت
تابناک الهی همت گماشته عزیزانی که حتی در قلب اورپا و امریکا ~~مید~~
تمدن غول آسای ماسینی و مادیگری خود نباخته و وجدان و وظیفه
را بفرااموشی نسپرده با وجود کوشش و تلاش در کسب دانش و فضیلت های علمی
و تکنیکی که خود فریضه ای مذهبی است هم آهنگ و پی گیر جهت بازیافت
واقعیت های اسلامی و چاره اندیشی در نجات ملت های بی پناه و در بند
خویش تلاش میکنند و با الهام از روح آزادی و ضد ستم اسلامی با سایر
خلق های محروم و در بند جهان علیه تجاوز و استعمار و استثمار جهانی
مبارزه و پیکار میکنند .

نمونه آن علاوه بر هموائیشان با ملت مسلمان و ستم کشیده اما دلاور
بپاخاسته فلسطینی که یقیناً میراث افتخار آمیز خلق مسلمان و برادر
الجزائر را در مبارزه پیگیر تا پیروزی نهائی علیه استعمار فرانسه راباید
و گرامی میدارد با تائید قاطع و همدردی انقلابیان با ملت های پیکارجوی
آسیاء، آفریقا و آمریکای لاتین علیه اشکال مختلف تجاوز و استعمار جهانی است .
برادران عزیز خواهران گرامی همچنانکه میدانید و از تجربیات تلخ و
شیرین نهضتها و انقلابات گذشته آموخته اید یقیناً ایدای استعمار و
ارتجاع از دسیسه و تلاش برای خاموشی و نابودی شما و هر آنکس که
بر اساس مبارزه ای علمی و اصولی بفکر علاج و چاره ای بنیادی باشد و سر
سازش و تسلیم نداشته باشد فروگذار نکرده و نمیکند و در این راه
مشکلات و ناهمواریهای وجود دارد همچنانکه تمامی انقلابات و جنبش های
فکری و اجتماعی در گذشته و در راس آن قیام موفق و پیروزمند قائد
عظیم الشان اسلام حضرت محمد ص الله علیه و آله وسلم دچار این گنه

مصائب و تهدیدات بوده اند اما هیچگاه مشکلات و ناهموایها هر اندازه سهمگین و عظیم بوده اند در تصمیم خلل ناپذیر و مردانه مردان از خود گذشته و جمعیت های مصمم و پایدار اثر نگذاشته و بالاخره چهره نوران حقیقت و آزادی اگرچه چند صباحی دیر تابیده سرانجام ظلمت و تیرگی ستم و جهالت را دور و نابود ساخته . اصولا جنبش و انقلابی که در پرتو ایمان و عقیده اصیل و هدف انسانی در راه تحکیم بنیان توحید و عدالت ، تقوی و فضیلت ، مساوات و برابری استوار بوده نه تنها فنا و شهادت و تحمل رنج و محرومیت در طریقش افتخار و شرافتی فزونتر نصیب پیشروان آن میسازد بلکه شیفتگان و دلباختگان پاک و پاک اندیش هیچگاه مجال خالی ماندن صحنه پیکار با نامرد میها و نارواییها رانمیدهند بنا بر این بوضوح در مییابیم که تلاشهای مذجوحانه و تهدیدات پوشالی نمایندگان ارتجاع و استعمار در میهن عزیز ما هیچگاه موجب تضعیف روحیه و تزلزل اراده رهبران مصمم و ازجان گذشته اسلام نمیکرد بلکه در راه مبارزه ای که در پیش دارند تاجائی میروند که به احدی الحسنین نائل میایند و این همان آروغیست که در همان ابتدا و سالیان اولیه نهضتشان از آن یاد کردند یاد کردند و همواره مردان و افتخار آمیز به پیش رفتند بالاخره این همان هدف و ادامه راهیست که اسلاف صالحان داشتند و پیمودند و یقینا یاران هدف و پیروان با ایمانشان خواهند پیمود .

آنچه را که باتوجه به جنبشها و فعالیت های جاری و گذشته مردان مصمم از جوامع اسلامی در قرن معاصر میتوان مجعلا ارزیابی نمود و نتیجه گرفت اینست که در گذشته مردان مصمم و شایسته باللهام از روح اسلام قادر بر نابودی و شکست و یا تضعیف استعمار و استبداد مثلا در شبه قاره هند و بخشی از سرزمین های اسلامی در آفریقا و آسیا گشتند و یا دیو استبداد و ارتجاع را چند صباحی در مثل ایران بزنجیر کشیدند اما عدم قدرت بر سازماندهی و هماهنگی تشکیلاتی و مسئولیت پذیری مردان با ایمان و آشنای با روح تعالیم سازنده و اجتماعی اسلامی در مراحل بعدی نهضت و تعبارة دیگر عدم پویائی و بهره گیری از نهضت بشیوه ای علمی از ناحیه پیشقراولانی

که بانگیزه‌های ایمانی و مذهبی بپا خاسته بودند و بالاخره عدم پیروی و وفاداری با اسلام زعمای بعدی این ممالک چهره استعمارزدگی و انحطاط را بصورت دیگری بر ممالک اسلامی ما منعکس کرد که یقیناً بازگشت بفرهنگ و اصالت‌های اسلامی میتواند الهام بخش نجات مجدد ویا مکمل پیروزیهای انقلابی این سرزمینها گردد. از اینجااست که نقش و مسئولیت شما عزیزان در وهم گرد آمده بدلیل پیوند و آشنائیتان با اسلام و همه آنانکه چون شما در گوشه و کنار جهان آشفته کنونی قلبهای پاکشان برای کسب عظمت و استقلال، ترقی و تعالی ملت مسلم میطبد که یقیناً نه خیره و امیدهای آینده اجتماعند در رهبری جنبشها و انقلابات استقلال طلبانه و صد استعمار که تقریباً سراسر پهنه جوامع اسلامی را بلرزه درآورده مشخص میشود و بهمین دلیل است که شما امید داریم و افتخار میکنیم که مظاهر فریبنده غرب شما را نفریفته و شهوات و امکانات مادی فراوان و چشمگیر آن سامان غم و اندوه و در بندی و بی پناهی ملت‌های محرومتان را بفرااموشی نسپرد. باشد که پس از فراگرفتن دانش و صنعت لازم و بهره گیری از محیط بدور از اختناق جهنمی کشورهای استعمارزدستان در چاره اندیشی اساسی و نجات همیشگی از سلطه ظالمانه استعمار و استثمار ملت‌هایتان باغوش میهن و ملتتان بازگردید و در نجات پیشرو آئین و میهن مصیبت کشیده با مردم محروم و ستمکشیدستان سهیم و هم‌آهنگ باشید نه آنکه چون گروهی سالیان طولانی را بدور از کشور و بصورت مهره‌های بی ثمر ویا در خدمت سایرین بی تفاوت در قبال ملت و مملکت در خدمت رژیمهای نالایق و دست نشانده روشنفکرانی که بعد از مراجعت به وطن غیر متعهد در قبال ملت و مملکت در خدمت رژیمهای نالایق و دست نشانده حاکم در کشورهای خود درآمدند و رفاه شخصی را بر نجات و خدمت اساسی به توده‌های محروم مقدم داشتند.

خواهران و برادران ایمانی و گرامی پیشوای مسئولیت پذیر و روشن بین ما حضرت آیت الله خمینی در گذشته که فرصتی دست میداد و کتبا یا شفاهاً مطالبی ایراد میفرمودند روی این قسمت زیاد تکیه

مینمودند که آئین جاودانه ما اسلام عزیز مکتبی است غنی و بی نیاز از هر پدیده فکری و اجتماعی دیگر که جهالتها و جنایات خائنین بآن در گذشته پرده ضخیمی از اوهام و خرافات بر چهره نورانی آن افکنده بر ما و شماست که برای بازیافت حقایق اصیل آن در تمامی شئون اعم از سیاسی و اقتصادی فرهنگی و نظامی و بالاخره اجتماعی و تشکیلاتی بکوشیم و در چارچوب فرهنگ اسلامی با فرهنگ استعماری و عاریتی مبارزه نمائیم .

خائنین باسلام آئین اجتماعی و جاودانه ما را بصورتی فردی و صرفاً عبادی و اخلاقی معرفی نمودند و مبنای حیات بخش و اجتماعی آنرا یا در طریق مطامع و شهوات آلوده و ننکینشان تحریف ساختند و یا بجهت تسلیط هرچه بیشتر قدرت استعماری و بهره‌کشی ظالمانه‌شان منکر گشتند تا بدینجا که سیستم زلت بار ارتجاعی طبقاتی و سلطنتی و خودکامگی را شیوه زمامداری و اجتماعی اسلامی نامیدند و عدم دخالت ملت اسلام را در سرنوشت خویش و وظیفه ای مذهبی خواندند . بازیافت این حقائق و رسالت احیاء اسلام به صورت یک نظام عادلانه بر عهده قشر تحصیلگرده و فداکار و از خود گذشته است که در راه رهایی توده‌های عظیم و محروم مسلمان بپا خاسته‌اند . یقیناً توجه دارید که " نباید نظام اقتصادی سیاسی و تشکیلاتی اسلامی را جدای از نظام تربیتی اخلاقی آن بررسی کرد و نیز نظام اخلاقی را بدون نظام حکومتی و همه جانبه آن نمیتوان شناخت و ارزیابی نمود " بکوشیم و در مراحل بازیافت اصالتها و تحقیق مبنای اسلامی خود آنچنان کوشا و عامل باشیم که هر یک سمبل و نمونه‌ای مشخص و گویا از مسلمان واقعی گردیم . جای خوشوقتی است که در گوشه و کنار جهان اسلام آزاد مردان و پژوهشگرانی در تحقیق و ارائه جهان بینی کامل اسلامی می‌گویند و واقعیات علمی و اجتماعی اسلامی را عرضه می‌دارند خدمات و تلاشهای آنان قابل کمال ستایش و تقدیر است اگرچه عناصری دست نشانده و مزدور و یانادان و متعصب همواره خار راه و سد طریق این گونه جهاد های علمی بوده‌اند اما پرواضح است که جلوتابش نور را با انکاء به اوهام و خرافات نمی توان گرفت و توان و قدرت حقیقت جویمان

و از خود گذشتگان رانمیتوان از یاد برد بامید گسترش هرچه پیشتر
اجتماعات فشرده و متحد شما و تلاشهای بی‌گیر علمی و اخلاقی و انقلابی‌تان
والسلام علیکم وعلی عباد الله الصالحین .

برادران و یاران ایمانی و دوستاران تنان
جمعی از طلاب ایرانی مقیم نجف



"شخص مستقل چون همه چیز را از خود می‌طلبد
مبتکر است و تقلید را ننگ میداند . همانطور که با عرق
جبین و کدّ یمین تدارک خوراک و پوشاک مینماید
با فکر و ابتکار شخصی نیز با مسائل زندگی روبرو
میشود و مستقلاً چاره جویی مینماید بدین آنکه چشم
استفاده و تقلید به اعمال دیگران بیندازد .
اما شخص مقلد و ملت مقلد همیشه در عقب سایرین
و بنابراین محتاج و طفیلی است .
... خاصیت فزاینده‌گی و قدرت تولید . محصول
ابتکار است ابتکار سرچشمه استقلال است
و فقط مترادف و لازمه آن نیست . تقلید نیز نه تنها
طفیلی‌گری و احتیاج است بلکه مخرب استقلال
میباشد .
... تجدید و تحولی که تقلید باشد چیزی جز
دلخوش‌کنک و حفظ و تقویت حالت احتیاج و عقب
افتادگی از آب در نمی‌آید . بندهای اسارت
تحکیم میشود ."

"مهندس بازرگان" در بحث "سرچشمه استقلال"

کتاب نیکنیزی (شرکت انتشار) ص ۱۷۲ و ۱۷۸

ان گونہ ر خا کا ج و ا ر و ت ب و ا ت و

Islam
Maktabe Mobarez

Duplication of
(U. I. S. A.)

United of Islamic Students Association
(in Europe)

نشانی پستی :

U. I. S. A.
51 Aachen
Postfach 1712
W. Germany

نشانی بانکی :

U. I. S. A.
3 Hannover
Postfach 4302
W. Germany

تک شماره معادل ۳۰ ریال

